

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶۷۸

۱۹۷۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تفصیلات
تاریخ ثبت
شماره قفسه
مترجم
مؤلف

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه شاعری سید کاظم رشتی و دوستان

مؤلف سید کاظم رشتی و دوستان

مترجم

۱۹۷۳۲

شماره قفسه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ردیف کتاب

۲۵۷۸۹

۱۹۷۳۲

۲۵۷۸۹۷

شعر در مقام رقص
در سبک نثر و شعر
بدون قافیه و وزن
نثر و شعر در مقام
نقد و سنجش
نثر و شعر در مقام
نقد و سنجش
نثر و شعر در مقام
نقد و سنجش

از ادارت انجمن ترویج و نشر ادب

در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر
در الزامی نثر و شعر



۱۶۷۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تفصیلاً در این کتاب
موضوعات و موضوعات
در این کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محمد شاه علی سرکلک و دوریا لیدر

مؤلف سید کاظم رشتی و عیاض کرم خان

مترجم

۱۶۷۳۲

شماره قفسه



جمهوری مآلای ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۸۹۷

۱۶۷۳۲
۲۰۷۸۹۷

شیر در حمام روز
در سیرت و زینت و کسب و کار
بدون قبح و دشمنی
در این کتاب و در این کتاب
بفصاح و کلمات خزه و م
و نیک و نیک و نیک
کلمات و نیک و نیک
در این کتاب و در این کتاب
در این کتاب و در این کتاب

از اوردن آن می بایست قیاس

در الزامی نداشت اسم اصل و سیرت و کسب
عبد الحد و اطراف و اطراف
قبل الموده و ان یفر الزعم فی الموده و ان
هذه ای فرات الکفر

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تفصیلاً در این کتاب
موضوعات و موضوعات
در این کتاب



۱۹۷۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تلفظ الکریم
مکتب مطبوعه
مکتب مطبوعه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه شش جلدی سر و کلاه و دور و باده

مؤلف سید کاظم رشتی و صاحب کرم خان

مترجم

۱۹۷۳۲

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۸۹۷

۱۹۷۳۲

۲۰۷۸۹۷

شیر در حمام رفتن
در سینه و دهن و گویا بدست
بدون فتح و دشمنی
نزدیک دل و دور
بفتح کلان خزانه
و نیک و تمام
کلان نیک و تمام
در نه باری و فقه و علم
را در عز و جاه

از اوردن آن می بایست تشریف

در الزامی فقه اسم الرض و در سینه و دهن
بیت الحمد و اطرح و حقه و فقه و فقه
قبل الموده و ان یقین الزن فی الموده و فقه و فقه
هذه المی و فقه و فقه و فقه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تلفظ الکریم
مکتب مطبوعه
مکتب مطبوعه



انقضت علی عن اجل نفسك ولا تعذب نفسك لاجل
 لنفسه وانا اريدك لنفسك وانت تقرقي لانه
 يابن آدم عليك قرصته ولك على ذك فان خا
 فيما لي عليك ثم احالف فيما على لك يابن آدم لم اذ
 بعزل غد فلم قطالين بن ذوق غد يابن آدم ان وضيت
 لك اذحت قلبك وبدنك وانت محمود وان لم ترض
 عليك الدنيا لكض بها وكض الحش في البرية ثم تمنا
 قد رقت لك وانت مذموم يابن آدم ان قتت بين يدي
 كما يقوم لعبد الذليل بين يدي الملك الجليل فكن كافك
 فان لم ترف فاق ازال في القدر عر حصا لينبغي ان يكون
 شح الكمله وهي من صفات الاخيار اولك الحزم وهم
 الصالحين ان لا مفا المعروف وهي من علامه المتوكلين الله
 من الليل الا قليل وهو من اذاب المحبتي التي لا ياشتهر في
 المنزهين الخائف لا يتك باب صاحبه وان ضرب لك
 المريد في الساب الساب يرضى من الاذى بادف الامانة
 المتواضعين الساب اذا اقبلت عن مكانه ترك وانضرت
 الراضين الثامن اذا طرد ورمى لم كسبه اجاب ولا يحج
 الحاشعين التاسع اذا حضر الاكل جلس لعبد او في علمه
 العاشر اذا ارسل عن مكانه لا يلتفت عليه وذلك من
 يقول الله عز وجل تبارك وتعالى
 يابن آدم كيف تعصمني وانتم تخرجون من حرام
 فان حرمكم له يبيع طباق فيها نيران تاكل بعضها بعضا في كل
 الف وادمن النار وفي كل الف سبعون الف شعب النار
 سبعون الف مدينة من النار وفي كل مدينة سبعون الف قصر
 كل قصر سبعون الف دار من النار وفي كل دار سبعون الف
 وفي كل بيت سبعون الف مبز من النار وفي كل مبز سبعون الف
 من النار وفي كل بيت سبعون الف عقرب من النار وفي
 سبعون الف شجرة من الزقوم وتحت كل شجرة سبعون الف
 من النار ومع كل سد سبعون الف سلسلة من النار

وفي كل سد سبعون الف شعب من النار وفي كل شعب سبعون الف
 زراع وفي كل جوف كل نعل سبعون الف سم الاسود ونعل عقرب
 سبعون الف ذنب من النار وفي كل ذنب سبعون الف ذراع
 وفي كل نعل سبعون الف فقار وفي كل فقار سبعون الف
 رطل من السم اللعنه ينفسر احلف والطور وكتاب مطور في رق
 مشور والبيت المعبور والسقف المرفوع والبحر المبحر ان غدا
 ربت لواقع ماله من دفع بين ادم ما خلقت هذه النيران الله
 لكل كافر ويكيل وتام وعاق والكل الربا ومانع الزكوة والنزاع وجامع
 الحرام وناشر القرآن وموذي الحرجان الذي تاب وامن وعمل صالحا
 فاحصوا انفسكم يا عبدي فان اللبدان ضعيفه والسير بعيد
 والحمد ثقيل والقرط ارفيق والمناور اسير والناظر تنظير
 القصر العالني يقول الله عز وجل ايها الناس كيف
 رغبت في الدنيا ونعيمها فانها زايده وفانية وحيرة تنقطع فان غدت
 الدنيا بابواها الثمانية وفي كل حبة سبعون الف روضة من الرغوان وفي كل
 روضة سبعون الف مدينة من الزلزل والمرجا وفي كل مدينة سبعون
 الف قصر من الباقوت وفي كل قصر سبعون الف دار من الزهرجد
 وفي كل دار سبعون الف بيت من الذهب وفي كل بيت سبعون
 الف دكان من الفضة وفي كل دكان سبعون الف مائة و على كل
 مائة سبعون الف صفحة من الجواهر وفي كل صفحة سبعون الف
 لون من الطعام وفي كل لون سبعون الف سرير من الذهب
 اللعنه وفي كل سرير سبعون الف فراش من الحرير والديباج والسترق
 وفي كل فراش سبعون الف مخمر من الماء الحيوان واللبان والحر
 والعسل المصفى وفي كل خر سبعون الف لون من الثمار لذيذ
 وفي كل بيت سبعون الف خنجر من اللؤلؤ وفي كل خنجر سبعون الف
 بين يديها سبعون الف وضعية كاهن من مكنون وفي كل قصر
 من تلك القصور سبعون الف قبة من الكافور وفي كل قبة سبعون

در کتاب سیر سلوک در راه حق
 و بهر تعین
 بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس به قیاس و تنای بی اشتهاء مر خداوند کریم است
 که ترزات محکمت را از فیض بی منتهای خود از ستوده
 بموهره دوحه آورده و از کلمات بی کرانه خود خلعت حق
 در خلعه کان اینها بر ایشان پوشانیده و درونی که بعد از
 انافه این فیض بی اشتهاء باین عظمت و نشان تمامی ترزات
 وجودیه را باین حقارت و نیستی که در ترزات محکمت است
 بعموم خطاب من کان شیخا لفاء سیده فلیجعل علیک
 صلیا لقریب وصال خود صلاهی عام در داده جمعی
 عز و تمکین و الهی را که از شوق لقاء در محوای میرست
 و بی خودی افتاده اند به بشارت تجوی جمال خود سرافراز
 فرموده و چندی که بآن حلاوت و سبک و چنان مستمند
 که مرغ را ببارش حریق فراق بر سوخته به نرم وصال دعوت
 نموده و اینجاست که باین گریه و حشمت و خست زده کان
 عند لیسان عالم امضا و این کلمات شوق لقاء خود در
 خواننده متصور و مکی که عارفان سالکان را بایمانات
 واضح و ادله لامعه بعالم معارف و بیان ارشاد کرده و در
 کیفیت سلوک را در اخلاق و اعمال اصولا و فروعی
 باین آئینه اراده خود صلی الله علیه و آله مفصل و شرح
 نموده و راهی لطیف و وفا که حبیب خود را که با کلیل
 و اصطفتک لقصی و خلعت لولا که
 خلقت الا فلاک سرافراز فرموده با خاصه از ترزات
 طاهره او که ایشان را در عالم رفعت و سمو و جلال
 هم مجلس

بیت

و در دیگران لایزال عنکم الرحمن
 و بطریق نظم اغوط در سخته و البسنا
 ما یلبسون ملبوس که اینده ارسال بر کافه
 بر حیف نمود ایشان را از کم گشتگی تنیه و محرومی
 برادی السلام هدایت نمایند الهام خازن کاس
 علم شسته در جهان بون تراز نموده و باین عارفان
 ت حسن و کمالی و در صفا که از جهل توپنات
 پنا بیا صفر کیش بنا تودارد و کلام از عهد
 بر آید قل لو کان البحر مدادا الکلمات ربی
 یزید ان تنفد کلمات ربی و لو جفا
 مددا سببه لا احصه ثناء علیک
 ثبت علی نفسک و صل علی حبیبک
 الحقه التنفید و لا یقطع علی الثناء
 علی الله الذین علیهم تبعلین و
 بر تبینه و اجعلنا من مجلس محرم
 جنک و یستل بحلاق ذکرت
 به بنده مسکین حسین بن علی التبریزی الخرو
 بخت یلفه ربان و قدرت شاطره دانه از
 با بنده کان نمونین خود که ایمان بغیب برده اند
 این نمونه که در این جزوه از زمان که زان باطلست
 و در حجاب مستوری مستور نماید پس چگونه امکان
 لا محبت بر و واجب باین جهت برای اولیا
 مبارکه اند اسند و آذانه قرار داد فرمود
 م و او را بوسطه آنها بجا برسانند و از این
 دانه در کلام مجید بقرآء ظاهره تعبیر فرمود

در نهان است و جعلنا بینهم و بین القرى التي باركنا
 فيها قرى ظاهرة و مریی یعنی جمیع نمودن بطرف
 ایشان در خصوص احکام دینی و حسب کردار و نه در
 وقت و باقیها السیر السیر و فیها لبالی و یا ما اصابک
 پس این طایفه نادیده که قرآن ظاهر باشند همیشه و نظر
 و لا اتمی کنند و از برای اولیای مطلق و از جانب او
 قول صادق و کوشش نمودن میباشند در وی باین از
 اینها ظاهر میشود که کفر باشد و الا فساد علم لازم میاید
 پس از این جهت لابد است در عصری که کسر شد متوجه
 نباشد از طرف امام علیه السلام که جمیع فنون علم
 باشد بطوریکه در هر علم صاحب فن نباشد و سبب نقص
 آن علم برآمده باشد و در هر مسند از جمیع علوم حق را نفی
 و تواند که انتقال مبطلین و تحریف غایب از کفر و کفر
 از ارباب مذاهب از اهل ملل و دخی از معاندین
 دین میان محمدی صلی الله علیه و آله از این شریعت
 غرضی نمیکنند بجهتی که گفته شد علم کلام در زمان
 حضرت عیسی میگردید و از هیچ طرف رو نمردن باطلی
 حاضر نموده اند و این مرتبه محقق نمیشود الا بتأیید
 خاصی و تسدید مبتنی از طرف امام علیه السلام و در
 احادیث اخبار ایشان نصیحتی باین مطلب و مطلب
 کرده فرمودند ان کما فی کل عصر حکما ینفقو
 عن دیننا تحریف الغالبین و انتقال المبطلین
 و چونکه در این جزوه از زمان اخبار اهل بیت عصمت
 نزدیک باطل است و آثار ایشان فریب باندراس
 گردیده بجهت کادوت آن و تفتیح من لبین
 دین

بن العین لا یذکرها ذکر ولا یحظرها
 بنابرین و لا برحق و وضعی مطلق صوابه و
 نشانه از ظاهر و باطن یا حفظ این شریعت و
 تکی ۴۱ طایفه از اینها و قطع از هر کس
 محقق صفا مذکور نباشد منجب از کفر
 برآمده اند یعنی و جدیدی در هر عصر
 عظیم و مخیر فضلا و عام و منبع کار معارف و
 عدل نیز حقایق در رسوم البذل المؤمن
 المحقق جناب آقا سید کلام رشتی احوال
 و جعلنا من کل مکرره فداه که لکن کلی است
 را اهل عصمت در رسته و بونه است که عقد عمر
 بن جویبار در رسته و سرایت که بهای این صفا
 از خاندان پروریده و اب دلال و لایت از
 ضیاء از تراث با وسایع عیون محفوظ گردیده
 باین دانه ولایت ملیده و چون آن والد
 مثل مولاد و سادات خوف همیشه رفته شد
 به ترویج دین هدایت و تشبیه قواعد اسلامی
 علیه و آله الطاهرین مصروف داشته رسالت
 و فنون نوشته حضور و در علم تجدد و بیان و
 سیر و اخبار از تفسیر طاهر و باطن باطن و باطن
 باطن باطن و تفسیر تادیل و باطن تادیل و تفسیر
 طاهر و غیر از اینها و علم هوای فقر و علم فقر
 ترم و علم ریاض و غیر از اینها از آوازه علوم
 و غیر معروف و از آن جمله رساله رفیعیت
 و اخلاق و ادب نوشته بودند لکن

سید
 سید

عبارتش با الفاظ عربی و نظم کلماتش بجا نون لغت
عرب بود این معنی است عدم انتفاع عامه از
دیده پس آن جناب نظر بکثرت مشاغل از ورود
مسائل از اطراف و قبائل از عرب و عجم و از شدت
حل عقد مشاغل و از بسیاری محل ارتحال و حائل
ضعف و سستی که در بنیاد حاصل بود و با تمام
بعضی از اخبار از خصلت این اصحاب که مالت طریق
حق و جوی ایفیت سلوک رب بودند این دره
بمقدار از امر فرمود که رساله مزوره را بعبادت
و اخلاق و تربیت بفرمودی بزبان فارسی ترجمه نماید
پس آن حقیر احتیاج لا املره الا شرف الاعمال و اطاعت
الجناب المعالی این امر را قبول نمود و ترجمه نمود
کلام و قد قرأه اسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین و صلی الله علیه و سلم و سلم و سلم و سلم
و اعتقاد علی اعدائهم اجمعین **بسم** میگوید
جند و اسیر فناء کلام فاسم حسینه از شریعت و از بدعت
جماعتی از دوستان و خالص اصحاب الجنان که اینک
نیز داده بودند از سراب به تحقیق طلب
نمودند از حقیر آنیکه بنویسم کلمات چند در کیفیت
سلوک بر روی خدای تعالی و کیفیت طلب قرب در
او و آنکه سزاوار است که راه روی که طالب و را
لبوی قرب و بخواهی اوست در و باشد در جمیع
الات و اخلاق و عملیات و سلکات و غیر
از اینها از محاری حالات و سبب طلب آنها
این امر را آن بود که معین شود مراد ایشان از این

محول

دی که طلب انیساء در روشن شود چندی
بسیار نظر بدین نور عظمت محبوب
بولیف میکردم این امر را برای غرض
فدای من از تو اترافاج میگویم و طوطی امواج
و نمیشد بدین در بر منی و هر آنکه
و در این ابیات را میخوانم **بسم**
یا و قلت الا حق اکا بدیها نشد لکس
کل شریف من علی جلد و ده **بسم** علی
عبر محکم **فقطات نعم بابت الحسین** و صمیم
نما و چنین **ظلمتی علی** مانیکه جمع کرد در این
یاد برادران پیش من و دوست ترین دوستان
روشنانی دیده من بدون شک و این اعتراف
معه و آید الله دست و ده پس جواب و ادم
و او را مبادرت نمودم فامول و یا با وجود
نف و کلال و تبلیل بال امید و ادم از خدای تعالی
و توفیق او را و هدایت بسوی راست را و آنیکه
در سبب این یکی طلب حق را و خدا تعالی است
در است تقاضا پس بدان بدست خدا تعالی است
ره است که وصف کرده نمود اوست فردی که
و او نیست و زنده که مرکب برای اوست و نور و ظلمت
و نیست و پدید آید احتیاج در او نیست و صاحب قد
در او نیست که بر یک کجی در نیست و ساد یک چیزی
او غائب نمیشود و عالمیکه به چیز **یا اهل بیت**
که یک چیز نزد او بزرگ ندارد و صاحب تسلط
که یک چیز بر او حق نماید و بماند که یک چیز بر او حق نماید

دنیار

احدی در میدان جمع میشود و هیچ تا در دای
 من و نظم نمیکند ترا و او را اندام و سید انبیا
 صلوٰه الله و سلام علیه و آله در دعای غفره فرمود اندامی
يُغْفِرُكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ مَا لَيْسَ لَكَ عَلَيْكَ لَكُونُ
هُوَ الْمَظْهَرُ لَكَ صَمْتُ غَيْبٍ حَتَّى يُخَلِّجَ إِلَى
دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَصَمْتُ بَعْدَتٍ حَتَّى تَكُونُ
الْأَنَامُ فِي الْغَيْبِ تَوَصَّلُ إِلَيْكَ بِحَبِّ عَيْنٍ
لَا تُرَاكُ وَلَا تُزَالُ عَلَيْهَا قَرِينًا وَخَيْرٌ
صَفْقَةٍ عَيْنِيكَ تَجْعَلُ لَكَ مِنْ حَبِّكَ نَصِيبًا
 یعنی آیه میشود از برای غیر تو از ظهور آن چیزی که
 نیست برای تو تا آنکه او باشد آشکار مانده تو
 چه وقت غایب گردیده تا آنکه او باشد محتاج
 به دلیل بانی که دلالت کند بر تو و کدام زمان دو شده
 تا آنکه آثار باشند رساننده بسوی تو شود چه بشنید
 ترا نمیبیند و حال آنکه ثابت هست تو مشاهد کنند
 و زبان باد معامله و متاع بنده که نکر دانیده برای
 خود نصیب از محبت تو و ایضا در دعای وارده
إِنِّي لَأَكْبِرُكَ فِي قُوَّةٍ إِلَّا تَوَكَّلْتُ وَلَا تَعْلَمُ
صَوْتَ إِلَّا صَوْتُكَ يَغْفِرُ دُونَكَ يَغْفِرُ دُونَكَ
 مگر تو ندانیده نشود صدای مگر صدای تو پس چون
 کبریت امر در واقع باین نام است پس کجا میتوان
 رفت بغیر انجابت طاعت پس بگریم بدیوبی خدای
 به خضوع و خشوع و ذلت و سکنیت و با فراغت قلب
 و اجتناب حساس و انقطاع از خلق و اخلاص در
 طاعت او و شور بقریب او و جوار او و استغفار
 نسبت او

چون بودند خلق در عالم در نزول و ادبار
 ت ایشان را برودت او بار پس بخشد
 ایشان و خاصش شد طبع ایشان و
 برایشان حرامش لغوهای ایشان و حب
 و لهای ایشان قرار یافت پس خاصش
 بق لبوی خدا نیت در مجرعه دل ایشان
 ردی بکجه غلبه برودت هوای و خواسته
 ان پس لابد است از ایمان و توحید
 و از ازاله این غلبه عظیم از دلای ایشان
 شود برای آنها توبه بوی خیار و توبه شریف
 انس و غیبت باقیوب حقیقی در حال که خالص
 باشد و توبه شد شراب انس در حال که
 شد از کرد و در تمام آن بکشته و خوار شود
 آن چیز را که بهیجان بیاورد این آتش را
 تا طاعتی در تعریف و توصیف من بنظر عظم
 ان بعد از سبک اول آنکه که واجب است بر طاعت
 آنست که مستور باشد عظمت بر در و کار
 و قلب خف و مثال منم برای تو نمیشد اراد
 م تا قدرت بهم برساند از فهمیدن نوع مسئله
 است ط هر توبه در این عالم مثل نسبت طاعت
 بیاطن این عالم پس هر وقت که یک از این
 4 دانسته آن دیگر بر اقیاس کن براد بکجه
 چه بیک بکنند و چه طاعت هر ازت بود بفرمود
 قهار و میکنم و میکنم که تو را نمیکند نسبت
 بزرگ بدن خود را بکو می بلندی میدانی

مقدور است بان که مثل ذره و از این جهت است
که هرگاه باشی ثور بلای کرده می انگشتی را که در زیر کوه
است بسیار کوچک و بدانکه نسبت بزرگ ترین کوهها باین
این رنگی مثل نسبت بکوه است از جهت جزو از پهنائی
سجری کوه که قطر ایک ذراع باشد چنانکه بر مان او در
علم هندسه بیان شده و زین کوه چک تر است از شمس
مرتبه و بنا بر قول هزار مرتبه پس نسبت هزاره که کجا و
چون نسبت دهی او را بفلك الشمس زیر الکشم مرکز است
در خبری از اجزاء فلك و او چنانچه از آن است و نسبت
این بار چنانچه فلك از کوچک قیاس میشود و هر کوه که از کوهها
بزرگ که در فلك قرابت که فلك شمس باشد و این است
بعد رصدها بر زمین است و کوچک ترین ستاره مثل ستاره
سها که غایت چشم رؤس چشم دیگر دارد اگر فلك بزرگ
برابر زمین است پس زمانیکه حال ستاره که بزرگ فلك نقطه
است برای فلك بانی پنج شمس که همیشه بزرگتر است
فلك و وسعت او و این فلك بانی عظمت نسبت
بورش مثل حلقه است که در میان بزرگ افتاده باشد
بلکه کوچک تر از عرش از برای او مقدار از طبقه است
و هر طبقه غلظت و ضخامت او بقدر باین عرش و تحت اثر
و از برای عرش سید و قدرت هزار ملک است و در هر کوه
سید و قدرت هزار ملک است و کوچک ترین آنها
ماوراء النهر بلعیدان جمیع سموات و ارضان و آنچه در آنها
است و آنچه در میان آنهاست هر آنچه جمیع آنها در و منش
مثل یک کوچک میشود در میان بزرگ و ایضا در نزد
هر کوه بقدر این مجموع بازده مرتبه بصفت مذکوره میباشد

و میگوید

باقاعه از قوائم عرش بعد بر سر کردن مرغ خفیف
رسال و نسبت جمیع اینها ببلای که در زمین
یکه است بسوی مشکلم پس تا ملکی در این عالم
رو بپای و وسعت ایشان و احاطه نرسد
ظاهر ایشان و این ملکها نسبت ببلای عالم
کلام است بر مشکلم و نسبت جمیع اینها بسوی
هر صاعده و در مثل نسبت یک جزء است از صاعده
هزار هزار هزار هزار هزار هزار جزء از هر یک
این عالم کبر و نسبت به این عالم و در اول طریقی
معدوم بقدرت خداوند مثل لفظ واحد است
خط و از این جهت است بجز صاعده عددی از نزد
عزیز ما شاء الله و شاء الله و شاء الله
لی صلی الله علیه و آله و سلم و بگویند که
نم نشاء محمد صلعم فان مشیت محمد صلی الله علیه
و آله مشیت الله مثل الذبابة الهدهد الدنيا
و اهدتم سبیلهم علی علمهم انهم فان مشیت
مشیت الله کل البعوض فی هذه الدنيا
اعراب جمع کرده و او مظهر میان مشیت خدا و
بر علی ابن ابیطالب علیه السلام و گفت که بجز
ه کند محمد صلی الله علیه و آله را داده کند و علی
کند بجز صلی الله علیه و آله کرد او را و فرمودم
و بجمع مکن میان مشیت و مشیت خدا را که
نم که مفید تراخی است و دالی بر عدم اجتماع
علیه است در یک کلمه تغییر نماند و بگو ما شاء
خدا صلی الله علیه و آله یعنی آنچه خدا اراده کند

و بعد از آن محمد اراده کند پس بر سر شکر شکر محمد در
 مشیت خدا مثل نسبت ملک است باین عالم و بگو آنچه خدا
 اراده کند و بعد از آن علی علیه السلام اراده کند پس
 بر سر شکر و تحقیق که تو مصحفی منتهی در پیش کوه که مصحفی
 می شود است پیش زمین که مصحفی است پیش آفتاب که مصحفی
 پیش فلک که مصحفی است پیش کسی که مصحفی است پیش طبقه
 از طبقات عرش که مصحفی است با جمیع طبقات عرش
 پیش ملائکه که و بیستین که مصحفی اند که پیش ملائکه فلان که مصحفی
 پیش فر دال اسلام از عظیم و مصحفی اند پیش قدرت خداوند
 و پیش وسعت قیامت و چهارت او و پیش ذات الهی
 و پیش جبر متع و محال است هر از اینها و بعد از این
 هر که بگوید است قدر تو و جبر است مقام تو نسبت به
 مخلوقات خدا بیغنا و چنان فکر که فناء و زوال اند در
 عظمت و چهارت پس انصاف ده و نفی خود که آید این عظمت
 و برز که از من می شود و آید برای تو قدری و منتر به پیش این
 عظمت است تا اینکه صد گفت باین عظمت جبار و توانا
 بکسی پس فکر کن تا نیاید در کوچک نفس خود و حساس و آید
 و فناء و حال بدیهی کیست خود با کوچک قدر خود و قابل
 کن در اندک از ذل اصناف نامی که نامی است و از ذل طایفه
 و احسن آنها کسی است که با او هر چه پاک میکند از فضل استوار
 و غنا و مایه کجاست و جمع میکند آنها را و بعد از
 و خارج میکند از خانه یکبار که لائق آنهاست میسرزد و تو
 میبینی نفس خود را که دوست نمیدار و محال است آنها را
 و نه معاشرت ایشان را و تفکر کن الان در نفس
 خود که تحقیق که تو هر چند بر سر به بزرگ بسیار و تر

در دنیا

این کتاب مال محمد

اینک پادشاه و سلطان کردی پس
 است برای تو از اینک بول و غایط کثیفی
 بادت خود از خود دفع نمائد در هر روزی
 بیاد و مرتبه یا زیاده یا کم پس در این مقام
 هم جنس انشخص نمیکردی که میدیدی او را
 مناف خلق و ناخوش میداشتی بحالت
 بعد از این فکر کن در باطن جسد خود
 تا پرست خوف آید سیاه یکدست چربی از بدن
 تب و طاهر بشود پس هر چیزی که از تو میروند
 نفس العین است مثل بول و غایط و خون و
 نهادن از چارچوشتی که از انسان جدا میشود
 نهادن و یکشفت چرکین و خبیث است که آن
 هم است از اینک مباشرت آنها با شوال آنها
 را که از هر جهت میاید و مثل آب منی و آب
 بر آنها از امیسا از فواید و خبیثه و هرگاه متوال
 برسد متوال نماید طعام طیب لا یندی بر آن
 شد پس تا نل غایط از آنکه بخای او را در دهان
 و کجا میخورد و هرگاه او را از دهان
 ن بیاری حرام میشود و بر تو بعد از آن متوال
 نه حرام که داخل حیضات شد و خبیث است طهر
 کل آنها و این نجاست که عارض شد منیت آن
 تا تو با وی یکدست و هر زمانیکه معاشرت ببول
 شد و نجاست او زیاد کرد تا آنکه مزول
 ی با بمل بول کرد پس انقضای ده الان
 که آیا در همین حال و این نجاست در تو خوب

میباشند که بکبر کنند و تجسّمائی و طلب لذتها و شهواتها
 و غیر مردم کنی بعد از آن فکر نمایند که تو را هر کس
 میشود الا بطاعت خدا تعالی و خضوع و مطیع پیش روی
 و از این جهت است که همیشه تو مسلمان را زمانیکه مسلمان
 شود نظر را از حجب خود پاک میشود ظاهر حجب او بگشاید
 کافر که از حجب عدم اسلام و عدم خضوع برای ملک عالم
 بماند میماند در کجاست اصل خود و معصوم علیه السلام که اسلام
 آورد و بطاعت حجب خود را بطاعتش و با تسبیح و تلاوت اش
 پاک و پاکیزه گردید ظاهر او را باطن او و گوشت او
 و خون او و موی او و بشر او و تو نیز بهر خضوع و خضوع
 برای معبود خود پاک میشود و ظاهر و باطن او پاک گردد
 هنگامی که ایام ظاهر او را برای خود دوست میداری یا بجاست
 را یعنی بماند بودن با او در وقت موت ظاهر میشود
 از برای تو و از برای امثال تو بوی بدی این نجاست
 از ظاهر و باطنیه ظاهر میشود در این دنیا این نجاست
 تو برای هر مومنی هر وقتی که ترا ببینند چون تو را
 گناهی باشد تو میبینند آن مومن بوی بدی او را از تو
 بچشمیت که بدتر از بوی پشه کندیده باشد و در وقت خیزد
 این مومن محالست ترا از روی اگر او را میگرد
 از تو بظرفی که تو از حقیقت میگری و میبینند بوی گناه
 در روی تو جای آنکه نجاست ترا و مریضه و حجاج
 صورت ترا تغییر یافتن او را بمحضیت و بیکبر
 بر خدای عزیز و جلیل بترک نمودن طاعت او و مخالفت
 کردن وی و میبینند و شنیدن نام ترا از علیین که کتاب
 جای نیکو کاران است و ثبت شدن او در سچین
 که کمال بر

که کار است و در دعاست کتب لا
 بی و لا تبدیل چنانچه و لا تنقض خلق
 یعنی ای پروردگار من تغییر دهم اسم مرا
 من جسم مرا و سوزان بدن مرا در پیش و این
 بدیت مرتب است بلکه آنکه تو به نماز از روی
 بر تو میشود بسوی خالق سموت و از ضایع پس
 در نفس خود آید راضی میشود از برای نفس خود
 فی بر این بدیت فیما لغوف بالله و سبحان
 م بعد و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز
 کن تو خود را بنزدیک کن به برای در دعا و
 در ضایع و وجهه که محل است از برای طبایع
 و وسوء و خون و طبع است و حال آنکه تو بنزد
 است یک از اینها حرکت خواهد کرد که هلاک تو را
 به و از برای تو جدی خواهد بود است که تو را
 و بعلت آنکه گراما او را میگرداند و دوسرما او را میگرداند
 بد و مسموم او را پاره پاره میکند و از آب او را
 بند و آفتاب او را میسوزاند و او را از هم
 میکند و درنده با او را میدارند و منع او را میکنند
 میکند و آهن او را میبرد و صد مره او را ریزه ریزه
 اند و با اینها آن بدن خمیر گردیده شده باطنیه
 و اقسام اسقام و اوج و امراض و تو در کرد
 قی و ایشان مراقب تو میدارند و همگی از آنها
 و در میان مستی و طمع در گامی و خلاص بودن
 ت آنها داری و تو همیشه مقارن هفت است
 که آن کس سستی و تنگی و گراما و دوسرما و دوج و دغ

و موت باشد پس بعد از آن فکر کنی را بعد در فقهی
که خدا بیجا بزرگ است فقه و آلاء متراکه که باز بر تو مت
نهاد و تعداد آنها مستغنی از بیان است و کفایت میکند
در این قول خداوند کریم و ان تعدوا نعمه الله على تخصوا
یعنی اگر میشمارید نعمتهای خدا را نمیتوانید بشمارید آنها را
و تفکر کنی که بدستیکه خدا بیجا آنچنان پروردگار است که
پیرودن او در ده تراز در بای امکان بساطل امکان
یعنی و محض هستی و نشانیده است تراز حجاب و ب
و فرو گرفته است ترا بنور بودن غیب و مشتق و و
داشته است تراز عالم اظله در زیر حجاب اخضر و غایب
و داد ترا از کفر تارای عالم طبیعت و ترش داده است ترا
بتمنزل یعنی نزدل نازل گردانیده است بسوی عالم ملک
و مشهود در حالتی که مشروح العلل و مبین الاسباب بوده
باشی تا واقع کند و آشکار نماید بر تو و تحت خود را تمام
نماید و نعمت خود را کامل نماید و فرماید و الا ان تو بدست
قدرت اوئی و محفوظ المراتب یعنی مراتب ترا جمیع اظفار
و شرفات پیش او محفوظ است و جمیع عوالم در زیر
مید هر تراز در زیره پنهان و محصوره میسر هر تراز در حجاب
اصفر و خلق میکند ترا در آن چیزها که سبب تو است یا
از برای تو است و مخصوص است از چیزهای که نفی تو است
عالمی جدا شد مثل طامات یا آنچه یکبار بر ضرر تو است
مثل معصیههای که از تو صادر شده است آن چیزها که
پیش تو است یا تو است یا بسوی تو است یا در تو است
در تحت حجاب اخضر و حفظ میکند حرکات و سکات
ترا از خطرات و خطرات ترا و کلمات ترا و آنچه
که در این

قلب تو پنهان شده و آنچه را که بر تو افتاده
حفظ او بکیشی است که هرگاه و گذارد ترا
اقلی از طرفه العین هر آینه معدوم در فقه می
ندازد تو انوری و معدوم میشود و در زیر تو معدوم
چرا احسن از تو نیستی الا خدا و او را و بعد این
ن شوی که التفات بسوی خیرات نماید و دوست
ن کنی تو به باشی بسوی خیر او پس چگونه طلب مینماید
بقیام و کبار و غیب میشود فقیر بسوی تو پس چگونه
نی یعنی با وجود این که تو در حفظ آدمستی التفات
فی در این صورت لطف نموده است تجارت تو
رده است متاع تو و آیا قصد میکند بسوی خیر تو
نی با وجود اینکه تو در آن چیزی که غیر از قصد
از فقیر محتاجی بسوی حق تا پس بدست
و تو پس بعد از آن فکر کنی خاسته الفقه را که می
را که میل میکند بسوی معصیت و بسوی لغت
و کفری از افراط خلق و میسر نشانند از سر بر می
طریق میکند بسوی عظمت پروردگاری و بسوی قدر
طه فقر میت او و حال آنکه او ناظر است بر احوال
ت و سکناات و طغیات و کلمات تو که از
ت یا از تو تقدی کرده یا در تو است یا درش
پس چگونه نهان میداری از خلق مردم و حال آنکه
چهره آن نیست و ملاحظه میکند عظمت فقر
ت خالق را ملاحظه میکند و معصیت او میکند
تا که توبهش او حاضر استی و ترا میبندد و هر چه
می شنود پس بعد از آن به تحقیق بدان که بجز

صلی الله علیه و آله و سلم الله علیه ایشانند شام بر جمع
خلق و ایشانند چشم بنده خدا در کینه کان خود ایشان
ناظر اند و مطلعند بر تو در جمیع حرکات و سکنات تو پس
چگونه کوچک بشماری نظر ایشان و مطلع بودن ایشان را
بر تو و حال آنکه ایشان از جمله کسانی هستند شایسته این را
و شنیدی بزرگ و جلالت ایشان را و بعد از آنکه صلوات الله
علیهم ابرکان و اوداد و ابدال و نقباء و نجباء نیز همه مطلعند
بسوی تو و مطلعند بر تو و مشاهده میکنند اعمال ترا پس بشنود
حق تعالی میفرماید وَقُلْ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ و هر سوره که
و اَلْمُؤْمِنُونَ یعنی بگو با خود صلعم بر آنست خود که عمل میکنند
پس بر تو میشنود که میکنند عمل شمار احداثها و بیعها
و مومنان یعنی آنکه طاعت این سلام الله علیه چنانکه احادیث
معیره تغییر نموده اند پس بعد از آنکه آسمانها و زمین و ملائکه
هوا و عناصر و ملائکه مدبران و ملائکه معقبات و ملائکه
که مولا کنند بر اعضا و جوارح و مشغول و کتب اعمال تو و احوال
اینها همه مطلعند بسوی تو و مطلعند و شاهد بر جمیع اعمال
تو پس بعد از این مکان تو در زمان تو و روز تو و ساعت تو
و صورت عمل تو در جمیع آنست که در عجب است از آسمانها و
زمینها و کوهها و دریاها و آب و غیر اینها خواه عمل نیک
تو باشد و خواه بد و باقی میدانند در لوح محفوظ و در کتاب
حفظ تا روز قیامت پس تا قبل از آن در نفس خود که اگر
معصیت خوانند نماز را و امیری در جمیع عالم پیش
اکابر و وزرا میشود در هر لای که هذا مشقی یعنی
این شخص شقی و گناه کار است پس نفرین میکند ترا
همه چیز و هر گاه اطاعت نمائی حمد و عیشی در هر مقام
و در هر وقت

در اطاعت و معصیت باقیال نمودن بسوی خداست و از
بست پس هر چه می که اراده نمودی رضای خداست
پس آن طاعت و در هر چیز که اراده نمودی رضای
ار او از برای خدا المردی معصیت است و مرتبه است
عت و معصیت در شدت و ضعف مختلف میشود پس
بنا بر نفس خود در میان اختیار طاعت و معصیت و اختیار
از برای او خیر و اوصیای الهی را و امور ظلت کن
که بطول لیل و نهار خود را که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
يَا ابْنَتُكَ قَلْبُكَ وَجَافٌ عَنِ اللَّيْلِ جَبِيكَ وَ
لَيْلُكَ مَسْبُوكٌ یعنی آگاه کن بتفکر و تدبیر قلب خود را
که کن در شب به بوی از خوابگاه یعنی بیدار باش
همیشه از خدا که برادر کار تو است و نیز فرموده که
خود را آدمی را بسوی خیر و نیکوکاری بجهل نمودن
تو رسالت مآب صلعم فرموده اند که التفکر احیاً
لبصیر کما یبصیر المستبصر فی الظلمات بالانوار
تفکر نور و قلب شخص بینا است هر چه گناه
کننده نور و ظلمات با نور و حضرت امام بقی باطنی و جعفر
الصادق علیه السلام فرمود که التفکر حرارت الحسنات
اسرة السبئات و ضیاء القلوب و فتحة الخلق
و اع عن العوائق و استزاده فی العلم و هی
لمن لا یعبده و الله یبذلها یغفر لک این خدات
نمی دله است و وسعت خلق است و اطلاع مجرب است
است و زیاده علم است و فکر خصله است که عباد
شده خدا تعالی را امثال آن و حضرت رسالت
لعم فرموده که التفکر مساعده خیر من عباد
سیرت

و الحیاة فی الدنیا فی التفرقة من حصة الله بنور
 التوحید و المعرفة یعنی فکر یک ساعتی بهتر است
 از عبادت یکساله و نیز بدین تفکر اعلان کسی که
 محض حق است کرد اینده باشد و از حدایتا تو حید
 و نیز آن سرور در همه افضل العباد و ادمان التفرقة
 الله فی قدرته یعنی بهترین عبادت دوام فکر
 در وضع و قدرت حدایتا پس چون تفکرهای ای راه رو
 و طالب حق در این امور در نفس خود و در قلب احوال دنیا
 و اضمحلال و عدم استقامت عزت و ذلت و فقر و غنا و
 مرضی و در عدم و فناء و برادر و دوستان و ی و عدم
 انتفاع از اولاد و غیره و اینها و چون تو در این تدبر
 و تفکر مداومت نمایی پس لابد عظمت و بزرگی پروردگار
 عالم بر تو متصور میشود و حاصل میشود از برای محال بدین
 در دنیا و از آنکه و میل تو بسوی حقیقه و متوجه میشود و این
 تو بسوی عالم علی پس در این صورت وارد میشود افاضات
 بر تو و محل میشود و قلب تو از برای انوار حق و معلوم حقیقه
 بشرط آنکه ملاحظه نمایی راست روی و استقامت و در
 احوال و اقوال و حرکات و سکنت و جمیع اطوار معاشرت
 خود را و نیست استقامت که اسیر او وار داشته و در کلیات
 مجرب باشد یا مستقیم کما است یعنی یا محمد صلی الله علیه و آله را
 از پیش بان طریق که نامور شده و حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس را پس از این آیه و
 این از هر چه که خلافت نیست زیرا که با مراد اینست که هر
 کس را پس از این آیه و از جهت معصیت امتثال به طبق مقتضای مضمون
 دی آنچنان معصیت که بحث صنعت نیست بدن و سایر
 تو از من

مشاعر طهریه و باطنیه میکرد و از خوف و شرم و
 و کم در حال میری ضعیف و مست میشد و باطنیه
 است امتثال این معنی بحث کمال مطلق میشود
 بجز مقتضای ایام پیریت و بیان کیفیت این
 مقامات اما در اکل و شرب است که کثرتی بقدر
 در هر مکر جزای طیب و طاهر و پاکیزه و اجتناب
 ما از شبهات بکسب قدرت حضور ما در اول امر قبل
 در یافتن نفس را طینان پس بدینکه شبهات
 نشاءه قلب و صورت و ملازمت و همی میشود
 رات ظلمت میکند در اقطار بدن در ظاهر و در
 و با آنکه خوربه نهی که کارستان مرخصی حضرت
 بن عسکری علیه السلام فرمود که حاصل مضمون آن
 مبنی که هرگاه حلال شد برای تو بحث طول حلال
 در روز قیامت و اگر حرام شد ضرر نرسد به تو
 به اندکینه از وی بقدر ستم و حق و انقدر که
 نفس تو نما بر زیاد و بر این و لکن این اکل رتبه
 این دو وجه صدیقین است که خوردن آنها از
 و قدرت نیست بلکه از برای حفظ و بقای بدن
 ن دنیا تا اینکه کرب شد برای روح تا اینکه روح تو
 را از برای روز قیامت بر دارد و اما راجحی و جایی
 نه آنها با کثرت رتبه مقررین است پس ایشان بخورند
 بی قوت و نشاط از جهت عمل بخاطر آنکه که امید دارند
 های پروردگار و کاف و غیره پس از عذاب او و ایا
 بن از سایر عوام پس میشود آنها برای لذت تا اینکه
 نفس آنها از بملالتی که حاصل شود لذت از آنها

انتهی

بغیر از خلل و اما مستطیل مستطیل و کالین دارا کلسا
 استند که میگویند که برای لذت جسد اند و نشاط نفس
 و در خصوص این جماعت است که حضرت رسالت نباه
 صلعم فرمود که هر چه پیش آن چیزی شد که داخل شکم او شود
 پس قدر و مرتبه او همان است که از شکم او خارج میشود و در
 حقیقت امر از این مرتبه خارج نمیشود و خلاصی میباشد که
 مقربین و صدیقین و اما بیان مقدار اکل و شرب است
 که شکم را به کف از اینها و علامت این است که آن قدر خورد
 که بعد از خوردن باز میل با دشته بهر وقت از طعام
 تمام نشده باشد و باز احتیاج به ابله بسوی تو داشته باشی
 و همچنین است امر در شرب پس میباشم آنقدر که میل
 منقطع شود و غلبت بهایب پس پس اقل آنقدر خوردی
 و استامیدی که غلبت تمام شد تا مقدار یک است
 و خوشی تو باقی میماند بعد از آن مرتفع میشود و با وجود
 این مقدار قوت روح میشود و تصفیه باطن می کند و قوت
 جسد مبدی و طبیعت را دفع میدهد و حرارت غیر زیاده
 را قوی مینماید چنانکه گفته اند و این واقع است و استام
 و نه و همچنین میباشم تا آنکه نشانه روی پس چون استام
 آنقدر میباشم که سر شوی به جرئت آنکه که شرب و جنب
 که بعد از دلت اکل شد و عطفش در شخص صبح الزام
 علامت نیست که هنوز طعام بقدر دلت نرسیده و ملا
 شد عطفش نیست که بعد از زود رسیده و زیاده بهر وقت
 فضول است که جهت که رویت میشود و این زیاده منافی
 است با شیطانی و جنبه که سکن آب می خورد و غلبه باو
 میگیرد و این زیاده بهشت بلالت و حیات و نفس
 میبرد

مائی بارده و رطبه را به همچان میآورد پس متولد
 شود از این صواع و لقمه و ناله و باعث خلل میگردد
 به و غیر اینها و علامت اکل از برای تفکر و لذت
 است که هرگاه طعام لذتی که موافق طبع او باشد
 به شیرین بهر نفس متاثر گردد و بهشته با نفس او متاثر
 با نعمت و شوق و دلش خوش را در طلب آن و غیر
 از انواع فناء و اما مؤمن عارف پس در صد و
 بود بلکه مسادی بهر نزد او لذت و غیر لذت پس هرگاه
 به لذتی برای او بهر مسدود و او کینه تمام
 شریک کرد و غیر آن جزو طبیعت طریقه و دعوت طلب
 هم چنانکه لذت را بخورد و هرگاه این تساوی برای
 بی دشواری پس تا آنکه در آنچه تریب میشود و بهر
 زیرا که فائده در هر دو یک نوع است بلکه لذت
 راست و بوی بد او بیشتر است پس در این نظام
 بعضی عارف خصال و نفس و روح و چشم روشن میباشد
 بلکه همچان در حجاب لذت میشود و متعقد و ما
 بعضی نیست که مؤمن عارف باید طعام لذت را
 و با آنکه ترک وی نماید بلکه مراد نیست که
 طریقی است و بهشت علی انقدر است که مبالغه
 ند و تحلیل اکل و لکن نه جنبشی که نفسش شش متعقد
 طعام لذت باشد و از فقه بسوی طعام باز ماند
 نورد و میباشم بهر تریب که شکم را فراموش میکند
 است حد جامع و اما لباس پس اکتفا میکند با کچه
 رت با او کند و زیاده بر این وجود و عیش و شادی
 با ویت علی است و بهشت و نه نیست که ترک لباس

نیکو نماید با کفالتی بی اگر از پوشیدن لباس نیکو عجبی می
 نفس او حاصل شود در این صورت واجب است ترک آن
 و نه اینست که لباس بد پوشیدن بگینتی که نفس وی نفرت
 کرد از اقبال باز ماند و دیگر میل بسوی طاعت کند ابد
 و اگر لباس نیکو و غیر نیکو برای او از حلال معتبر نشود
 واجب است ترک آن اگر اراده رضای خدا و لوا
 احضرت داشته باشد و در صحبت الکحش اراده رضای
 خدا داشته باشد و مطربش محض و چنانکه در دعا و ادا
لا عینک مرادی و لک لاسواک سمع و سب
ولفانک صر عین و وصلک منی فغیر یعنی تو
 مراد منی و غیر از تو مراد منیت و از برای تو است
 نه بغیر تو پنداری من و ملاقات تو است و روشنائی
 چشم من و وصل تو است خواهش و آرزوی من و مرد خوار
 فکر میکند در چمن پوشیدن لباس کینه لبای تو میکند
 عورت جسمانده مرا و این لباس ظهیری دلیل باطنیت
 که عورت های معنوی را ستر میکند پس لابد است از
 تحصیل این لباس که ستر عورت معنویه است که اگر
 ستر آنها نکند رسوای و مفضوح میشود و کشف آنها باعث
 اینکه آنها قیاس از عورت ظاهری بیشتر است و این
 لباس که عورت باطنیه را میپوشاند لباس تقوی است
 و این بهتر از لباسها است و عورت عبارت از آن معا
 صیت که ممکن از آنها منفک نمیشود در هر مقام
 محب رتبه آن مقام و اما خواب پس خواب آنست که
 خواب بر تو غلبه کند و تو مرا که بکن هر قدر یکدیگر
 پس تحقیق که لباسی خواب مرد را فقیر میکند از

در اینجا

در قیامت و هم خوراک مردان در حایین و برای
 فنی قرار داد مکن بلکه هر وقتی که بیدار شدی بر خیز
 و بپوش و سجده از برای خدایتعالی بکن پیش از آنکه از خواب
 بخواست بپوشی و بگو الحمد لله الذی احیا بعدی
 نفی و البعث و النشور یعنی هر چه در دنیا خفته
 که آن چنان خدای کریمه کرده اند و مرا بعد از آنکه
 ن روح من کرده بود و بسوی اوست بر کنجش از قبر
 شمشین پس چون شمشین فلک در افق آسمان
 ن آیات و اوجیه که دارد است و فلک در آسمان
 و در خواب آنها و در افک و حرکت آنها و در حرکت
 حرکت آنها و فلک که این وقت و فیه است که
 مرکب نبوت شده در حالتی که بل مظم و تارک است
 و در خواب و صدانها پس در این حالت که
 است شده با پروردگار و کافو مناجاته بناد و با کبریا
 بکن و از ضرر و بلاهای خویش می شکایت نماید و طلب
 اینکه برساند تا به محبت و برای او پس هر که خواب
 به نایز نوبت و دیگر خواب بعد از وقت و حاجت
 بر خیزد و طهارت بکشد و بار بعل آید که را که غنیم
 بر تو و نمازهای شب را نیز بعل پیار و کریم
 ی بکن و تا قبل نما که این وقت همان وقت است
 که در اندیشه را بعد از مرکب در عالم برزخ پس
 صورت ترش بر دارد و مستعد بگشودن خوراک برای نی
 این بدو است که دنیا را خدا تعالی است بلاغ از برای
 یعنی که مردم را با حضرت بر سر زین را که او
 است از منازل حضرت و در اہمیت از راهها

که آدمی با بنیای نرسیده و از اینها عبور کرده پس منزل است
 بتواند رسید پس فیث علی الصبح مشغول است شغل میشود
 و بر تو با کم خوابی در شب بر سنجیکه مؤمن آن کسی است
 که در خواب باشد و شب او را بیدار باشد یعنی آنکه
 در شب مثل روز و از مسکن خود بیرون نرود و در روز
 و معاشرت با مردم کند مثل شب روز چه با تحقیق که
 که خدا تعالی میفرماید که آن فاشسته القلیل می باشد و
 واقوم قلیله یعنی آن نفسی که بر سنجیکه از خواب بیدار
 از برای عبادت شدید و محکم تر است از حیثیت کلفت
 و مشقت در راه خدا یا از جهت ثبات قدم در عبادت
 و بنده که خدا واقوم و شدید تر است از حیثیت مقال
 و سخن نیز که حضرت قلب در اینوقت بیشتر میشود پس
 چون بیدار ماندی شب را گویی خواب کشیدی پس
 خواب در روز در وقت قبل از آن تحقیق که خواب در
 روز پنج قسم است هم چنانکه از حضرت رسالت نباه
 صلعم مرویست اول خواب عیالیه یعنی همراهی و آن خواب
 که مابین طلوعین باشد و این خواب لعنت است و این خواب
 باعث عتق و جحیم میشود در بین بخت زیاد و برودت
 که از شب باقی مانده تا بجه و برودت هوا و زمین
 و برودت خواب زیرا اینها که بهم می پیوندند غاب
 میانید مر جانب حرارت و در اینوقت شخصی بخی می شود
 و نیز آنکه مابین طلوعین و غروب است و این خواب
 خیر است و این ساعت بهشت است و در این ساعت
 از رزاق نعمت کرده میشود و اجلها مقدر میشود و هم
 چنین سایر احوال و صفات کلا در این حال مقدر میشود
 پس اینها

مانند شخص در اینوقت که از این خط و نصیب
 بد بخت آنکه شخص نامم مقابل نیست با فواره
 که منشا حرارت و رطوبت است بلکه این مقدار
 با فواره برودت و برودت که مرکب از اینها
 باید دوم خواب فیلوله است بقاء و بقاء موحده
 نور دست و ضعف و این خواب بعد از طلوع
 است که اول و علت حدوت ضعف در شب
 خواب است آنست که هر چند حرارت افتاد
 است برودت شب را اینها بر مگر آنکه با برودت
 است به جهت عدم قوت و شدت حرارت باز یا
 آنکه از خواب حاصل شود پس بقیع نام حاصل
 و پس فتور و ضعف که ناشی از عدم بقیع نمیه
 یا ماده بقیع میشود حاصل میگردد و سیم خواب
 است با قاف و آن خواب است یعنی از زوال
 یا از دایره نصف النهار یک ساعت
 رفت مرعوب و مطلوبت بخت آنکه حرارت
 است درین ساعت زیاده میشود پس اگر بیدار
 غارت که از بیداری حاصل میشود با او منضم
 به بخت فتور و سستی میشود و ضعیف میگردد
 است نماید برودت خواب باز یا در حرارت
 یا بیدار قوت اعتدالیه که باعث عتق و جحیم
 حاصل میگردد و وقیلوه یعنی زیاده عقل است
 از بقیع صلعم و ارد است و این خواب معین
 برای قیام لیل از جهت نماز شب پس تنه
 است که وقت را بجا آورد تا بدن او مستحضر و آلوده

باشد و غلبش سبکی شود و رخ او بفتح هوا، بنیه درخ
او طیب و پاکیزه شود و ضررات غریزیه او بپاید
بیاید و بیان این امور بحث طول میکشد و دو مالک
بیان اینها نیستیم چهارم خواب جلد است و آن
خواب است بعد از زوال یاد حین زوال پس این
خواب است حاصل میشود میان آن شخصی و میان
نماز و خلعت و تأخیر انداختن نماز معارضه میکند
بافعه که از خواب حاصل میشود در اینوقت پس این
خواب مرجع میشود بخواب غلبه است باغین و غلبه
بمعنی هلاک و این خواب است در آخر روز و این خواب
باعث مضطرب و ناخوشیهای عمده میگردد در ظاهر
و در باطن و این وقت پراکنده نمودن شیطان است
چون در خواب که اعزاء مردم نمایند و ایشانرا از خواب
الهای باز دارند و تفصیل دادن در این احوال خلا
مقتضی آن نیست که ما بعد بیان او بشویم و خواب
از بعد از غذا، و الغر بدون همت بلکه تأمل کمی یک
ساعتی تا آنکه غذا در معده استقراری بهم رساند و باید
شخص در اول شب بخوابد اگر ناچار باشد برای خواب تا
آنکه بعد از نصف شب برخیزد پس چون داخل خواب
گردد و در آن زمانه مقدمات برکت را پس چون
خوابید اول بر پشت بخوابد پس متذکر شود وقت اختصاص
و آنکه ملک الموت او را همت میدهد هر چند که
ساعت بایک دقیقه باشد پس بعد از آن بطرف
راست سقف بخوابد پس بپا آورد و در حالتی را که او بر
کف است که او را برای غسل بر بالای آن گذاشته
اند و بر پاهای

و اندازد و از بجانب راست برای نشستن
راست و بعد بر سبک و در طرف چپ خود
در این حالت را در حین غسل پس بر سبک و
راست در حالتی که سر او بجانب مغرب
و پاهای او بسوی شرق و روی او طرف قبله
باشد که او را در قبر میسپارند و متذکر میشود
لایات را و بر او صحبت نمایند با مقتفادات
نهادین را میگوید و پناه بخدا از شر شیطان
پس بعد از آن دست راست خود را زیر سر
چپ خود را بر سر چپ میگذارد و میگوید
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی ابی الحسین و آله
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
بن علی و الحجاز بن الحسن صلوات
الله علیهم و بگوید دعای که از این بزرگواران
منقول است و در وقت خواب و بام در وقت
بازار و یا غسل باشد یا قبل یا بعد از نماز
تا آنکه خوابش گیرد پس در اینوقت نفس او
بشرط که شکمش بر نباشد از طعام و شراب
در اینوقت خوابهای نیکوار هم خواهد آمد
بیک جزا است از نعمات دوزخ از بهشت و
موت و پس در وقت تفکر و محبت میشنید
نشستن بر صلب و آن مثل نشستن

که عوالم بر خیزد این صورت اسم محمد است صلی الله علیه
 که زنده شده باشد و این جنبه حرام است
 زیرا که ای جنبه نزدیک ترین جنبه است با دنیا
 و این نشستن عوامی را جمع میکند و عقل را وافر
 و زیاده میگرداند و میل میدهد به لذت و اسبوی مدارک بلند
 عالیه و در وقت دما و مناجات بلند نشستن
 بنده گان و این صورت نشستن برای تشنه رها کردن
 حالتی که متورک است این نشستن برینست لاله الله
 است در صورتی که مغرب میگردد و در سجده نشستن
 کسهاست که از برای استراحت بلند و پای
 بر بالای پای دیگر نشستن نشستن متکبر است
 پس واجب است احتیاط از جمع این سه نشستن
 غیر از صورت اول که آنها مجزیه و مجزیه میشوند
 پس اگر چه بطریق نشستن اول نشستی بجا طیار
 که من بنده هستم متوجه و مرتب خدمت مولای خود
 در آنکه مرا امر نماید و انتظار امر او را بکشم پس
 منقول میشود مولای خود و عظمت و بزرگی و عزت
 و جلال او تا اینکه امر او بایر و وقت اعتقاد و فرمان
 برداری و طاعت او برسد و در نشستن دوم می
 نشیند در حالتی که پشت او را است بلند و میل کمی مثل
 کمان بنشیند پس بیا و بسیار در کین بنده بنده نشستن
 ذلیل و خاضع و خاشع و فقیر و محتاج و باطل و مضطرب
 عظمت و جبروت الهی و عجز انم می آورد و به جز
 او کسی را نمیخوانم و نیز بیا و بسیار در ای جنبه نشستن
 او را نشستن دی ملک جبار از برای حساب و حوالت
 لغت اعمال

که در نشستن معنی از حد تبعاع میفرماید و نشستن
 کف کل امتی تدعی الی کمالها اما امرای
 و بزرگان صلی در روز قیامت هر امت را نشسته
 بکشد است هم چنانکه در نشسته خواندن تسبیح
 بطریق نشسته خوانده میشود و هر تسبیحی که
 در هر غوطه آورده که مجلس و موقف از قبل است
 است نشسته و این را میخواند و اعتقاد است حق
 و معتقد و میباید و از برای جواب در روز قیامت
 از جمع نشسته های خود را در این دو قسم یک
 میکند مناسبت را از جمع مقامات و اما
 بنام پس میباید یعنی راست بکشد یعنی
 بر قرار بکشد و در جای که حد تبعاع خلق کرده است
 و میل نمیدهد آنها را از انتقامت و در سجده
 هم در مقوس نمیکند پشت خود را مثل کمان
 که این طریق کج کردن بنیه را از دو طرف میکند
 بر است بجا طیار و در ای بنده و عجز
 خدمت روی او را نظر است بسوی او و اعتقاد
 و از آن شکر خدا را میکند که این تسکین
 را ناست مکرر در این هر صورت و بهینست از
 ی نفاق و ترک تقرب است پس چون طیار و عجز
 بعبادت که عبارت از صورت انسانیه است
 باید که باطن خود را نیز بصورت انسانیه نگاه
 چون نشسته که طیارش انسان و بلندش عجز
 است اینکه باطن در صورت انسانیه است است
 نشسته و اینکه روی باطن او متوجه بظرف است

باشد و بخاطر بناور و فقر و فاقه خوف و عجز و ضعف
 خود را تا آنکه پایداری باطنی او بطرف زمین باشد
 پس هرگاه مغول بدو بخدا بنشیند پس روی او متوجه
 بطرف اسفل باشد چنانکه روی طاهری حیرات است
 انجمن است و دستهای در زمین مثل حیرات پس کل
 میسند و استند و نهاده از اسفل پس در این صورت پس
 بهم میخورد از جهت بهایم پناه بهیم بر جهت انبساط از این و
 موهب میشود آن چیز که او در دست از حیرات است بمقتضا
 احتیاج و موهب میشود در صورت انبساط زیر اگر مقتضای
 او است که قائم نشود الا برای امری که در او حقیقت خدا
 باشد چنانکه از پیش رو دین میماند حضرت امیر المومنین
 علیه السلام وارد شده است که فرموده و لا یقوم الا
لای حیرت یحیی الله من حیاته اما کیفیت راه رفتن
 پس بر راه میرود بطریق وسط باشد و راست و اعتدال
 داشته باشد این معنی که راه را بر حق حقیقت نمیکند
 بلکه راه را اختیار است طبعیانی و میل نمیدهد بعضی اعضا
 خوف را بغیر انطوف که راه میرود در او در حالتی که بعضی
 اعضای دیگر متوجه اند بطرفی که در او راه میرود و راه رود
 به سبب دو قاعده اینها از علامات ایمان است پس انشاء میکند
 در طرف راست و چپ بلکه التفات او میان پایداری
 خوف میباشد و راه میرود در حالتی که متوجه بر پیش غفلت
 خدا و کبریا در در حالتی که مضطرب و زایل باشد مشرب قنات
 و بها او در راه میرود الا بطرف که رضای خدا و حقیقت
 او را او باشد و راه میرود بر سر حق که زیاده از خدا
 و به بطنی که زیاده از قدرش باشد بلکه راه میرود مستطاب
 بطرفی که

نزدیکی باشد از بطور و بخاطر میاور در حال
 ت خور الی الی طریق استند از حیرت
 حرکت مستدیر در اینجا است که احتیاج و فقر
 میسند و خوف و حیرت مراتب غیبیه و مشهوره
 باشد این معنی که چون نباشد که احتیاج کی
 در حرکت باشد از دیگری و احتیاج دیگری زیاده
 بل انکه بگوی احتیاج عقل بسوی مبدء نهاده
 تا از احتیاج نفس بسوی آن یا بگوی احتیاج
 بسوی خدا بیشتر است از احتیاج دست برده
 بنیاد بلکه احتیاج جمله که بسوی مبدء میسند
 پس در مرتبه خودش در حضور در مقام
 نه در این واقع است مثل حرکات و در آنکه در
 همیشه نسبت بر محور ذکر کرده و نسبت بقطب
 و مساوی هستند الا آنکه در حضور در مقام
 و مسکن متوجه و بعد از آن طلب استند کند
 و او تصور میکند این را که از طلب کند از خدا
 برای او نرسد و طلب عبارت از عمل است
 فنی عبارت از حرکت بسوی مبدء و علم
 و شاهره بر مبدءی که از طلب کند فیض از او
نرسد قبل ان یسئل الله علیه السلام است که فرموده ان العلم
العمل فان اجابه و الا فانه یحلی علی علم
 بل پس اجواب و او معنی تقضی از حق
 فوایت و برقرار میشود الا که معنی مبدء و اما
 اجواب است پس اگر کسی از برای خوف الهی
 میماند و از برای محبت امام مطلق

سیر

کتاب الهی یعنی تشریح کتب حضرت امام حسین علیه السلام
 در استیکار کردن در مصیبت او بهترین طاعتها و
 عملهاست که از سر اجابت مینماید و سیر او سمعت
 میده و بجهت ادرک علوم و قلب را نورانی میکند و اند
 و اوست عزت بیشتر و فقر و فاقه را میبرد و سرزبانها
 آن کسی که امام حسین علیه السلام را با طرقتن سازد و در بر
 باد نشستن در مجلسی که گفته هر چه علم اسلام ذکر میشود
 چه تحقیق که نور بزرگ خدا را با نخل طریقه میشود و نور
 میگیرد کسی را که در آنجا نشسته باشد چه ظاهر او را
 و هم باطنی او را و انبیا و اهل بیت و اولاد آنها
 اشرف کائنات و بهترین انبیا حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم است پس اگر کسی را که عنایت آنها شامل
 حال وی گردید شوق میشود و هرگز رخصه بسیار میکند
 و رخصه بسیار قلب را میبرد و طمانینه و رها و دور
 که از لوازم مؤمن است میبرد و اینها علامات ایمانست
 و تا مل در قول خدا نیاید که فرموده قل یحیی اقلیلا
 و البکول کثیر اجزاء بما کاف ای کسبون یعنی پس باید
 که خنده نمایند و بسیار بگردانند اگر جزا داده خواهند شد
 باین چیز که آنها کسب میکنند و مشغولند و دائم محو
 باشد بدل بجهت شوق نقای عظمت پروردگار و جانش
 خوف الهی در کن و مباحث عبوس و ستمندان و فتنه
 بلکه بتأش و در اسع الملق باین قرار ده از برای خود و فی
 از خلوت در شب یا در روز که فکر کنی اراک در آن صانع
 و قدرت خدا و تا مل نمایی در عالم و طریق تفکر نیست
 که جمیع مکنی قلب خود را و احساس خود را و متفرق
 نکرانی

لایق جمع نمودن دل است که نزدیک عالم
 ای دنیا را پس از برای هیچ چیز که از تو رفت
 تمجیدی بلکه لیسوال نمایی از خدا نیاید که
 ترا بهترین آنچه دوست ندیده و بدستگیر خدا
 حسب فضل عظمت و غیر عظمت و جلالت
 و مسطرت و سلطنت دنیا را ویت بدن
 بی را پیش عظمت پروردگار و کاف نظر باری
 ت قلب توجه میشود و نیز اگر مصلحت میشود
 م نمیکرد و قلب مگر بدست خود و خود و نظر کرد
 رو به او و عظمت او بجا نیست چون قلب
 م رسانیده بترکی در عالم نظر حیرت و عبرت
 خلق نمودن این خلق عظیم با اختلاف
 و مراتب آنها و در آنکه چه خواسته از
 خلق نمودن آنها و فکر کردن در اختلاف
 ادوات و نباتات و حیوانات و در اختلاف
 جنس و رتبه و شخص و فکر در صفت
 و احوال او و اوضاع و سائر اطوار و حرکت
 او پس چون فکر متفرک و بدین طریق مدتی
 عجیب و غریبی و بیهوشی از بسیاری
 نگاه نماند و هیچ چیزی و حاصل نکرد و در
 هیچ شئی از سر که تو در چنین نظر فکر نتعلم
 اشی خدا نیاید پس اگر چه عقل که در بر تو چیزی
 در هر دو حالت رافعه باشد و شکر ادکی
 نکرد استرک مکن بدستیکه اگر کسی بگوید این
 گفته در گوید بدیش باین معنی که بسیار بگوید

گشته میشود بر روی او آن در و کس که طلب کند چیزی را
 وسیعی نماید و طلب او یافته میشود آن چیز برای او و طریق
 دیگر برای فکر است که نظر و تدبیر کنی در عالم و در اشیا
 با اجتماع قلب بدون اینکه در آن تو بگانی و در پس فکر
 کنی در رحمت خدا و حاله که قلب تو متوجه نبوی او است
 پس در این صورت می آموزاند ترا آن ستر که مستحق
 است در آن اشیا و با در آن عالم بدان تو بهیچین
 ثابت و جازم که خواهی رسید به تبه علوم و کونانی
 شیرینی حکم و اسرار را که بطول فکر و نظره محض عمل
 و کثرت پس بدستگیر می حکمت و اسرار حقیقت و غیر
 باز غنیش بدون تفکر و تدبیر و تفکر هم بدون عبادت
 یکی نیست بلکه میباید بسوی حسیلهای شیطانی و ضارهای
 نفس پس هرگاه در اشیا تفکر دل تو بسوی امری از امور
 دنیا میل کرد الهیات بسوی عظمیت خدا و غم خوردن از این
 جهت که دل تو پیش آن امر دینی وقت بعلت آنکه
 این غم خوردن و مهموم کردن زیاد میکند در پر کردن
 عوایس و در وسوسه خناسی آن چنان خناسی که در هر
 میکند در اینهای مردم و مبالغه نماید در فکر بسیار بدست
 سنی و تحقیق کردن و صیت میکند ترا بر این تا بهیچین
 مقامات قرب و متقی مدارج معرفت و کمال و مطلق
 نما اوقات خود را در مضایع مکن آنها را در بطلت و غیر
 بکن در آنچه نیکه برای او مخلوق شده اند پس چون صبح نمود
 بکن نافله صبح را در اول طلع و خبر صادق پس بعد از آن
 نماز واجب صبح را بعمل بیا در اول وقت بدستی
 که ساعات اوقات از بزرگترین نزدیک کننده نما
 بودی

در هر سبک نماز در اول وقت مثل شربت
 می مثل نجف است و نماز در اول وقت غفر
 که اول حدیثی که در هر صبح و فطوری علی الصبح
 و صبح و قعود و استقامتین یعنی حفظ
 که از حضور نماز و سبکی را که عبارت از نماز
 چنانکه در بعضی اخبار وارد است بیا خبر برای
 محالیتی که قدرت کننده مستند و محقق است
 از ادا نمودن او است چه بدستگیر این
 بند بر کمال اعتدای بنده بر خدمت اوست
 که صبح کردی و از طلعت شب بیرون رفتی
 یا رحالت صبح خود را از تاریکی عدم
 و خود کوته و از غفلت و تاریکی شکم ما در صبح
 این عالم در حاله که بوی توئی فهمیدی
 و بودی حال محض پس خضر کن و خوش نما
 از برای کسی که تربیت او ترا در حاله
 دی در شکم ما در و حفظ کرد ترا از این
 هلاک کننده تا اینکه خارج کرد ترا برای
 قدرت ناشی برای نفس خود و نه جز او نه
 نه مودت او نه جود او نه شکر او پس
 برای این مقام مثل نشستن بنده خاضع و
 ذلیل و کینه که قدرت برادر و بهیچین
 بر آفتاب خود و بهیچین که توبه کرد از او را
 بهیچین خسران و نشستن بنده خاضع و
 ت که در گردیم در حله متورک در حله
 این نشستن پس مغول در خدا و این و این

در هر سبک نماز در اول وقت مثل شربت

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

در کتب اربعه از سید صاحب فاطمه زهرا صدرا اله علیه السلام
 ایها وعلیها وبنیها آلاف التحية والثناء است پس بعد از آن
 بجز آن دعا صبح و مساء که از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد
 شده است در ترجمه در فراش معجزه که از عید الهی خوا
 و هم چنین از حضرت صادق علیه السلام نیز وارد است
 الا انک لانی حضرت علیه السلام فرموده که از بده نشو
 که از خاک برامم حسین علیه السلام باشد در دست خود و ایضا
 بجز آن سه مرتبه و بعد از آن تسبیح را بپوش و بخت غنیمت
 و بگو اللهم انی استسئلت بحق هذه التربة المبارکة
 و بحق صاحبها و بحق جدی و بحق امیر و بحق امتی
 و بحق حضرت و بحق ولده الطاهر ان تجعل لی
 شفعا من کل داء و اما انما من کل خوف و حفظا
 من کل شیء یسوء انی این کلمات را ده مرتبه
 بخوان پس تحقیق که روایت شده از حضرت رسالت نه
 صلح که هر کس بگوید این کلمات را در هر فرقه مرتبه
 یک باشد او را اخذای تمام چند هزار گناه کبیره و گناه
 میبارد او را از شر ترک رفتن قبر و از شر زحمت
 و از غمی هرگاه و این جمله صد هزار مرتبه است
 ترین آنها ترک است و نگاه میدارد او را از شر
 ابلیس و جانی و در حق او را ادا نماید و هم نعم او را
 زایل و کشف میکند و دفع میدهد او را از مصیبت
 و آن کلمات است اعدت لكل هول لا اله
 الا الله و لكل هم رحم ماشاء الله و لكل
 نعم الحمد لله و لكل خاف الشکر لله و لكل
 اعجوبة سبحان الله و لكل ذنب استغفر الله
 و حق

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله وانا المبداء احسن و لكل خلق
 الله و لكل قضاء و قدر توكلت على الله
 و اعصمت بامره و لكل طاعة و معصية
 و لا قوة الا بالله العلي العظيم و اني
 تكلمتك بما انت و كنت نبي مرسل و مني بارز
 و مني بعد خيريت و بعد زوريت و هرگاه کسی
 نماید این دعا را بعد از هر حرف از فصل پس بپوشد
 افضل تر است او است پس نماید و در هر حرف
 بگوید لا اله الا الله و بعد از هر حرف
 و شرا را بپوشد احدی را قدر یک سید بعد از آن
 قد و پس لا اله الا الله صد و بیست و شش بار و بعد از
 آن بپوشد احدی را بزرگ شود و لیکن شرط آنست که
 او با قبل عظیم داشته باشد و اگر بپوشد بر روی
 روفاست یا بطریق دیگر که از نور که از شرف او
 احادها است و الله و اگر انعام غنیمت باشد بر خدا
 و میباید یا خرد و پس هر کس صد بار بعد از وی
 او را خداوند برای تو آن نعمت را و مستحق گرداند
 و او را گناه کردی پس بگوید استغفر الله بمقدار
 دفعی یا بیست و هرگاه برتر مصیبت رود او
 تو یا در دین تو العیاذ بالله الله پس بگوید ان شاء الله
 یا الله احسن بعد و هر حرف وی مانده و اگر
 تبع از شر تر مصیبت و مبتدل گرداند آن مصیبت
 ت کا ط و شما علی که بانه باشد و هرگز منقطع
 اگر زمانه شد که تنگ شد بر تو کارگاه و شوال
 توهمات و رو آور و بر تو شد انداختن

شد اندی که ترا از اینها گزینی و ملاجی نیست پس بگو
بعد و حروف وی با توجهی بر اینکه خداوند تعالی
میکنند ترا از اینکه که تو در آن صبیح الله انشاء الله تعالی
و اگر زمانه شد که در و در و فضایی به و قدر شری
ملتی شری بر صحنی ذکر و کلمات علی الله بعد و حروف
وی یا با طبعی که ذکر و دیدی تحقیق که خدای تعالی
کفایت میکند ترا و دفع میکند از تو این قضا و قدر
مکرم و فضل خودی و اگر زمانه شد که قصد کردی ترا
که بدی بر تو برساند و یا اینکه غرض از کسی داشته باشی
پس بگو اخصمت با الله بعد و حروف وی که تحقیق
خداوند ترا احاطت و احاطن خواهد داد از دشمنی الله
انشاء الله تعالی و اگر زمانه کنه کردی یا طاعت کردی و
حرف اندازی که جمیع بر تو داخل شود و یا اینکه از این
از تو مقبول نکند و پس بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم
بعد و حروف وی که بدست که خداوند تعالی ترا میخشد
و توفیق میدهد بر ترابر طاعت مقبوله و جمیع اینها
داشته باشی اینکه بر تو معصیت واقع شوی یا بر طاعت موفقی
نگردی باز ایستاد بر این بعد و حروف وی بدست که
خداوند تعالی که مدار و تر از معصیت و توفیق میدهد
ترابر طاعت و منفرد کلام اینکه بگو ای اندکار یا بیک
یا بیک دفعه و یا اینکه مفضل بفرجه فصل فصل چنانکه
بیان شد و موافقت کن اندکار از جمیع حالات
پس نتیجه از او عزایب و محایب بسیار و بر آورد
میشود بر جمیع مقامات دنیا و آخرت دایمی در نقص
بر وقت جمیع منت و در اینها ذکر نمودیم بحکم اینکه حاکم در
آخر

صبح بهتر جمع میشود از سایر اوقات و فیض خدا
باز میشود در این وقت از همه اینها این است
وقت های الهی است و فلک جز هر قدر در این وقت
نده و در این ساعت عقد گردیده صدقه طاهر
حضرت صلی الله علیه و آله از برای شهنشاه دنیا و
حضرت امیر المومنین علیه السلام زیر این عقد در
واقع شد و این ساعت مظهر و نشانه محبت است
بدی است در دنیا و از این جهت است که وارثان
پس بر مصلای عقیقه تا طلوع آفتاب تو سعه میدهد
دری و جلب میکند اموال را و نیز صلوات بفرستد
و آل محمد صلوات الله و علیهم و جمیع در هر روزی
بر تنه و اگر نثار بشود بر تو در هر روزی صدقه
در جمیع چنانکه از خود رسان و از دست و از تن
وقت اول صبح است و آل طلوع آفتاب و اول
نزال بعد از نماز ظهر و اگر توانستی آنکه بعضی
انها را بعد از عصر یا وقت غروب هزار مرتبه
بر تنه پس بگو که این تمام نمود خیر است و ملا
رسمی این احوال نفسی خود را و احتیاج او را و
نیک پروردگار بخود او معنی رب را و ملاخص
ب او ایعنی و ملا فیض او را پس خودی نفس
را در در جهان عفو و التفات کن بسوی واحد بود
به و لیس پس چون آفتاب طلوع نمود قیمت آن وقت
او قرار ده برای عفو و توفیق معینی که در آن
ملاوت غامی زیرا که در وقت نور و حیات
است خیر و برکت اگر تواند بخوان او را در خلوت

بسم الله

علیها سلام فیها یفرق کل الحکمیم یعنی در ظاهر
 میباید هر امام حکیمی بعد از امام حکیمی و مثل قول خواجه
 ان عدله الشهور عند الله اثني عشر شهرا في
 كتاب الله اما معنی ظاهری اینست که در
 شهر و پیش از اینها دوازده است و اما معنی ظاهری
 اثنی عشر عبارت از دوازده امام است علیهم السلام
 و مثل قول خدا تعالی و من قوم موسى ائمة هدی
 بالحق و بعد از آن و فقطعناهم اثني عشر شهرا
 انما معنی ظاهری اینست که مدت از قوم موسی که در
 که راه نمانی میکنند پس بوسیله عدالت میباشد
 در مابین خودشان بطرف حق بایستد و عدالت
 و کمالندیم ما آنها را دوازده سبط از حیثیت ابرار
 و و حدیث وارد شده است که اینها مکتوب هستند از ملا
 صابن که مسلمان هستند که خارج میشوند باقی نام ال محمد صلی
 علیه و آله و آله الطاهرون و اما معنی عبارت از موسی
 پیغمبر است و اثنی که عدالت میکنند و عدالت میکنند
 میل خودشان با رعایت عبارت از ائمة اثنی عشر
 است سلام الله علیهم و غیر از اینها از آیات که باطنی آنها
 عبارت از پیغمبر و ائمة علم هستند و راه اندک از نبیل
 قهر باطنی باطنی بهر سبط مثل قول خداوند کریم که فرموده
 لبسم الله الرحمن الرحیم فالله الله احد الله احد
 لم یلد ولم یولد ولم یكن له كفوا احد و غیر این
 گوید که سید است در حق الله تعالی و قهر باطنی باطنی
 این آیه متوجه شده اند سرش نیست که مردم متحمل
 بیان این غیبه اند و خصوصاً اهل این زمان که بنام
 الزمان

از وعده و تعهد نمودن حضرت صاحب تکلیف
 و معین علیهم السلام است ان یجاءوا فی کل
 لی و یخرجون لیسوی اوجوب گردانند
 است و جعلنا فیهم و بین القرى الی
 هافری ظاهره و قدرنا فیها السبیل
 و اما ما افین و در حدیث وارد شده است
 یوه عبارت از شیعه یا و ما نیز از همین جهت
 نه ای مان مقدس و جعلنا الله من کل
 مانک او نیز در این اسراری بر پیشوایان خود
 مال این مطلب را در روایای ائمه هرگز
 مدد و تحقیق داشته اند چنانکه این مدعا است
 هذا معادله الیها بآیات بنیات فی صدر
 بقول العالم عندنا قدام از شرح و بیان این مطلب
 ما بخود کردیم در ترجمه و خواهی دید که این
 اثنی عشر یعنی ائمة کلا من سعته و ظاهر
 یعنی میکنند خدا را یکی را از وصیت در کم خود
 معنایش چنانست که زمانه که نام ال محمد صلی
 بر خصلتی دیگری معنی میکند و و علوم
 نبی که هیچ احدی بعلم دیگری نتواند پیش و دیگر
 تا نایل بوده باشد مثل قول خدا تعالی قلما کتاب
 لقال و اذین الصلوة و اقول الزکوة معنی ظاهر
 ما یا لکاه میکند بوی که گفته شد و برایشان
 دستهای خود را از جیبک پس زمانه که در آید
 وید برایشان جیبک و اما در باطن تاویل قیام
 بهم عبارت از حضرت امام حسن علیه السلام است

سید

این کتاب در بیان ائمه است و در بیان ائمه است

فلما كتب عليه السلام الفاتح عبادت ان حضرت امام حسين
 وخواه از قبيل تفسير هر طرقي باشد مثل قول خداوند
 صراط علي مستقيم معني ظاهرش اينست كه اين صراط
 از براي من راست و مستقيم و اما تفسير هر طرقي از
 كه علي عليه السلام و صراط را اصافه كنوي او ميكني و
 اين طور ميگويد كه راه علي اين صراط است و صراط
 راست و مستقيم و مثل قول خداوند ان علينا للهك و معني
 ظاهرش اينست كه هر آنكه بر ماست هدايت نمودن تفسير
 هر طرقي از اينست كه يا علينا را منته و معني
 ان علينا للهك و معني اين ميشود بدرستي علي
 ما هر آنكه هدايت است و مادي و مثل قول خداوند ان
 علينا جمع و قرآنند و معني ظاهرش اينست كه هر آنكه
 بر ما است جمع نمودن او در قلب تو و اوقات نمودن قرآن
 او در زبان تو و اما تفسير هر طرقي از اينست كه يا ارباب
 مشد و بخواند و هم جمع با نفي بخواند و قرآنند قرآن
 ميخواني و معني محقق ميشود كه تحقيق علي با هم كرده
 است او را خوانده است و مثل قول خداوند ان و انه
 في ام الكتاب الدنيا لعلي حكيم و معني ظاهرش اينست
 كه قرآن در اصل كتاب و در لوح محفوظ و حضرت قرب و
 جوار ما هر آنكه علم است و تفسير هر طرقي از
 كه غير از علم ميگوي از براي امير المؤمنين عليه السلام
 و معني اين ميشود كه هر آنكه علم است و امثال اين
 از آيات و حاصل سخن اينست كه در هر حاي از قرآن
 كه ذكر نموده عليه السلام را يا فتي به صلاه حضرت بر نهان
 صلاه كامل و سوال بكن از خداوند حق اينست انكه ترا

خلاصه

بدان شكوك و شبهات و اولام و خيالات
 ه برسي بر ذكر اعداء و مخالفين اينست كه
 كه از خداوند بخبر آنها پس لعنهم الله و لعنهم
 من ارضه اينست كه خداوند لعن كند آنها را و لعنهم
 ان منقطع نمود و عدد او نهايت نرسد و
 بقول خداوند انهم و يوم نذوكلهم انهم
 بغير دوزي كه دعوت مينمايم هر طرقي را با ما
 بر عقاب محو و ان امامي كه پيروي او ميكني
 ديگر را كه گذشته اند از پيران طاهر امام
 نكند برود و بر پيران با كبره او با دخت و سبيل
 ان ما از خداوند بخبر آنها پس لعنهم الله و لعنهم
 را آنها بداند قرآن رقيقي است هر طرقي را
 تا طعام ميدهد ترا از جوع و اما نبيد هر ترا
 پس تو هم خوب بكن رفاقت و معرفت او را
 رتر در معاذ و اسرار و الفاظ او و قرار داده
 در اسرار نمودن سوره و خبر ملك بگردان
 او معرفت او و بر پيران پويي كاهي بولان
 و عفو كن بغير هيچ تحقيق كه او را دوست نماني
 نظر و قدر كن او را بشود در فهم و معرفت او
 از نيك استقامت نماني بجهنم قرآن از كتب
 مخالفين مثل قاضي بضيائي و امثال ان ملك
 من لغت طهری از ان خبري كه ياد داده
 كه ايت داخل در علم نشده اند و از فهم معاني
 قرآن اينسانرا حقيقي ميتواند طلب فهم قرآنرا
 از اخبار اهل عصمت عليهم السلام ميبرد

آنها تکفل جمع اسرار معاً قرآن میباشد از تقسیم
 طایفه دایمن و نایب پس چنانکه بنی بعل آنها که از آنها
 میآموزانند و دلالت میکنند بر بهترین راهها
 و ارشدترین طریقها به بدرستی که در جایگاه هستی که
 ایشان ترائی میکنند و دمای ترا میشوند و نشانهای
 معنی قدر حدایتا که میفرماید و ما کما علی الخلق عاقلین
 یعنی ما از خلق فاعل نیستیم باین معنی که ایشانرا مامل
 و در وادی حیرت سرگردان نگذاشته ایم بلکه بحقیت
 خود که مختصر باشد از امور ایشان در هر زمانه و در هر
 مکان و در هر دایره و غفلت بزی ایشان جانر باشد
 در همیشه از جانب مارقین و دیده بان و اذن بسیار
 باشد برای ایشان فرستاده ایم پس چون از ملاقات
 فارغ شدی چیزی بگو اگر چه کم باشد تا اینکه نماند
 نباشی پس قلبی که بر تو تره صغیر و بهترین چیزی که
 از حیرت رقی خوردن گذشت و او دفع میکند رطوبات
 و آنچه را که او صفا میدهد و منی و دقوه میدهد و حفظ
 را و رقیق میکند قلب را و شوق میدهد بسوی طایفه
 و میر و کسالت را و بود و جناب رضا علیه السلام میفرماید
 از او بعد از آنکه از تحقیق صبح فارغ میشدند و در حین
 بود اکل پیچران و از این جهت است که وارد شده است
 اینکه پیچرانی که پیچری که اقرار کرد و پیچرانی که اقرار
 این بود که گذرد در مراتب او باشد و بود و حضرت امیر
 علیه السلام فرمود که در هر قدر می از می شک و می شک
 هر دور با هم بسیار نرم و می خورد و در نشانها به بدرستی
 اقرب است از حیثیت تا غیر و الله است از جهت عقل
 از کلام

انکدر بقبای حضرت صائب است کسی که ماده بغیر برود
 غلبه کرده باشد در طوایف و روی نیاوده شده
 باشد پس اگر از زیاده تصرفات خوف غمی زیاده
 بر کند برابر او را از شکر یا مصطلک را یا برابر او
 از قند و در نشانها بجز پس بعد از این مغول باشد
 بطلب نمودن علم به بدرستی که این افضل است
 که عمل میکنند و در اهل کننده کان و از برای طلب
 و تحصیل او باید رغبت کنند رغبت کننده کان و تحقیق
 روایت شده که ملائکه را این فرست میکنند بسوی غیبه
 از برای طلب علم و بدرستی که تحقیق میکنند برای او
 هر چیزی که در آنها نهاده و این است حق ما را در این
 و اینقدر است که توان که علم در این است که در نشانها
 نازل شود و در زمین نیست که بسوی شما با بیاید بلکه
 آن پوشیده و مخزون است در قبای شما متعلق شریک
 با خلق روحانی و اخلاق روحانی این است که
 که حضرت رسالت پناه علم انبیا را آن نموده و در
 مبارک کشف کلمی العلم بکثرة العلم بلهون و حقیر
 الله فی قلب من یحب فی نفسه فی شاهد الغیب
 و یستخرج فی حق البلاء فیل هل کذاک العلم
 یا رسول الله قال صلی الله علیه و آله و سلم
 التجانی و امر الغری و الا با بیه الی و امر الخلود
 و الاستعداد للموت قبل حلول الغیبه که نیست
 علم به بسیاری تعلیم بلکه آن نور است که میانرازد
 از اخلاص و تعاد در دل هر کس که در دست دارد و او را
 پس نشانه و فراق میشود دل او پس شامه میکند

برکت

غیب را منزه و مکلف میشود پس از این منزه
 گفته شد یا رسول الله آیا از برای او علم است و خبر
 که خود را خلاص گردانید از دایره و رنج و بلا و
 بد و خلل و در میان دیدن از برای هر که پیش از دخول
 وی و این قبلی که باعث قذف و انداختن علم میشود
 در دل تحقیق و تغییر پان کرده خدا تعالی او را در حق
 قلمی و زنده سازد ما زال العبد یقرب الی باب التوا
 قل حتی احبته فاذا احبته كنت متعبا
 الذی یسمع به و یصبر الذی یبصر به و یحس به
 الذی یطیش بها ان دعانی احبته و ان
 تسكنی اعطینک و ان تسکت عني ابتعدت
 یعنی همیشه نزدیک میشود بنده من بفعل جمیع افعال
 و مستحبات تا اینکه من دوست میدارم او را پس چون
 دوست داشته باشم او را گوش او میشود که با وی میشود
 و چشم او میشود که با وی میبیند و دست او میشود که
 با وی اخذ میکند و هر که دعوات کند مرا اجابت
 او میکند و اگر سوال کند از من عطا میکند او را و اگر است
 شود از من پس است ایستادم با وی در خطه و دیگر فعل
 جمیع افعال و آن چیز که نزدیک میکند را بسوی خدا
 است و بجز این نیست که تحقیق میشود و تحقیق انسانی
 و انسانی تحقیق نمیشود الا بصفا مزاج که مستحب است
 از اعتدال طبیعت چنانکه در حدیث از امیر المؤمنین
 وارد شده است در فلسفه در جواب بود حضرت
 فرمودند و ما نعفی بالافلسفة البس من اعتدال
 طباعه صفا مزاجه و من صفا مزاجه یقرب
 الی النفس

اشرف النفس فیقدر یخل فی الباب الملکی الصوری
 و لیس له من هذه الغایة غیر فصاحه موجود
 بما هو انسان و ان یكون موجودا بما هو حیوان
 یعنی هر قدر ممکنی بفسفه یا نیست آنکه میمقدل باشد
 طبیعت او و صاف شود مزاج او و هر که که صاف شود مزاج
 او قوی میشود و شرفش در او پس داخل شد در باب ملکی
 صورتی یعنی غالب شد بر وجهه ملک و غلب شد جنبه
 شیطانی و نیست از برای این حالت که برای او شد تغییر
 در مزاج پس موهوم میشود آن چیزی که از انسان است بدو
 اینکه موجودان چیزیکه او صیر است و به تحقیق که حضرت فرمود
 در حضور نفس ان که برای نفس انسانی

در حضور نفس ان که برای نفس انسانی

علم که دوستش خدای تعالی در جنبه های غیب او پیش
 است و کیدهای غیب و میدان آن چیز که در بر دیگر است
 و ماسقا نمیشود هیچ ورقه مگر اینکه او را میداند و نیست
 دانش در طلسمهای زمین و نیست هیچ تری و نیست هیچ خشم
 مگر اینکه در کتاب همین است و کتاب همین عبادت
 است از امام علیه السلام در پیش علما اعلام و سنی است
 مخزن علم است و از آنجا مآزل میشود بسوی توبه و معاد
 در رزق معقورم چنانکه خدا تعالی فرموده است و ان
 من نسی الا عندنا خزائنه و ما ننسی کما لا
 نقدر معلوم یعنی نیست هیچ چیزی که از آنکه نزد ما است

خزنیهای آن خیر و مانا نماندیم لور اگر باندازه معلوم

و ادست جیم و غفور پس قطع کن از غیری و بروراه اولو
در حالیه که ذیل و خاشع خاضع باشی تا آنکه خارج شود
بر تر از نظر قوی و شاعر تر غریبه که مختلف باشد لونهای
آن از اقسام علوم انسانی گرفتن با احباب و علوم
طریقه و علوم شریعه و آنچه که بر اینها لازم آید یا بر
اینها مترتب بشود یا متفرع باشد از آنها و آنچه که
موصول شود بسوی اینها و در این شراب شفا است
از برای خلق از سر مضایجهات و شبهات و ضلالت
پس چون سلوک کردی سبیل او را و هیچ یک از شرایع
الشعائر بسوی دیگری ننگند بلکه بروید بآن مکان که کار
شده اید و این عبارت از همان مجامده فی الله است
که خدا تبعاً فرموده و الدین جاهل و اقیانوسها تمام
مسئله یعنی آن که آنکه مجامده میکنند در راه ما هر
آنچه هدایت مینامند آنها را بر اجهای خوف و امید انداخته
تبعاً بسبب هر صاحب سببیت و سبب از ذرات مبینات
بدون سبب پس تو تا قلی در مرتبه در اینها و تفکر
کن در خوشروند در آثار پس قابلیت بهم رسانند
ظاهر و باطن تو و قلب تو پس با صلاح ظاهر و باطن
میکرد و بر تو باب علم شریعت و با صلاح قلب تو

میکرد

بسیار

میکرد و بر تو باب علم طریقت و تهذیب و تزکیه باطن
و با صلاح نمودن سر و معجزه و کشاده میشود بر تو باب
علم حقیقت و با فتح این باب مفتوح و کشف میکند
جمع بابها و تمامی علمها و اما اصلاح ظاهر هم چنانکه ذکر
کردیم از استقامت و راستی در جمیع احوال از خواست
و پنداری و اکل و شرب و صیام و نماز و قیام و نود
و شادی و اندوه پس تا قلی تا که این تمام امرت با
ماند لقلو در بیان اقوال و معاشرات اما اقوال پس
لازم دار خاموشی و سکوت را چه بدرستی که شخصی معجز
و شناخته میشود بعقل عظمی پس کلام او کم باشد
عقلش بسیار میشود و هر کس کلامش بسیار باشد عقلش
کم میشود و چنانکه از حضرت امیر المومنین علیه السلام مروی
که هرگاه بوده بدشخصی بوزنقره پس سکوت تو از طلا
و بسیاری سخن باعث بادت و جمعی و اختلال قوی و
سستی در نفس میشود و در شرح نمودن این احوال کلام در آنجا
بطول میانجامد و الا آن درمن توانا فی آن نیست که
مطلب است استقصاء نایم و عاقلاً اشاره از برای او
که نیست و نیز اینکه سخن مکرر کند خدا تعالی بفرستادن
که وارد شده که نمون کلام او ذکر است و آن این معنی
دارد که تو اراده نماند در امری از امور رضای خدا
نیست چنانچه پس در اینوقت کلام تو ذکر مینماید و چنانکه
از اذکار مخصوصه نباشد و انفاکین بر قدر کفایت
و با قدری که شنونده را بفهماند و زاده را طلب
مناسب تحقیق که زیاده قلب را قوی میکند و چون
کسی از تو سؤال نماید جواب ده بقدر کفایت سؤال

و بقدر قناعت سائل و زیاده بگردان یک حرف چنانکه
 ائمه هدی سلام الله علیه فرمودند که هرگاه زیاده
 نماند در سوال یک حرف را هم آید زیاده میگویم مادر
 جواب یک حرف را و هرگاه کم نماند کم میگویم پس کسی
 که امام خود را و مقتدای خود را در حق الهی بگفته
 و چون گفتن نامی پس بلند مکن صدای خود را بسیار
 زیرا که این علامت خاصه است و دایم حاضرین
 نیست و پدید آید و جای سخن قول خداست که
 مینویسند و خشعت الأصوات للرحمن فلا تسبح
 الا همسا یعنی بپست شد صدای از برای خوف
 خدا پس بنشیند تو را از نرم و پست و گفتار
 منما که با چیزی که مراجعت نامی او را در حدیث
 خود دو دفعه یا سه دفعه یا بیشتر آنرا بگوید حرف
 مزده نبی یا برشی قبیح نظر کرده باشی باین
 مکان که این حالت آگاه باشی خطا کلام خود
 در پیش خود پیش از آنکه او را اظهار کنی پس مردم
 ترا قبیح آن خبردار نمایند و بدانند که شخص نهان است
 در زیر زبان خود و قیمت شخص بمقدار آن چیز نیست
 که بجا میآورد از عمل پس چون وارد شود در آن
 سخن مکن با وی ملامت و انتقاد مکن با وی در سخن کردن
 مگر در او رضای خدا باشد و چون سالت و صحبت
 شدی نباید همچنان که سرگشت از شخص کلام طایف
 باشد بلکه باشی در سکوت خودت متفکر و مستغرق
 در افق و افق آدمیان یک دفعه در زوال و آنکه
 او یک دفعه در مقطع بودن آرزو و آلهای باطنیه
 ظاهر

مگر آنکه سوی خدا باشد و دفعه دیگر در عظمت و قهارت
 خداست و دفعه علاوه در قیومت و اقتدار
 او بر اشیا و دفعه دیگر در توحید او چه در ذات
 او و چه در صفات و چه در افعال و هم چنین
 مستغرق شو در در این حکمت و باغهای قرب و
 معرفت و کم مکن الضیاع خود را از دنیا و بگوش
 خود به ستودن از رفیع و معنی و اینست قول امام
علیه السلام در خصوص نمون که فرموده و ضمندی
 فکر و نظره اعتباری یعنی سکوت نمون فکر
 و تدبر و اعتبار است یعنی عزت گرفتن پس چون
 صفت اختیار کرد و متوجه بقلب خود کرد و نظر
 بوظیفه خداست که هر اوست و در قلب آید و در
 نظر در حال نفس خود نمود و مخالفت او با پروردگار خود
 و تدبر در فقر نفس خود و رجا و رحمت او کرد و در غایت
 تقولات این عالم و نظرات از حال عالم است
 در بصورت و او میشود چرخه رلال معرفت که
 سیراب میآورد او را و میآید سیراب در راه که گوارا
 و خوش آید و بدو آتیا بال معاشرت با خلق
 پس اگر هستی تو طالب علم توحید و معرفت لطیف
 که صادق باین زمانه که بخواند دعای شصت و شش
 که انت لا غیظک مرادی و لك لا یسوالک شیء
 و شهادی و لقا انک قره عینی و وصلک
 صنی نفسی و فی منا جانی و لیس فی الحی
 صلیک صیابتی الدعاء یعنی تویی نه غیر تو
 مراد من و از برای تو هست و نه تویی تو پنداری

و بخوابی من و ملاقات تو است و روشنائی
و وصال تو است از روی نفس من و در مناسبت
بجوئی و بجز من از محبت تو و بگوئی رضا
سوزش من از محبت تو پس عزال یکن و در
از مردم هر قدری که می توانی بدستگیرم در
پنهان که دوا ندارند و اهل دنیا و معاشرت
سست فانی است که سالک نمی ماند از آنها چه
کسی که مخصوص گردانیده باشد او را احدا
اعتزال از ایشان در ظاهر و در باطن و
اعتزال بودن از ایشان است در قلب و
که اعتزال بودن بقلب بمعانست برده
بیار و شوار است مخصوصا اهل تلوین بعضی که
ایشان بر مرتبه استقرار و ممکن نرسیده
از این جهت لابد است از اعتزال ظاهری
باشد از بابت مقدمه و از این جهت
فرموده که اگر نخواه در بالای کوهی باشی پس
فرموده که بگریز از مردم مثل اینکه از شهر
و سبب این آنست که مردم اهل دنیا هستند
ازو معصیت نجاست است و اعدای
خلایقند و خدا را که در آن است تحقیق می شود
معاشرت آنها مینماید متخلف می شود حضور
نجاست بانه بوده باشد و فرجه که در این
که تحقیق از کثافتی تو بکنده باشد که در دنیا
مبنی نجاست که عبارت از معصیت با
بجاست باز خود را در جمیع ترجمه و این بعضی
باشد

بطلاقات با ربان معصیت در زمانیت که عبارت
باز طوبی بهم باشد این معنی که تو میل قلبی بایشان
باشی و ایشان این میل نمودار است باشند و این میل
مقتضی سلام و سرایت نجاست معصیت میزد
و اما اگر ملاقات با طوبی نبوده باشد یعنی میل قلبی
بایشان نداشته باشی پس در حضورت باک نیست
مگر اینکه این ترک الحاح است و با اینکه پیش تو آید بالا
بهم باشد که بشوی با وی هرگز آنرا که تو رسیده الهی
مگر اینکه نجاست نجاست نیست بجهت بدستگیرم
او نجاست غنی است هر چند که مریض ملاقات خلیف
بهم باشد و اموات عبارت از قهره و فخره طایفه
است که این طایفه هم اطمینان و اصل را می کنند
و در این از نجاست و معاشرت آنها هر چند که میل
بایشان نداشته باشی زیرا که تراخ می کنند پس
شستن آنها کفایت نمیکند بلکه احتیاج به غسل می باشد
و غسل در این مقام عبارت است از شستن با آب
در شماغ و تفرغ و زاری و غسل عبارت است از
زجر نمودن نفس بسبب اعمال و طاعات و عبادات
و اما آن احادیثی که دارد شده در ترغیب بمعانست
احزان و زیارت اصحاب و عیال و صیانت نمودن
آنها و عبادت نمودن پیران آنها پس احزان عبارت
از احوال صفات و اصحاب فی الله است آن چنین
کس که زیاده میکند معاشرت ایشان نور و بهار
و زیاده میکند تراخ نیست علم و عمل و روشن میکند قلب
ترا و رفع میکند از تو شکوک و شبهات را و از اهل

میکنند و هم ترا و هر دو بر محبت دنیا را از
نه اینک زیاده میکنند محبت ترا بر دنیا و هر دو
بر طلب جاه و مال پس اگر بخت و یا فتنی اهل با
کیفیت که وصف نمودیم پس بر تو باد خدمت و ملا
ازها و البته از ایشان مفارقت منما که ایشانند
قلوب و ضیاء صدور و اینقدر که ایشان بسیار
و بسیار دارند و بسیار نایاب تر اند از کوه و دریا
و ان شاء الله تعالی و شود که بیان میکنم برای تو
احوال ایشان قلیله القدر و کثیر السامع از گفتن
حضرت پیام از شغل و الا التباطل از آن
مذکور شد و اما در حق بدیسی ایستادگی نیاید
که باز میگردند ترا از عمل از آن مایل از آن
خند کن از ایشان و کبر تر از آنی از آنها مثل
تو از شیر درنده و کمان مکن در خصوص هیچ کس
بد و کوچک شمار هیچ احد بر ایدرسته که توفه
ملاقات نمائیم با مردم حال نمیشد نیست
ستم حال یا اینکه درستی بزرگ تر اند از تو پس
شمار آنهار او تو فیر کن و کوچک شمار او
سبقت گرفته اند بمن در طاعت خدا و تعالیا
بتر اند از من پیش خدا و تعالیا و من کسر از ایشان
پس واجب است بر من توفیر و بزرگ تر اند
چه ضرورت قطع میگردیم بزرگ تر
عکس و یا اینکه مساوی هستند با تو در من پس
دارم بمعصیت خود و شک دارم در بعضی
شاید که آنرا خدا را بمعصیت نکرده باشند
لهم

چند انجب و حسن میباشند از من و چون آنها را در
دیدن پس بگو که شاید آنها تو را در نامه که در دهان خود
خدا تو را ایشانرا قبول نمود و چه بسیار معصیت است که بهشت
نجات میشود به بیماری تا نصف عز و ن و پشیمان شد
بفعل آن وجه بسیار طاعت است که باعث هلاکت
و اعتلال گردیده بسبب عجب یا بفریادها
از صفات دجیم پس شاید که طاعت من هم از آن
قبیل باشد و گناه او از آن قبیل پس او را در نفس
کوچک شمار در حاله که نفس خود را از او بهتر بچشم
هر چند که جاری شود حکم ظاهری از عدم قبول شهادت
او پیشی از آنکه تو بنام و بدان صدق نیست از آنکه
و غیر این از احکام ظاهریه و یا اینکه کوچک تر اند از
تو در من پس کوچک شمار آنها را و نیز بگو که من پیش
گرفته ام بر آنها در معصیت کردن خدا و من از آنها
پیشتر معصیت کرده ام آنها کمتر اند از من از جهت گناه
پس فضل و خود در نزد خدا برای آنها بیشتر است از من
و چون نظر و تأمل کردی در این احوال و جاری ساختنی
در محل و مواقع آنها پس تو در راحت و صحت مستقیم
و چون از بخت از مردم بترسند پس مقابله و عوض
ملکی با آنها در این بلکه دفع مکن بآن کیفیت که حسن باشد
پس در این صورت آن کسی که میل تو او دارد است
بود که یا بکودستی میشود که نیز از خویش و قوم و یا
یا بند این مرتبه را ملوکسانه که صبر کردند و نمی بایند
این را ملوک صاحب حفظ بزرگ و بگو در نفس خود
که اگر هستی تو مستحق پادشاهی نامرئی از جانب او

به بدی عمل خود باوی پس بدستی که از تو
 حق خود را و عبادت یافته و سالم گشت او
 در روز قیامت و اگر سختی نیستی از اینها
 که ترا رسید پس کفاره سائر گناهان تحصیل
 ثواب کردی بدون تعب و مشقت دهد
 نفس تو که تو معصیت نکرده با وجود مله
 محال است عادت است پس بگوید که تو
 معصیت نکرده لکن این عادت رفو از
 دیار حسانت تو میشود بعلت اینکه اند
 از آفریننده آسمانها و غائب غایب
 مشغول ذره چه در زمین و چه در آسمانها
 و سبب نمایند ترا و بر ویس بگویند در
 اگر بوده پس هم چنانکه شما میگویند و بعد
 یعنی پس از خدا تعالی طلب مغفرت بختی
 مرا و دفع کن از نیکبهار از من بایست
 هم چنانکه میگویند پس امیدوارم اینکه
 بختی باشد بر شما و بر سایر مؤمنین و اگر اند
 پس غنیمت کن و اظهار عداوت من خود
 که ایشان اگر گفته باشند برین آن خود
 درین برحق و راست گفته اند و الحق که
 تحصیل کرده ثواب و خیره بدون توان
 بدان که هر روز کار تو در ملک است بنده
 اقرب است تقوی و فراموش کند و بختی
 در میان خود و هرگاه ترا حقیر شمارند
 که تو اهل برائی و هرگاه تعظیم نمایند و از

کن نبوی خدا تعالی انکساجات دهد ترا از کسر عجب
 و اگر کسی ترا مع و تعظیم کند در روی تو پس بگوید
 هر روز کار من مواخذه ملک بمن یا چنانکه میگویند
 و بگوید ان بهتر از آنچه میگویند و بخشش برین آنچه را
 که نمیدانند و هرگز نشاد برین مدح و تعظیم باشد و
 بیار خود بیا قول خدا تعالی را که میفرماید و بگوید
 ان محمد و اهلالم یفعلن الله بحسبنا من بمقار
 من العذاب یعنی دوست میداند که محمد و اهل
 بگردند با آن چیزیکه عمل بنیاد و دند اور پس کان
 ملک الیه ایست از اجات یا بنده العذاب و بگویند
 بر هیچ کس و بیاد آرا و اول خود را که لطف ناما یک
 بودی و آخر خود را که حقیقت کندیده و بخش خود ای
 و تو در این میان حامل کائنات و عذر هستی و
 مختصر کلام نیست که رفتار کن با مردم هم چنانکه دوست
 میداری که ایشان با تو رفتار نمایند و دوست دار
 برای مردم آنچه را که برای نفس خود دوست میداری
 و باخوشی بدار برای مردم آنچه را که برای خود نامو
 میداری و غنیمت ده مردم را از وقت خود پس بهر
 دین و دنیا و آخرت ترا و غضب کن بر ایشان هرگاه
 ضرر رسانند بر تو بجزی مگر از مال دنیا و غضب کن بر
 ایشان هرگاه ضرر رسانند بجزی از دین تو تا اینکه تو
 و دشمنی تو فی الله و بهر شد و قرار بده از برای خود
 وقتی را از جهت تربیت عیال خود و اطفال خود
 و کسان که مؤمنه ایشان بر تو واجبست و معاشرت
 ناما ایشان بعدل و وسعت ده بر ایشان اگر خدا بر تو

وسعت داده باشد و اگر نه بقدر استطاعت
و محنت میدارد خود را برای آن چیزی
نیزاری و بعیال خود غضب مندا و برادر
مباشی و جماع بسیار که به بدستگاه جماع
از سنت انبیاء است و نگردان هم خود
و لذت بردن از زمان بلکه در قصد است
زمان باشد از کونیه لا اله الا الله و ان
تنزی نفس خود تا خواطر جمع بشود و جمیع
از برای تو حاصل گردد در طاعت حق
اختیار مکن چه بدستگاه شتر و گاو و
و دل زمان را مثلین و ایشان را از برای
با ایشان ظاهر مکن چه بدستگاه انعام الله
علیهم فرموده اند که در سترن کما لکشی
بازمان بسیار بعد از هر کسی که میخواست
اگر است است پس تا بل بگذرد چه گشت
بازمان از راه حلال و مکرر ان کرد برای
زمان تا اینکه سلسله شوند بر تو بلکه در ان
بمقتضای شریعت و مروت و استقامت
مباشی و مروت با ایشان مکن و از شتر
با آنها مجامعت نما که باعث حماقت و برب
آخرت و دنیا میگردد و اگر زنهار باشند
عدالت نادر میان ایشان یعنی با یکدیگر
از ایشان سلوک کردی پس با یکدیگر
سلوک کن هر چند بر تو واجب یکدیگر
نزدیکتر است بتقوی و در عین وقت
ی

و هر کس تو میباید شد و الا عداوت بین آنها واقع میشود
و اظهار آن میکنند پس میباید بشنقت بسیار و محکم
نمیشود بر تو توجیه بسوی آن چیزی که در صد او هستی از
طلب حق نمودن و از تحصیل کردن معارف الهیه و غیر
قرار ده از برای خود و قری که تا به نشینی در ان
از برای شغل مردم هرگاه ناچار باشی از این امر و اگر
نه منشی از برای آنها و نه با آنها هر قدر که وسعت داشته
باشی و تا مل و تدبیر کن در کتب احادیث انچه اظهار
سلام الله علیهم مثل نظر متعلم در نظر عالم باین معنی که نظر
مکن با آنها با اعتقاد اینکه امام علیه السلام حق است
و حاضر و موجود و خلق همه در هر جا که باشد حق است
علیه السلام آنها را میبیند و هر چه بگوید میفهمند
و مردم همیشه بر او حاضر اند و او بر ایشان ناظر است پس
چون تا مل نمودی در کلمات که منسوب است بایشان در
که قصور کرده نظریه در ابرایشان و یقین دانسته
که حق برای ایشان آنهاست و بسوی آنها است و شکی
نبست که در این صورت ایشان علیه السلام ترا تدبیر میکنند
و تا بیدارند میکنند و او انکیز از نزد ترا در کمالی پس
در این صورت اگر حدیث از ایشان است و اراده اینست
که بان علی غای پس تقریر میکنند ترا بر آن و هر که از این
جاست یا اینکه از ایشان باشد لکن نمیخواهند در صورت
که تو عمل کن مافی از جهت مصلحت تو پس در این صورت
ردع میکنند ترا از آن به نصیب نمودن قرینه و ثابت
نمودن او از جهت ارشاد و هدایت و بگردان خود را
و قاعده خود را تا به حدیث نه انکه حدیث را تا به حدیث

و قاعده خود را ندانند تا آنکه اگر موافق فهم و
قبولند و اگر در طبع غایب چه بدسترس است
و طریق متعلین نیست و حال آنکه ایشان
که ما مییم علما و شیعیان مانند متعلین و ما
محکم دارد و مشابهی دارد باطنی دارد و
دارد مطلق دارد و مقیدی دارد و در
دارد و موضوعی دارد و مبتدا دارد
دارد و محرفی دارد و ازاده میشود از
مضاد و جیس با وجود این احتمالات عقد
قطع نما حاصل میشود که قطع و متیقن
که ما میگوئیم که در میان ما امامی است که
میگرداند و دشوار را آسان مینماید و لا
رحمت خود بفرماید و منقولات از آنکه او
گذارد و او گذارد ایشان را با اختیار است
نگاه میفرماید بوی آنها آن هر شیئی که از این
میکنند او را از آنها بفرستد صافه از
با سکره یا مثالی یا نطقی و یا بطنی خطای
و امثال اینها زیرا که خدا تعالی کامل نموده
و واضح و روشن گردانیده راه یقین را
لغز را بپوشانده اند از این ما اشاره
که فرموده الیهوم یبیس الدین کفر را هو
بودن حج و زکات بودن مستند ما به حقیقت
اصاحه و اگر امام محمد باقر علیه السلام
که هیچ سبزه نیست که دست بردارد
در محبت ما و سوال کند مسئله مگر آنکه

اوجاب از برای این مسئله و میر فرموده است بدسترس
ما را با هر جویی که مییست مستند و تحقیقی فرموده است
حضرت قائم صلوات الله علیه بدسترس مگر
کردن شمار او را فرمود میگوید مگر شمار او هرگاه این
نه بود هر آینه ازین میگوید شمار ایشان است و سختی
احاطه میکرد بر شاد شندان پس چون امام ترازو غایب
شد بقیان بدان که ترازو غایب نیستی پس بجمع کن
بکلمات آنها چه بدسترس برایشانست تسدید و را
میگوید از شمار که ضبط میکنند ضبط نموده و اگر
بوده باستی منقطع بوی ایشان و رات کرباشی
در محبت ایشان و کلام در این مقام بسیار است و برابر
آن عجیب است اتفاق نمودن باین حدیث که از حضرت
نمودن منتر سیدین و مدار نمودن و بدان چگونه است
هری علیه السلام فرموده اند که عرف میکنند احادیث را
مکتوب حدیثی که بخیر میگویند و آنچه که
میگفتند ترک نمایند پس هر حدیثی که یافته بایستی
او را بصافی خطرت خود و اخلاص در محبت ایشان
پس لابد است از آنکه برای او شما هر یک در
کلام خدا که دلالت کند بر او و صریح باشد در مدحی
محکم باشد نه مشابه پس بدین که چه خود را و بمان
زن دامن سعی را و نصیحت نامجوی خدا تعالی آنکه
پیا حوزانند ترا این آیه محکم را که شاهد و صدق است
بر حدیث ما آنکه گویند مردم که حدیث که ادعا نمود
در این مقام از جمله مشاهیر است یا آنکه بگویند
است مدعی این و چون بایست بر او بر خوروی در

در اطمینان است و در یقین اکل بیج
قطع کننده و انکار منکرین را منع کننده
و این حاصل میشود مگر متکبر را نظر در کلام
و با خلاص قلب از آنچه که منافای محبت او
صاحب جلال و اکرام و حاصل غنی شود و در
با تفکر و تدبیر در هر که در آن اهل اطراف نهاد
که مذکور شد و آید که هنوز گردید پس للبد
اینکه واقع شود بر مراد و اگر نه باشد همچنان
که گرم سائل را از درگاه خود غایب نموده
مینمایم او را و باز ترسیم مینمایم او را و باز تر
او را و بدان تحقیق که خدا تعالی ذکر کرده
محکم خود فرموده سنتهم ایا تاتانی الا
انفسهم حتی یقینان بهم انداخته
مینمایم ایشان را ایات و علامات خود
و در نقش ایشان تا آنکه ظاهر و آشکار
که است حق و شکلی هم نیست در آنکه علوم و
هر کلام تمامه ایات او شدند و شاهد بر آن
و تدبیر و شاعند بر لسان حال و مقام زیرا که
مضاف است و مع مضاف افاده عموم
در حق و نیست نمودن ایات و انفس و دیگران
دلالت کرده که قرآن جامع جمیع علوم
خشت و تری نیست مگر اینکه در کتاب بیاید
پس لازم آمد از جمیع این سخنها که هر یک
و در احادیث آنهاست باید موجود باشد
به بیان حال و در نهی اکل و وضع در عالم

خلایق و این جهت است که خدا تعالی فرموده فی
افلا تبصرون یعنی در نعمهای شما ایاتی بینید و
تا مل نمیکند پس طلب نما و سعی کن تا آنکه مناله را در
یابد و به بیان حال بدین منواله که در قرآن خود احادیث
است بر جزای تا آنکه در مقام اطمینان ثابت تر
بوده باشد و در محل یقین و عظم و استوار بوده باشد
و این میشود که بطول تفریح و تفکر در عالم قلب حاصل از
جمیع شواهد و دل صاف از جمیع مراتب و مطالب
باین شرط که معاند و بوج نبوده باشد و صاحب قاعده
که ما خود ثابت از غیر این راه که راه خدا باشد نبوده باشد
و هم چنین بطایفه که میل کند قلب تو بموافقت آنها از
جهت انس و موافقت نبوده باشد زیرا که دوست داشتنی
تو چیز را اگر و میکنند تر از آن چیز یعنی حق را نمی بیند
و نمیشنود اگر گویند بلکه باید باقی باقی بر فطره که خدا
مردم را بر آن آفریده در حالتی که طالب باطنی در
قرب و بجای او و ناظر باطنی بطنع او و بکینونیه اعمال
آنهمان که آن اثر فعل او است که دلالت بر نیست فعل
او چنانکه پس در این صورت واجب میشود در خدا تعالی
در حکمت اینکه برساند تر از این مثال و بیان کنم از برای
ترسیم احوال تا آنکه بوده باشد باطنیان قلب و
خاطر جمع و میلند که کتاب تدوینی مطابق کتاب تکوینی
است و از فهمیدن این مطابقت ظاهر میشود در این
بسیار از علوم و انوار و در این عبرت است اولاً
بعد از آن بدان که چون حکم کرده خدا در حکم کتاب
و دلالت کرده برای شواهد ضعیف او که بخیر اهل انبیا

به سنان سائر خلقی اسرار هر دوگون را افشا
 هر دو نشان را آنانکه بر بصیرت بوده باشند
 در معرفت خالق و برای خود پس واجب است
 آنچه را که مایه بایم در کتاب و سنت پی
 بایند که بایم او را از وجدان خود دور
 با عقل و حواس و سائر غویش بدل کرد
 بعلل بیاد و سعی خود در او تصریح ناسخ
 و برای ائمه طاهری سلام الله علیهم حبیب
 و وسائل فیض هستند آنکه دلالت نمایند
 بر مان عقلی و سائر کشفی که مطابق است
 کرده با وایات الهیه از تدریس و کتاب
 بوده باینی در اطنال و اقوی باینی
 و باینی مثل کوه که حرکت نمیدهد و او را
 و زایل نمیکند او را بادی که شکسته و از
 پرور و کار خود در پرتو اضمحلال و از دست
 ساطع بوده باینی و بوده باینی نور در بر
 در سینه نور و شافی در دل تو و طراوت
 از خدایتا مفتح کند برای تو آنچه را که گداز
 در عزان قلب تو و محازن صدر تو را
 کتب قوم خصوصاً عامه عمیا و از آنها
 اخذ شده باشد و هم چون بپس که گویا حارست
 را خلق نموده و هیچ کتاب نوشته نماند
 مذکور شده و هیچ خط به جاری نباشد
 که خدایتا ترا اهل نگذارد و برای تو
 که تعلیم نماید یا ظاهراً بشهر و یا غایب
 بجا

که مگو خدایتا این کتب و آلات را و سباب و وسیله
 کرد اینده برای تحصیل علوم بعلت آنکه ماذکور شد
 که خدایتا سبب هر ذی سبب را سبب سازنده سببها
 بدو سبب و ذی سبب برای تو از اشارت و محمولات
 کلام ماکه خدایتا فرار داده برای هر ذی سبب
 یکی سبب عام و یکی دیگری سبب خاص پس اهل علوم
 میشوند با سباب خاصه و جزئیه و اما اهل خصوص پس
 متمسک میشوند بسبب عام و این سبب عام کافیت است
 برای جمیع مصلیات و مناسبات با همه اسباب و آل
 امنیت که منقطع باین بسوی خدایتا جمیع آنچه داری
 یعنی متوجه او باشی بنامی خود باین معنی که از خودت
 هیچ نگذاری از باطنات مثل وجود و عقل و نفس و قوی
 و شاعر و از ظاهرات مثل دست و پا و سر و تن و چشم
 و غیر اینها مگر آنکه متوجه او گردانی و زبنت قول خدا
 نیما که میفرماید الیس تعدیکما عیده یعنی نیت
خدا تعالی آنکه کفایت کند بنده خود را و قول خدا
نیما که میفرماید و من ینوکل علی الله فهو حسبه
هر کس که توکل کند باین سبب خدا او را بس است
و قول خدا تعالی و من ینوکل علی الله يجعل له مخرجاً
 یعنی هر کس به پروردگار برای خدا میگذارد خدایتا
 برای او مخرج یعنی خلاصی از شداید و فتنی در دنیا و آخرت
 خدایتا در حدیث وارد است و قول خدای تعالی
الله و بعلمی که الله یعنی بر سید از خدایتا و تقوی
شعار حق سارید و خدایتا تعلیم میکند شمار او اما
 اصلاح نمودن قلب و نفس باید که و توفیق نداشته باشی

سبب

الا کما یستعاضد و استندنا شیه بائی غرض از این
 مکر از خدا و خواطر جمع نشوی مکر از کسی
 مکر طاعت خدای تعالی و عمل کنی بمبانی
 خدا استعاضد و استند کنی مکر از همه شود استعاضد
 و استندت بمبانی مکر از آن چیز مکر فاعل مکر
 خدا استعاضد و بوده است طاعت او و استندت
 چیزهای نبرد تو و غفلت کنی از کرماد
 کنی بر دنیا و چون اراده نماز کنی مثل
 نماز کسی که دیگر را دعا کند و بفرمود
 باشی مکر کل بر خدا استعاضد و استندت
 او را و استند بمبانی اگر کسی برای تو
 بمبانی مکر منع کند بلکه باشی در این حدیقه
 که نوشت اعراض بسوی حاکمی از جبار
 از او چیزی پس نوشت بعد از سه سال
 عطا کنه بر من پس عطا کنده خداست خبر
 این نیست که جباری کرده چیز را منع
 نمائی پس مانع جان خداست و باک پس
 مکر مکر مکی نصیب خود را از دیگران
 چنانکه خدا تعالی احسان کرده است و
 نما خدا تعالی را گویا آنکه تو او را امرگاه
 تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند از
 در قلب خود چیز را از آن چیزهای آتیه
 بنیاد دین چون بوده بائی بطریق تو
 پس به تحقیق که مالک گردیده سر به
 خود را و خاله گردانیده او را از حق

در روشن کرده بنور قلب جمع قوی و مشاعر پس
 باین سخن صلیبهای شیطانی را در لبت برده بزرگ
 چنان پس بشماره بتر که تو را بدست است و دیگر
 انشاء الله داخل غلبه و بر تو طغیان و نیست سر علم
 طریقت و تبری از انبیا و ده مکر مکر مکر
 خدای تعالی فرموده است و انما علیکم بنی الدنیا
 اتقوا ایاتنا فانسلخ منها فانتعش الشیطان
 و کان من الغاوی و لو شئنا لرفعناه بها و
 لکننا احلنا الی الارض و اتبع هویت فسلخنا کل
 الکلبان محلی علیه یهت او تو که یهت
 الایة یعنی یا محمد صلی الله علیه و اله بدست برایشان خبر
 و قصه آن شخصی را و این طبع این با عورت که او را اسم
 اعظم داده شده بود از جانب خدا که او را مابا و ایات
 خود را پس شلخ و بر کنده شد از آنها پس تابع گردانید
 او را شیطان و شد از جمله کفر امان و هرگاه میخواستیم
 بر آینه بلند میکردیم او را بان آیه ما و انیقدر است و
 محله گرد بسوی زمین بفرمود دنیا میل نمود و تابع گشت او
 و هوس خود را پس مثال او مثال مسک است اگر جمله
 کنی او را فرمود میکند تا اینکه زبان خود را از شدت فواید
 زدن بیرون می آید و اگر ترک کنی تو را و بگذاری
 او را باز چنین میکند و ختم نماید خدا تعالی بر شما و بر ما بر
 خیر و او را گذارد ما را بنفس خود و یک طرفه العین نه در دنیا
 و نه در آخرت و لا حول و لا قوه الا بالله العلیم
 و اما صلاهی سر پس امنیت که خطره نکند بدل تو آن چیز را
 باز میدار و تر از تو حید صفاتی و از تو حید دانه پس اولی

حاصل شود بزرگ خطرات قلبیه که میسر
 که فاش بر خدا بر نیاید و او را در پیش
 بزرگ نمودن ملاحظه فرمای دیگر با صفا
 حتی اینکه دیده نشود درین هنگام غریبه
 نمی شود صدای او و حال آنکه
 اثری بر او استحقاق ای می شود در این
 هنگام تا بکن ملاحظه اسماء کبار
 و خالصی بعضی خود را از اعتبار جدا
 لازم دارند که در اثر او اما نمی در است
 بهترین آنها ملاحظه نمودن واحد است
 باشد و شامل این توفیق را صادره می شود
 محسوسه باشد آن صفات را چنانکه است
 که الذات غیبی الصفات و در حق
 میشود باب علم حقیقت آن صفتی
 که کلید او است واحد است و چون که علم می
 جمیع علوم را از نصیب و کیف و بود قد
 و ما دانی و میدانی مقصود خود را در
 و آن چیز که امور تو با و منتی می شود
 بودی یک نشانی واحد و رفع میشود
 و منافقات و نظر میکنی چه را
 هنگام موقع وضع الفاظ و لغت را
 و خاسته و ظاهر شود بر تر حقایق و
 کنایات استعارات و تشبیهات
 ماسوای حقایق را در الفاظ را
 در مقامی میکنی حقایق را با الفاظ را
 در مقام

که یک نشانی واحد آسمان است زمین است که است
 بر است بحرات درخت است سنگ است از است
 وجود آن اثرات ظاهر شود و بر تو انکه می فری
 نیست مگر طاعت خدا و هیچ شریک و عزت نیست مگر در
 خضوع و تذلل پیش او سبحانه و انیکه علوم همه پیش او است
 و اما نشانه از کتاب با از خطاب همه کس را نصیحت
 محسوسه الظمان ما حتی اذا جاء لم یجد
 شنبه فوجده عند فوجده حساب و اندر
 سریع الحساب یعنی مثل سرعت که در میان
 هم دارند و هر که نشانه او را است می ندارد اما انیکه
 میا بر پیش او نمی یابد او را هیچ چیز پس می یابد خدا را
 پیش خود در حایت که حساب او را میکند و خدا
 تیعاله سریع است حساب او در اینجا تصدیق میکند
 قول خدا تیعاله را که میفرماید و ما امرنا و لاحده
 کلیم بالبعث و قول خدای تعالی که میفرماید یا عیسی
 بالحق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید
 ایا عاجز شده ایم با سبب خلق اول یعنی نهایی
 است که خلق را اول از کتب عدم بوجد وجود آوریم
 عاجز گردیده ایم بلکه ایشان در شک هستند از خلق جدید
 و تازه پس در این هنگام قطع نظر کن از ماسوی و جمع
 مکن بقیه هر چه و به آنکه زنده گاه دنیا متاعست فانی
 و اما آخرت اوست و در قرار آرام و اگر که می
 نمایم برای تو آنچه بر خطا می شود بر مومنی که
 است در این مقام هر آنکه دل تو پر از دنیا می شود
 عقل تو حیران میگردد و میگوید که این کافر میزند

در بیان

در بیان

و لکن در آن خبر که ذکر نمودیم عزت بی
 که عزت یکسر در بصیرت برای کسی و
 اعلا ترین آن در مقام است کنی
 خداوند واحدی را که حق و معبود
 تعالی و متوجه باشی بسوی او بداره بنقیده
 خود در حالتی که فکر کرده باشی نفس خویش
 نموده باشی ذات خود را پس بتندی
 در دریای یکلان تو خد و غوطه در تیر
 تفریدی که بغیر از او کسی را مشاهده قطع
 از صفات و اسماء کرده باشی و درکی
 و مشاعر اخلاص خود را باطنی و افلاک
 طالبین است و قاطع سفر مسافران
 مقام اس است در ظلال الحمد لله
امام علیه السلام میفرماید و اذ الخیر فقی
فی القواد و اذ اهاج بریح التماس
فی ظلال المحبوب و از تیر تیر سبزه
 یعنی چون در شرف معرفت مشکسته فزاد
 بهیچان میاید و محبت و انس بهیچ
 در ترجیح میدهد محبوب خود را بغیر از او
 و مناسب این مطلب است قول امیر دعا
بک عرفک و انت دلتی و دعوتی
البک و لولا انت لم ادر بنی بسبب
 تو شناختم ترا و تو دلالت نمود و دعوت
 کردی بسوی خود و اگر نبودیم بحسبیت
 تو در اینجا قطع نمائیم سخن را نهاده
 بنقص

ای برادر توفیق دهر ترا خدا برای خیر دین و دنی
 نماید ترا خوبی در هر شایسته که تحقیق واضح کردم
 برای تو نزدیک ترین راهی که موصول بسوی
 خدا بقا و بسوی قرب و رضای او و بان طریق
 که رسیده است از ائمه اهدی علیهم السلام و تجزیه
 نمودیم و مشاهده کردیم صدق دی را و ضرورت
 اورا پس اخذ کن اورا و باش از خدا شاکر کنی
 و عدول مکن از آنچه ذکر کردیم مگر برای تو بسوی
 باطل میل منافی انقادات مکن بر طرفین این حیل
 گفته های کفار و مفسدین یعنی موقوفه از ترتیب
 ایشان خلق را بر ریاضات غیر شرعیه و مقصود
 ایشان نیست که عبادت نمایند غیر خدا را چونکه
 قرار دادند برای ایشان رضو بر صورت سر شمشیر
 و پناه به بسوی خدا باینکه از ایشان و اگر بودم
 من بر تکیه سحر و با قلب شوش هر آنکه بیان میکردم
 برای تو از فضایل ایشان آن چیز را که تذکره باشد
 برای اولوالالباب اینقدر هست که اخذ کن حق را
 و اعراض نما از باطل و باش خوش که بر در کار با توفیق زمره
 است و صلی الله علیه و آله الحمد لله رب العالمین
فیرغ من توبیک منیر یوم الاشیان لا حد عشر لیل
 مضی من صفر المظفر فی قرینه سراوان من
 قری الرشید فی ۱۳۱ حاصل مصلیا
 و مستغفر استرحم کوبه که اینجا تمام شد کلام است
 و مقتضای ما اطل استرها و صلی جعلنی

سید
 این کتاب مال

من كل ملو دة فله و متعفى حد
 و طول عهده و مدته ما مضى
 الكائنات لغزته و دامت الى الله
 بكلمته و صلى الله على خير خلقه
 و مانع ندیم از نرسیده کلام

والفطاطيف غزيرة

بخش در بنام
۹۲

فازي ندم از رسوم

در غده شکر و کج ایچ

51

هذا كتاب عياض الحري

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد الطاهر
وربطه بحسين ولعن الله معاين
عبد جنين كريمة بنده انهم يوم انفسكم
عظمت مدار تراب كاصيات الهت
رجدال وملكك مداری ویا فضل ویا
اعنی شاه را ده اعظم کرده ختم سلاله
رومان سلطنت و شهادت را ال جلالت
و ملكك مداری سرکار عظمت و اعظم
لازال فرید استایدات الله تبارک و تعالی
بود و باقی این قصص در بعضی از تفهیم
فرمودند و بعضی از بعضی از آن که
قسم واقع می شود و معلوم می شود که
تاریف

یکمیت و اجتهاد جهات نظر بسیار عده
 چنانکه شخصی را بگویند نه در سطح و کلاسی
 و مصطفی و صالح و امثال اینها و همه بجز آن
 مقدس بود برادر و هر که به حق است
 عرض مخصوصه هر کرده بود فضای آلود
 خود که گنجایش احدی برای او نبوده و است
 مقدس را امر با دبار و منزلت بسیار
 خود چنانکه اصفا و امکان را از اینها باید
 پس منزلت فرمود و بعضی ارواح و در بر
 و بان جلوه و بانی بر گرد جمع و بانی
 ارواح را و منزلت فرمود و بانی نفس
 در بر فرمود و بانی بانی بر گرد و نفس
 و منزلت فرمود و بانی طایع و بانی فرمود
 و بان جلوه و بانی بر گرد فضای را
 و منزلت فرمود و بانی بر گرد و در فرمود
 و بان بانی بر گرد فضای و منزلت
 فرمود و بانی بر گرد و بانی بر گرد
 گرد فضای عالم مثال را و بانی بر گرد
 و بانی بر گرد و بانی بر گرد و بانی
 ارضیات و ارضیات و در بر و فضای
 آسمان و زمین آن عالم را آن عالم را
 مقدس او بود و همه جا اهل با او بود و
 همه کس و بیعت و مکر و همه کس و بانی
 میخواند است هفتاد و سه و بانی و بانی
 واحد یعنی هفتاد و سه و بانی و بانی
 و طینت است یکمیت بر نوار مقدس که یک
 نوار بود

نوار بود و هر کرده بود فضای همه عالم را است
 که در دعای حجب است که بهم صلیت و صلیت
 و امر صلیت حتی ظهرک لا اله الا انت یعنی
 بال محمد پروردی آسمان و زمین خود را تا خطا باشد که
 مدد از خبر تو نیست پس چون آن نوار مقدس است
 و صفات و انبیا بودند در منزل و مقام سب
 ظهور از نوار بود و در منزل و مقام است
 که خدا صلیت انبیا و اولیای ائمه و جلاله یعنی
 بدرجه که او کسند در آنجا و همه بانی و در
 خدا جهان نوار مقدس است در هر عالم پس عقول و قوای
 عقول و روح و روح را و روح را و روح را و روح را
 همه حجاب است و در هرجه بر و در هرجه حجاب
 بعد عرش را از این عالم بر گرد و در هرجه
 جزئی را از آن جزئی که از آفتاب که در اینها افتاد
 که یک پدید می شود و همه بانی و شکل افتاد و از
 روحان روحانی جزئی را از آن جزئی که از نور نقیض
 لغز جزئی را از آن جزئی که از نور طیف و طیف
 جزئی را از آن جزئی که از نور ماده است مواد جزئی را از
 نور مثال است مثل جزئی را از آن جزئی که از نور
 جزئی را از آن جزئی که از نور عالم از نور است عرش
 و کسری و افلاک و عناصر و موالی و جزئی که
 اینها از نور مقدس است خلق شده اند و بانی
 عده در اینجه و در آنجه است که احکام آنها را
 نتوان کرد و البته بنظر مبارک رسیده و موجود
 بسیار از آنها در کتابهای فارسی خود ضبط کرده
 و در کتب عربی که بلا احصاست پس از شعاع است

عالم امکان معور کردید و بود و چه در این
 پیدا شده پس باین واسطه بر آن
 حضرت پیغمبر را چون روئی گشته اند از نور
 او عالم با تمام روئی شده و چون نور را
 اند حرکت جمیع ذرات عالم در بسته
 بجز یک و شکنش آن است بشارت
 حضرت امیر است علیه السلام که حال
 یعنی زبور و احوال عالم و در آن
 رضایت بکم حرکت المثلث حرکت
 السواکی یعنی بکم حرکت که گشته اند
 و ساکی خندند ساکی شوندگان در زنی
 صد هزار اگر در آینه بگذارد و عکس از عکس
 کردند و اگر آفتاب حرکت نکند
 حرکت کنند و اگر کسی شود همه اگر در
 کرد اند و همه معدوم گردند و اگر کسی بگوید
 بلا همت پیدا شوند بدین طریقه است
 مانند آنکه شعله زنده دارد و آنکه گریزی
 گذاریم بیاید جمله قایمانه ای شعرا
 اینجا بخوانند که گفته است ایما لک
 پیشش در حرکت و صورت آنست
 عرب و حرب گفته است تمام الوجود
 والناس بعدک کلام عجمی هر یک
 همه وجود بر او است بعد از نور
 عرضند چنانکه آن عکس با همه عرضند
 نسبت به نفس و هم اسندی وجود
 کل مخلوق و البته وجود خدا همه
 از نور نور

از نور مقدس نشانی در مقام امکان و امکان نور را آفرید و در
 هر مرتبه ایشان را میباشند و فضای افکار را بلباس
 که در آن مرتبه دارند بر گزاه اند بطوریکه زره خانه از نور
 ایشان نیست بلکه وجود ایشان در هر مرتبه همین یک کانی
 است چنانکه از کتاب و سنت فی هر کس و در اصل
 حقیقتی ایشان همان حقیقت است که برگزیده اند بآن
 جبه فضای آسمان و زمینی را و از شدت لطافت
 و صفا از دیده ای خلایق برتر است و لطافت آن
 مهفنا و مرتبه از حجب غلبه اطلس بیشتر و در آن
 هر از امتیوان اند به پیوسته به جای افلاک و هم
 جای فلک الافلاک و به جای مقدس ایشان و بعد
 از آنکه خداوند از نور مقدس ایشان عرش و کرسی و افلاک
 و عناصر را آفرید و از این اصول بنی نوع بشر را آفرید
 بنی آدم و حیوان بنی آدم از جنس بدن خلق کرد و
 مانند اینها است اما به بدن مقدس ایشان کرد پس
 از نور مقدس از آن خدا صلی در این بدن قایم بشری
 تا پسید و سر تا به نور آن آفتاب تا به نور نور دیده و به
 یعنی ایشان و پیوسته به بهر شایا و حرکت کنند بجزکت
 ایشان و ساکی شوند بگون ایشان گردید و همه لغت و
 کردار و رفتارش مثل لغت و کردار و رفتار آن اولا
 مقدس شد و همه صرا که نور نور ایشان بود پس این بدن
 بدن بشری ایشان است و آن بدن اصلی در این
 بدن بشری مانند روح در آن شد و این بدن مقدس در
 تحت آن بدن گردید و اختیارش در دست او شد
 بجهتیکه اگر خواهند تغییر و تبدیلی در این بدن را
 ممکن است و بدین صورت که بخواهند میتوانند آنرا بدین

ایشان

چنانکه در حدیث جابر در عالم است
صورت با فرشت حضرت با هر صورت
و در بعضی میتوانند که ده صورت دیگر
خود از اجزای این عالم بلکه هر صورتی
و در هر جلوه گردند و بهر صورت در
و هر یک از این غیر از آنکه علیهم السلام
اینه زیر آفتاب بگذاری در همه است
و اگر از آنکه زیر ماه بگذاری در همه است
و اگر یک آنکه هم بگذاری همان یک است و اگر
هم اینه باشد آفتاب در محل خود و
زوال آنها برای او ضرر ندارد پس آنکه
چگونه حضرت امیر در یک شب پنداده
حضرت امیر و معصوم و ناطق بیافریند
حقیقه و در یک آن در صد هزار
صد هزار است عاقل بشود و عاقل است اما
یک آن که آن معجزه در آن بشود که آن را
میتوان واحد و متعدد و تغییر و تبدل آنکه
هر کرده اند فضای عالم را و بیست و هفت
جلوه میکنند چنانکه است بلکه هر کرده
است فضای آسمان چهارم را و است
و با وجود این صورت ده یک که در وجود
اعمالی در یک عالم است و در هر یک همان ابرار
و لوط شدند ملاک و حال که هر یک اعمالی
در یک مرتبه است که آن فرشته
میتواند و یا هم کو سیده میشود و در بلکه از
اجزای غرضی این عالم باین میگرد
و آن لای

و آن لای مثل آنکه مراجه آفتاب حید او دارد
چرا که بر آن طبع میگرد پس چنانکه در آن جلوه گردند
و میگرد آن حید بر قرار است و همچنین خواست
شود آن حید را بر آنکه کند و هر یک از حضرت امیر
بکوه میگردند و مانند آن اجزای استغرق کند
و خود در محل خود همان طور که بوده است و اگر خواهد
هر از این برای خود بگرد و از جسم ماطی و ناطق و غافل
کرد و اعمال چنانکه کند و اگر این سلسله را چنانکه
شد باید بشناسد بسیار جل شده جواب از همه
خلاصه از آنچه عرض شد معلوم شد که اصل حید آن حید
عالم است در لطیف و عقلا مرتبه از مرتبه عرش
لطیف تر است و در و حوت محیط تمام است
و نافذ در کل عالم و در خلقت در همه چیز مثل غافل
چیزی در چیزی و خارج است از همه چیز مثل غافل
چیزی از چیزی بلکه آینه آینه بود و در آن
در حید که در همه جای حید است و در بدن مثل
آب در اندرون کوزه است بلکه روح در حید کل
بدن است و هم عضدان خالی از آن نیست و بعضی
این جسم خود در تمامی این عالم نافذند و از چیزی
پیدا و از کوی تو از هر کوی توانا و از هر زبانه
گو با و از هر پای پویا و از هر دلی حیا یا زنده است
ترازمی بمن است و این عجب تر که کما از برای هر
باری حید اصلی نام است و این حید بشری آنه
است در هر آن حید و احکام آن برای حید
میتواند و از هر طایفه و این نه با خصایص نیست
دار بلکه هر نفس اصلی دارد و این اعراض غفرت

در نزد آن مانند انگشت در بر
 لکن چنانکه اصل سیر مردم کمال نیست
 اینان کمال نیست و سایر مردم جدا
 این صفتی شده و تابع این گردید
 بر عکس عرضی را تابع اصلی کرده اند
 تابع اصلی کند و آنرا در حلقه است
 روان کند و احکام آنرا در این جاری او
 موازی بود و از او جدا بود بقدر ظرفیت
 خود و هر چه جدا کرد و اگر امر کلیه
 امور جزئی جاری شود باین و اینک
 گفته خواهد شد این بود که هر کس را
 شریف خوانند آنرا از این **جمله** است
 کمال بود آن احیاء اصلی و تابع
 عرضی از برای آن احیاء اصلی
 در این باب مسائل متوقفه بر این
 چون فراموشی کرده است که این
 در مقام تفصیل بر آنده عرضی
 تفصیل آنجا بیان را میتوانست
 آنکه بر سر کار واقع است که اهل
 دانسته اند که فلک اعظم قدر از
 مقصد و در هر فرسخ یکبار محقق
 و از جانب حرکت را عرضی و اگر
 مطلب آنکه که حقیقی باشد قطار
 هر چه از او مقصد و حرکت است
 که صدم او مقصد و حرکت و اگر
 طالع و چون از آن طالع بود و دقیق

طالع نیست که کل آن از آن ظاهر شود و قطار
 زحل چهارده هزار و چهار صد و پست و پنج است
 و جبرین که در کتب است و در ضعف از این است و هر
 طالع که در وقتیکه زد که هر طالع که در وقتیکه
 ایستاده قدر عظمی و ولایت و پست و در ضعف
 است بنا بر نقل بعضی و همان که طالع هر چه از آن
 بقدر طالع است و این شهر را برای آن آوردم
 که بداند که هر چه در حلقه طالع عرضی
 بر اسطح لطافت سیر است و در وقتیکه اندک
 ضعیف باشد هر چه در طالع بود آن طالع
 آن هم فاکتور است از لطافت حرکت فلک الدنیا
 بیشتر است پس اینان بدانند که هر چه در
 از کتاب و ماه و ستارگان و کرسی و فلک الدنیا
 ایستاده و در هر طالع است و اهل قدر مقدر
 کرده اند که هر چه در طالع است و هر چه در
 مقصد و در هر طالع است و هر چه در طالع
 قطار آن ضعف این در هر طالع آن طالع
 است که مقصد و در هر طالع است و هر چه در
 پنجاه و چهار فرسخ است و این مسافت را در
 روز قطع میکنند و این حرکت بدانند روزی از
 فلک الدنیا است که هر یک از این فلک الدنیا
 افلاک را با هر چه در حرکت است و این طالع
 مقصد و در هر طالع است و هر چه در طالع
 مقصد و در هر طالع است و هر چه در طالع
 مقصد و در هر طالع است و هر چه در طالع
 مقصد و در هر طالع است و هر چه در طالع
 مقصد و در هر طالع است و هر چه در طالع

که ابدان ایشان که الطاف و عظم از محبت
 اللطاف است بمقتدا درجه این است بدین
 بر کرد تمامی عالم بیک دانه در طرفه افغان
 آنکه این عرض بر محور حرکت میکند و بدن را
 بر قطب و میان ایشان دو حرکت فرق
 است چنانکه تیر و دانه نامشند لفظ
 علام الفلک پس مراقی آنکه یافتند
 میتوانند که همین بدن عنصر را در طواف
 در سفت جمیع آسمان و زمای و وجب
 آن بگردانند پس اگر در این عالم از امور
 حرکت است چنانکه اگر سیکل و امثال بر قمر
 در یک نشانه در آن نیک دوره عالم را
 کسی گوید که سرعت حرکت موجب فساد
 میشود میگویم که بر الحافظ و قاسمی نمود
 و فساد فایدهای باقی بر سطح طبیعت
 و طبیعت کلیه عالم طبیعت ایشان است
 خواستند حفظ کنند حفظ میکنند و فایده
 در این عجب نیست با فاکر او دیگر زکات
 و زیاده بر او میشود و بر او میشود که
 بر او است در یک روز صد فرسنگ
 که از ابدی این خواسته است که در این
 راه هر دو جهت که ایشان هم بطریق
 خود را بساعتی یاد و ساعتی بآن
 بعید به تیر و فتوری بآن دست که
 آن جابره را که بار میرفتنری باید
 و آنکه که تعجب میکنند بسبب این

بسیار می بیند و کمان میکنند که غیاز این می شود
 و ایشان میگویم که جمله این نور علیست
نه همین جمیع نور میانی است پس ای و صبح
 پس از معرفت آن مقدس سهل و آسان است
 و مراقی حق واقع و جوی دیگر که بان کوه علی
 و سایر سرزند از ایشان و آن چنان است که چون
 جبه ایشان در جمیع ذراته ای عالم است و
 از ایشان خاله نیست میگوید که ای بدن بسیار از
 معدوم نمیشود یعنی متفرق کنند بیک جسم برآم
 رزن چنانکه بر حجت حکم نموده که متفرق اند
 و جدا گردید و در هر متفرق شود چنان این بزر
 در مدینه مثلا متفرق فرمایند و جدی دید در طری
 ترکیب نمیشود مثل آنکه جبریل صوره عبد الله
 میباید و چون میرفت آن را متفرق میکرد و
 متفرق میگرد و چون بار دیگر میباید عبد الله
 و جبریل همان جبریل بود و چنانکه حضرت امیر
 میباید و هر یک جبه حضرت امیر بود
 حال میشود که جدی را از روی سقر کنند
 و در بعد دیگر در همان آن جد دیگر ترکیب نمیشود
 فرموده بخود گیرند و از آن ناطق شوند و اگر کوئی
 پس این جبه جدی آن جبه عتیق نیست میگویم
 امام که اصیل است همان تکلیف و ای عرض
 که در همان یک بدن هم داریم در تحلیلی است و بدل
 ما تحلیل میرسد و اما بدن اصلی در هر است
 و ای اعراض در یک و کل سبب تغییر اصل است
 غنود چنانکه بر در قیای آنچه از بد است و در

زود زیدت در قیامت زیدت و کذا
 گفتیم که زیدت در قیامت است اگر چه
 فصل بنویسد که این حد معروف را در
 کنند و حق نمی کنند از انظار چنانکه ام
 حقی کردند که هیچ دیده نشد و در بدن و دیگر
 فرامی شد و از آن اطمینان شود و بر خط بدن آنگاه
 آنکه اسرار است ممکن و هیچ استبعاد ندارد
 ممکن است که فقط از زنی طوسی را امتا
 که نزدیک شود بر مری موقع فیما بین
 زنیها در این مابین در ام عجب و کوه
 که کسی بگوید شد و هر طور می شود بلکه سرانجام
 قدم خود را بر آید بر آن زنی که از او
 هم کرده بود و در یک طرفه ایست و می شود
 اسرار جسد ایشان که در نهایت سر
 بان زنی هر که سرحت و بطور با و خد
 و چون ما می رود نهایت سرعت خود
 و می شود که برای او می شود نهایت
 برده و می شود که ملاک را اسر کنند که
 خود را کشته شده و اسرار در او
 و می شود بر کلیبی نسبت با در این مابین که
 سرعت بر سر آن حکایت سلمان
 حکایت سلمان و برای آن و می شود که هزار
 شوند و آن حیوان را با قیام زنده و حرکت
 چنانکه یک دفعه هم چنان می شود و در حد
 آن معجزه را دانستند و دیگر هیچ خدایم
 می شود این جواب بدید و آنچه امری عا

و صلوات الله علیه
 و الله اعلم
 کتبه العبد المذنب
 کرم الله وجهه
 و فی حق عیسی
 است السلام
 یعنی که در حد
 که در حد
 حاد اصحاب
 و فی حق عیسی
 است السلام
 العبد المذنب
 کرم الله وجهه
 و فی حق عیسی
 است السلام
 سید

بسم الله الرحمن الرحیم
 ستایش خداوندی است که هر روز کار عالمی است
 و در و پیغمبر ارادت که هر چه بدین است و ال
 اظهارش را که است کانیات اند و از لیا و احسان
 که اوست بر تاخت و لغت به شمار آید و شمس انبیا و
 و از صبا و قرنی و اولیا و نجیب این رسالت
 و هر که برشته و خجسته در آورده است بنده این کرم
 از جسم زبان فارسی هر که در این جناب است و الله
 و صلوات الله علیهم و علی آله و علی عترت و علی اهل
 الوطن و علی اهل بیت و علی اهل بیت و علی اهل بیت
 و باقیه و کل مکرده و فقه و سب آن شد و چون حقیر
 فقیر سال از نشسته بودم بر زبان عربی در ابطال دعای
 علاقه و هم شیری که خفیه باب نامیده و فقه حقیقه
 حضرتان ماب است و آنرا با نطق البطل نامیده بودم
 و عوام محم از هم آن عاجز بودند و بان سب شهرت باب
 حضرتان ماب در دلهای آن عوام کالایع نامیده بودند
 لهذا این فرمودند که اگر رساله نامیده می شود زبان
 فارسی و بطوریکه این به شهرت که در این عوام مانده است
 بر طرف خود بنویسم ام امتلا لمره العباد و است
 کردم و فی الفزاین رساله را شروع کردم و این

تیر شهاب در اندون باب نامیدم و
 عالم چنان است که توفیق بر تمام آن
 دادم این رساله را بر مقتضای
 چون عالم خیر و دانی بصیر در این عالم نظر
 که بنای این عالم بر حکمت است و چنان حکمت
 در وضع این عالم نگار برده است که عقول احکام
 رسید و او عالم علم حقیقت را غنیتر از علم
 پسند که چنان حکمت نگار برده است که اگر
 چنانچه در آن عالم است در آن نظر است
 در آن عالم نیز در هر چیزی حکمت و
 که غنیتر از آن است از آنکه پیشتر
 و اگر احیاناً چیزی پیدا شود که حکم از درگاه
 عالم برسد پس نهایت حکمت صالح است
 کارای و بحث کارای آن لغو و باله خدایت
 فرنگه مثل پنبه و در نهایت ستیغ
 خلد و عجز در آن نیست و غالب هر چیزی را
 بغیر از حق و در آن اتفاق در این
 باشد که فایده وضع این در آن است
 کجای که در آنکه وضع آن صریح در آن
 و خبر معینه است پس هرگاه در آن
 تدریجی است که در هر چیزی است
 و شمار این در هر چیزی است
 عجیب و غریب از آنکه ظاهر و مریض
 در در هر چیزی است و حکمت بسیار
 یافتی حال اگر در هر چیزی است
 آن غنی و که لغوی آن لغو است لغو

که اقی که متولد شدی به از حکمت عالم را غنیتر است و اگر
 حکمت چیزی بسیار چیزی بر خردی که بسیار حکمت که هر
 بر خورده و میدان که بسیار حکمت که در هر چیزی است
 بود و در هر چیزی است که در هر چیزی است
 خلقت عالم شریف از برای عاقبت و چون نظر کنی
 که نشان دهنده خلقت شده است یعنی بطور خلقت
 شده است که بابت با هم است که در هر چیزی است
 که بیشتر است هر یک شما را است که شما را
 شما را است که در هر چیزی است که شما را
 خلقت شده اند که طبع از یک است که در هر چیزی است
 و اختلاف و مقام خلقت شده اند و بعضی غنی و بعضی
 فقیر و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی صمد و بعضی
 بعضی و بعضی هر دو بعضی جوان و بعضی بزرگ و بعضی
 از حکمت و بعضی عالم حکمت و بعضی در آن حکمت و هر
 با صفات که مانند نظری بر شده و از آنکه هر یک
 از اینان بطور رحمت تو باشد که منقول کاری باشند
 و از آن کار خوش و باشند دل بان کار تو اندر است
 و اگر اینها هم تو اندر رسانید و بی اجتماع اینها
 مستحکم باشد و متفرق شوند که بسبب هلاک شوند
 پس چون که خلقت دهنده اظهر شده است و باب فاء
 میباشد و آن اختلاف طبع و احوال و ارباب است
 پس در حکمت ستران و هر یک در حکمت خلقت
 لازم شد که هر یک را این فاء را بکنند و هر یک را
 بنامید زیرا که چنانکه غنی و فقیر است و فقیر و غنی
 یعنی و بزرگ و کوچک است و کوچک و بزرگ
 در هر چیزی ضدی در خلقت لازم دارد و اینها

و این سبب خلقت طبع و احوال

بدین طریقت هم چنین این دنیا هم از اول هم
 تا سر تن عادات خود دارد پس در عهد حضرت آدم ع
 بنزله نطفه بود چنانچه گفت هرگز در هم مردم و آدم
 کتابها و اشیا و کتب و صنایع و علوم و احوال پس
 النسبه آن حالت با حالات بعد بنزله نطفه بود
 حضرت آدم هم بقدر استعداد اهل آن زمان بود
 و حکمی و براین زمان نازل شده بود و تکلیف است
 ختم و عقل و نبوت اهل آن زمان بود و هم عباد
 بقدر رضایت آن زمان فی ارضیه و لغت و حکمت بود
 تا بنیت اهل آن زمان حکمت و علم و تکلیف
 تا آنکه بمرتبه اعظمی و در نزد حضرت
 بعد و بواسطه عمل کون بان تکلیف شده
 شده بود و در هر در مرتبه علم سیه شده و با
 بنزله نطفه نزد بنیت عالمی تشقی که
 تکلیف و علم و حکمت که آدم آورد و با
 اهل آن زمان یعنی کوه و آن تکلیف
 مزاج اهل آن زمان نبودند و از آنکه
 نوع ۳ بر کوه بقیه رسل آن زمان
 اربع و فرستاد و آن بزرگوار هم
 و تکلیف فرموده تا آنکه بمرتبه

در هر مرتبه از مراتب عالم و حکمت و تکلیف

اعطای داشته و بواسطه عمل کردن مردم بان تکلیف
 و عدم مهارت در میان عالم زیاد از اول پیدا
 و ماده عالم نفی یافت و هر که ممکن میشد از ماده
 مستعد میشد و هر که نور و روح و جسم تر میشد
 بواسطه لطافت ماده عالم و از بنزله لطیف تر شده
 بود و هم چنین بود تا نوع عالم لطیف تر شده
 و همان عالم انواع مردم و جسم هم تر و جدا میشد
 تر و صاحب نور تر شده و در آن عالم بنیان و
 تکلیف و حکمت سابق کفایت این نیک و فدا
 و در عالم در میان این بر کوه بقیه رسل آدم
 السلام را و یگان بزرگوار و علم و حکمت و تکلیف
 آن زمان و عقل و نبوت و در آن زمان تکلیف بود
 این زمان عالم بنزله نطفه بود و آن بزرگوار
 نظر از اسما اعظم و مهارت علم و حکمت و نفس
 بر نفس عالم بود چنانچه تر که بطور آن هم و حکمت
 کفایت این زمان بود و از آنکه عالم حضرت موسی
 علیه السلام بر کوه بقیه و علم و حکمت و تکلیف بود
 و از هر سالت معین را پس این عالم آن نیت
 را از هر کوه و مردم علم و اهل آن بزرگوار و بقیه

الحفظ

طفل بود و اندام عالم درست شد و صورت ظاهر آن
 کامل شد و چنانچه شروع او عمل کردند و باطن اندام عالم
 درست شد و روح بر آمدن روح مردگان خاتم النبیین ^ص
 ظهورات الهیه و اگر روح در تن عالم دیده شود تا وقت
 این طفل عالم باشد احکام حیثیات عالم است و باید
 زنده باشد مثل حالت طفل نیست و برود و وقت ظهور
 بلکه احوالات عظام آید و حالت عظام برود و وقت
 روئیدن گوشت آید بلکه حالت روح بقیت تا وقت
 مردن از اینجه شروعیت همه پیغمبران باید نسخ بشود
 شد مگر شریعت خاتم النبیین ^ص که تا وقت مردن
 عالم و نفی صورت باشد عالم زنده است پس آنست که
 این شروع نسخ نیست و پیغمبر بعد از ایشان نبی آید
 و حال احوالات تا روز قیامت و مردم او مرد است
 تا روز قیامت و تغییر نموده که در بعضی خبر نیست
 که از شروع او در زمان او نسخ شد و آیه قرآن نازل شد
 و صورت صادر شد و لا بعد از او شروع او با بقیت دنیا
 قیامت بر همان شروع خاتم النبیین ^ص نسخ نمیشود
 و لکن در زمان آن بزرگوار عالم بنزله طفل بود که
 در شکم مادر روح درست شد و دیده شد و در شکم

مستحکم نه بود و تا بهر با مانده نه بود پس بر سر
 شیخ آن بزرگوار از او راجه او و قدرت و جلال
 عمل که در مومنین بر سر او عالم روزگار
 قوت گرفت و در زمان ولایت حضرت امیر المومنین
 عالم متزلزل نه و لکن راضی و بی مزاج بود و خود را
 به پیشانی جهان فخر بود و بهر یک سیر خردن و
 کردن از بخت ن علوم آن بزرگوار روزگار
 ترقی کرد و در زمان حضرت امام حسن عسکری
 بزرگوار و خردمند و خردمند و خردمند و خردمند
 ب با منتقل شد تا در این زمان که این
 آل محمد است علیهم السلام پس مراحمه رسیده
 و قریب تکلیف است و چنانکه وقت و طفلانه
 نقد ریزد و را و پیدانه و خداوند عالم بقیه
 کامله فد و دهنی و فنی عطا فرمود بهر را و
 سپرد و او حکم عقلی است و بهر
 اطفال باشد و بهر طفولیت آنها جوید
 نماید و لکن لای و بهر نقد و عرف بهی
 تعلیم کند و ترکیب و بهر روز و چنانچه
 تعلیم گرفت و کتاب و قرآن خواند و محتاج به

اعلم

اعلم میشود و بهر را و را بقیه اعلم خواهد بود و تا آنکه
 در پیش او عمریت را تعلیم کرد و قدر از روزگار
 ادبیه معروضه را که تعلیم گرفت محتاج به عقلی اعلم
 بهر نه به را و را بقیه خواهد بود بهر را و را
 و علوم و احکام و رسوم بهر روز و چون از فرا
 گرفت و ظاهر او با تمام درست شد آنگاه وقت
 میشود و این ملائیکه مثل مراتب اول است که باز
 دوره شد و در پیش او عقل کسی اولش مرتبه است
 اول نطفه است و آن حالت ملک سیر و
 و پیش از آنکه از نطفه است و چنانکه در کتاب
 پروردگار اطفال و در کتب نفی و لکن کرامت و
 است دانشی تعلیم میکند و بواسطه اطفال بیوقوف کار
 مرتبه بعد از آنکه از نطفه است و آنکه
 خواندن بمنزله مضطرب است و علم او است
 و عمریت بمنزله عظم است و علم نقد بمنزله
 کوه است و نام ندانند است و کوه و بهر باطن
 به روح است و همین که از نام تمام شد وقت
 همین روح است و وقت تعلیم ملک است که او
 تربیت است و وقتی شد و در پیش او است
 آنگاه که تدریس سینه و آن وقت وقت و تکلیف
 و آن زمان ظهور ملک است که در آن زمان

عالم به تکلیف میرسد و قدر بر او لغو باشد
و همین طرز روز بروز نیز از زمان بر جفت
میگردد بدین عالم چهل سالگی را که از این
عقل کل کامل میگردد و بعد از آن عالم به
روز و چهل روز قبل از آن به آن عالم
میرود و تمام اهل پیش از آن عالم مردود
گشت و نمود میشود و چهل طرز میماند و
نیز که هرگز است که در آن روز از مردود
تا آنکه بعد از چهل روز سر خود میدهد
و وقت است بر باینده و مقین به تمام
این بود که بعد از آنکه عالم نمود رسید آنکه
عالم را بجمع دادند و عالم و طاقان
صدر بنزد ستم آل باین هر چه
ترقی گو و نمود مردم ناله بعلی اعم
شدند و علم مقام سابق داشتند که
نمود چنانچه این نیز باین عصر که علم
بعلی سابق گفت بشوق را میکنند
و قتی که یکی رقص تر و شریف تر
شدند و خداوند عالم بقیه طاعت از
دست نید و طفل را بخوانند
حکوف ای شلا امر خوانند باز

از کز کرد

از سر کوه چو این لغو است و خدا حکیم است و لغو نیست
و اینکه بعضی از معنیان سابق نقان دارند بیکس
آنست که میخوانند اطفال باز الف به بخوانند
و گاهی نشتی بر آن جز نبینند و گاهی به مطلع
چنانچه در کتب معتبره به برسد و معانی آنرا بخوانند
و باز مانع بکنیم آنکه حرف ^{از آنجا} ~~بگفت~~ ایست که در
در هر عصری باز اطفال است به همین که در آن
صفه که اطفال را اطفال میباشند در پیش از آن
از خود درس نموده بخوانند و با آن اوقات طرز
اطفال و آن که در آن صفه که بر و غرور نمیکند که
نه خود به درس خواندن خود را معنی نموده و نه
مردم دیگر را میخواند و در هر چه که آنها میکنند
او بنودند آنها را و آنست و طلب علمی نمایند
آن اطفال که الف به خوانند خود را که در آن
آن باینه خوانند و گاهی باینه دیدیم که الف به
بگویم و باز بر گردیم و دیگر الف به بگویم هر حال
عالم را آنکه علم که بنزد که به رتقیق میباشند
به همین روش سال سال و وقت بوقت
در نزد معنی اعلی که دارند تا در این عالم
که علم فقه و ظاهر شرح که بنزد که اندام لغو است

دولت درین اور وینده میا رتبه و عصار
 بر آن کزشت و اعلیٰ کیمش تالیف شد
 و ست بل در عالم منتشر گردید پس این
 در بلبه ایمن نهن شد در آن است
 بر آن قبل از تاملین صفت مفهیم
 اگر چه علم بود و کتب بیت درخشان
 آنها بود و حقایق آن هم در تقیه
 بود نه حتی آنکه بعضی از آن شبیه
 تسبیح و جمیع بلاد معلوم و بلد قالی
 از سستی و قالی از تقیه و نه که کتب
 از تقیه نهند و بظن تقیه نهند
 میگردند و این طار و طفران
 رجه هم آنکه است که مذ است و میبار
 وز دانست رفق و شویایستی در
 و آخر مانده یازدهم است که سبب و الحال
 کسر از حلیت که از علم قالی و نه
 در عالم منتشر شده است که است
 مالت قالی در این در این هم بکند
 کمال آنکه یعنی وقت که در این
 اینست روحی که در این سبب و نه

پس نیز

پس چون قالی در عالم کمال شد و از آن عالم قالی
 که معنی بر این است که بواسطه وجود شریف او و در
 عالم او روح شود درین عالم دمیده شود و عالم را فضل
 علم و حکمت او زنده نماید و نور عالم او کمال نماید
 بود که در مانده است و هم بر اینست مرکز دایره
 لجان و قطب فلک ایقان علم علمای بانی
 افضل حکما و شایان، نه علم تجانی افضل
 لمت لاهین مرآت فضل العظمی و حاصل
 السرار الاله الطاهرین میر طلال و کشف
 معضلات و قتل شکلات الشیخ الاجل و نه
 الانبیا السیما الاعظم و العاد الاصل
 فخم الشیخ الاجل الادب الشیخ اهد بن زین
 الدین امی الله مقدمه و رفع فی القلم العبد
 تاملی روح شود درین نور عالم و آن کالی
 ظاهر و بفضل علم و حکمت خود زنده گرداند و
 روح در آن به دو وقت بدو مقامات بفرود
 آید طاهرین را تقدیم الله علیهم در عالم منتشر
 گرداند و آن بزرگوار بفضیله و در آن کالی
 الطاهرین در این ام در میان خلق
 کمال رکنش و لقای علم و حکمت است

شسته
 اهل بیت سلام الله علیهم ان خلق افرا
 و در حلقه راسخ مائه نظام گردیده
 و از ان زمان الی الانه هزاره
 و شصت و هجری این روز افزون
 آن بزرگوار در غایب کوش زد
 شیعیان گردید و پیوسته به هدایت
 الطالین نوشته اند این مر
 ز در این علوم و بایک حکوم است
 اعم علمای متقدم فضل
 متاخرین به حدیث استوار
 فضیله الله اطهر عوالت الله
 ملک الیتر یعنی خاتم او صد سینه
 و عماد معتد است و الكل و مرجع
 الكل فی الجمل و القدر عالم فخر اکابر
 و اعیان و سبب است از علم کلام
 بینه قائم اجل الله شد فی العالمین
 بر مانده بودند و این بر همان در
 حکم مظلوم و علوم انانتر بودند
 حقیقه نشر علوم بکار برده اند آن

تائید عالمی

اصح

تیر عالمی قدر به و این عالم را به از صیت علوم
 حکوم ان بزرگوار فرموده زیرا آن بزرگوار
 مدام الحیات علوم را بطور احوال پانی فرمود
 و سعی در تعلیم کلیات نمود تا آنکه در زمان قلیل
 ایضاً به تعلیم کلیات علوم بر مردم آنها کرد
 تا بعد صاحبان فطانت و نزاکت در آنها
 نه بزرگوار و فرمود که از آنها استخراج می نماید
 برای شیخ مرحوم کسی از خواص فطانت پیدا شد
 که قلیل جهت تالیفاتش مشهور است و فرمود
 التی که کلام تعلیم و غیره باقی یعنی تیر فرمود
 فیرونی فرمود و اما تیر جلیل در زمان تیر
 به این تفصیل دادند مطلب خود و در آن
 که نه و اگر سبب بود از آن معلوم از آن
 بروی آنکه خود این مضمون که اگر
 مطلب شیخ به دریافت کرده و نشر می که
 نمودن شیخ که والا از شیخ کسی منزه
 به حال تیر شیخ جلیل کانت و ابیاری
 فرمود و بعد از این هم صاحب و حق که
 که الله را ت و کرم و اعدای امر بانی که
 منتشر شد پس از آن پنهان در شیخ جلیل
 فرمود به انجام نرسیده و هنوز آن مطلب
 که تیر تیر و فرمود مفهوم غایب شده

تائید عالمی

پس چگونه میوه که غنچه شده و میوه طین
 ابراز شود و در به بندت حدت دل و
 ی اصلاح نماید و تا ایام رسیدن آن وقت
 ضايع عالم آن دور شود و امر از بهر
 ابراز داد الی الی امر باطنیه و منوریه
 است که نکته نکته و از سفر نفایس اول
 و آخر کلام این که در عالم راقی بتیت
 اظهار باطن باطن سبب ظهور آن سید
 و حال اینکه اظهار مخصوص لامع
 عجل الله فرجه و هر گاه بتیت آن سید
 شده جز آن بزرگوار اید فرموده و
 و ابراز آنها میزاید و این حکایت است
 آنچه که هنوز به مشق بلذذت
 و بعد از آن خلقت کسی از آنکه
 نه که در این راه میمند و
 نه عجله در کار نمودن که در این
 شیخ تمام نیت در دیده که از آنها
 تو لذت که در این راه میمند و
 این ادعا مقام است که در این
 به از حقیقه ظاهر از در حقیقت
 در باب بدو در حقیقه دارد
 که این با اوست و با اوست با اوست
 می کنند که در این راه میمند و
 و کلام اول

آتش

کتاب

و کلام اول که در این راه میمند و
 بتی که روح جوهر از آنکه روح عالم آنکه روح عالم
 نگاه تو که می کند و لامع ظاهر می شود و در سر باطن
 باطن آن وقت آنکه رسید و بعد از آنکه رسید
 دوره علم است و در بیان است و علم علی خلق تمام
 که در این راه میمند و در این راه میمند و در این راه میمند
 می شود و در این راه میمند و در این راه میمند و در این راه میمند
 صف صلاح بر این مقام است و در این راه میمند و در این راه میمند
 سید جلیل اقبال الله که در این راه میمند و در این راه میمند
 که حفظ شریف بهی حقیقه است و در این راه میمند و در این راه میمند
 مرتین فرموده اند تا بعد از آنکه این راه میمند و در این راه میمند
 دیده که مردم الان آنکه با حفظ شریف بهی حقیقه است و در این راه میمند
 می خوانند معلوم می شود که در این راه میمند و در این راه میمند
 یعنی شیخ بنوفا علم جعفر است و در این راه میمند و در این راه میمند
 علیه و آله السلام بعد از آنکه در این راه میمند و در این راه میمند
 انورای ظاهر اولی که در این راه میمند و در این راه میمند
 یعنی ادنی حد علوم و انوار در مقام آن لنا
 این که در این راه میمند و در این راه میمند و در این راه میمند
 انوار حقیق و انوار الباطن و در این راه میمند و در این راه میمند
 که در این راه میمند و در این راه میمند و در این راه میمند
 انوار و آن نقیضه یعنی ادنی در این راه میمند و در این راه میمند
 انوار و منظر هر آنکه در این راه میمند و در این راه میمند
 کینوت است و در این راه میمند و در این راه میمند و در این راه میمند
 قریه رابعه و آن نقیضه یعنی اسم و این

در این راه میمند

اسمین نقیب بنده در مقامی نزد خدای
 اعظم اعظم اعظم بنده فاسد و آن
 بعضی اعدا و در این ذکر اقبل ایضا
 ای و نسبت این نقیب نسبت بر حق و است
 با سوات سبع در وقت و افعال هر
 در وجه و لکن تا نسبت است
 در قرینت در زمان است و در این
 و امر بر اینجانب و نسبت این ارکان
 با نقیب هر دو نام نسبت روح و جسم
 چون در این وجه و تمام شود انگاه
 این وقت اعظم هم برکت نه و فیصل
 یعنی از الان مردم الان در
 قرینت از این بر قرینت و نسبت
 بر این که از قرینت و نسبت
 قرای بیایقت است از این
 اعظم صفت آن که در هر دو
 و علم این نقیب در هر دو
 این در این در هر دو
 این که است در هر دو
 اسمین بنده در مقامی
 که مقول است در هر دو

و الان تفصیل امر را با الاله لعل
 الان عظمی علم منزه از بدایین و استوار و حق و
 و انوار و آنها را نهایت قیمت و یکیش نیست
 انوار و وقت پیش از این نوشتن بنام
 اینها اسم بنده و الاله و کافیه و السلام علیکم
 رحمة الله و برکاته در امر صفت حکم و در این
 هستی را از حق لعل احدی بعد از آنکه امر او
 علیکم و علی صدق و علی من صدق و در حق
 و بر کانه نام نه میبارت که بر کانه و در حق
 مرقوم فرموده بود نه پس بقیه فی خیر این
 ی مبارکه که اسم از بهر غوث اعظم جعل الله
 زیاده الاسم هو ما انبأ عنه المستی یعنی اسم که
 جز نیست از امتی جز از او و شیعیان کلین
 جز از او که از نام خود و بجهت آن که شیعه از
 صفات نام فو است و صفات میراث و اسم
 همان صفت است پس شیعه اسم لام است چنانکه
 است را با آن فرموده و در زمان نیست آن
 کو از اسم لام و از دادن سلام است و در حق
 و حاصل ذکر کون جانیه و نام و مردم هر دو
 سید و در قرینت بجهت است و پنهان این

باقی محمل امر از پدیدار این نیست ملائکه
 رتبه ز غفور است چنان که شنبه زین نقیض را
 تقریب یکت صبر از قوت است و منت و عونه
 شد و در عرض یکت می ماند و قر به دراز کشیده
 و بقر به خاسته رسیدند و همدار اهل اع
 اع اع شد و این مرد آمد و بدو ایستاد
 و اهل از کار شد و عفو را معبودان
 نمودند و نه اینکه این هر دو نام است که در باب
 باطل است و دنیا در این گفته نیست چنان
 در کتاب اذ ان ابدا طوطی نوشته ام
 و الحمد لله رب العالمین که قرار از بند
 گورنده است که این ادب که گشته کفا
 و لولای فای بده بر سر کعبه و لای
 برده صلاست است سر کعبه را
 آتش شده آن مرد المیضه را
 شده اینست قوم دست از عفو بر کشیده
 رنده و کار بیای رسیده و سر داخا
 گشته و توبه کنند این قوم به سینه و اگر
 و عده از خلف شد و بیکدیگر رسیده
 حال نیت آنم که به به دوین و به به
 قوم آنکه رتبه از هر دو ز فتنه قوم
 این قوم دست بر کشید و این قوم

لا اله الا الله

جامع است و گوی در میان ایشان بود از تبه طوبی
 دنیا باور و مکر و شیطان نه او آمده گفت اگر دنیا بخوای
 منده پس اخراج کن و مردم را با آن بخوان چنان
 که و مردم بهین او در آمدند و چنانچه می گشته
 پس آن شد و در ملا قوم آمد و آنها رتبه است کرد
 نقشه بین غریب نیست است تو در دین خود کمال
 و به باری شیطان دام تو به افکند و پیش رفت
 المطوب و اگر نشد و راه به رتبه و اگر نشد
 به توبه کرد و توبه است و این ام بنا به دیگر باطل
 و این قوم غافل از آنند که گنجه مدعی ام می شود و او
 انجیری می کنند و به در خورشید به الله می آید ام
 او به عجز است که رتبه دیگر ثابت شود و امر او غفلت
 به باری که و بعد از آن خبری به به و بگوید که
 اتصال به باری و او آنکه بطوریت بگوید و
 و بقیضی بگوید که متانی به به انداخته به
 به آنکه بدین صله و به حدیث به را بر طبق
 کنند که در آن حکمی ظاهر شود و آن که در
 اول امرش که هنوز بواسطه انجیر است و او را
 و اعمال به به حقیقت او را هر رتبه طوبی است

که در راه این منزل که در پیش دارند غول بسیار است
 هر چه رفتند و یکی از آن دو بجای صبیعت یافتند
 آنکه رفته بود از تنهایی سردایش حرکت کرد و او
 غول را با او باطله چندی رفیق تو فلانم گفت غول
 هم حریف میگوید گفت نام تو فلان است گفت
 غول نام من هم میدانم گفت نام تو فلان
 و مادر تو نام زن و فرزندت فلان گفت غول
 نام اینها همه میدانم گفت و او بدو سرش را
 بجهت در فلان منزل و چنین و چنان صحبت
 گفت غول اینها میدانم هر چند قسم کرد که من
 غول نیستم گفت غول تو حریفم میگوید هر چه
 تو غول بهر حال در آن رفیق هم فرزندت است
 بت گفته غول غیبت و آن صاحب و امه فرزند
 نقش بهین تو هم برید الحال این باشد
 هر چند قیام خورد و وانه و الله منی بر آید
 بعد از ده روز کار کردند و چهاره پند بریت
 با سی این قسم بود بعد از آن بزرگوار
 آن با سستی بود تا میان ثابت بر طرفه
 اریه و منحرف داده نه و الحمد لله و اگر نه کن
 بود سائل حدیثش فی الحال فرموده بود

که در راه این منزل که در پیش دارند غول بسیار است

که در راه این منزل که در پیش دارند غول بسیار است
 هر چه رفتند و یکی از آن دو بجای صبیعت یافتند
 آنکه رفته بود از تنهایی سردایش حرکت کرد و او
 غول را با او باطله چندی رفیق تو فلانم گفت غول
 هم حریف میگوید گفت نام تو فلان است گفت
 غول نام من هم میدانم گفت نام تو فلان
 و مادر تو نام زن و فرزندت فلان گفت غول
 نام اینها همه میدانم گفت و او بدو سرش را
 بجهت در فلان منزل و چنین و چنان صحبت
 گفت غول اینها میدانم هر چند قسم کرد که من
 غول نیستم گفت غول تو حریفم میگوید هر چه
 تو غول بهر حال در آن رفیق هم فرزندت است
 بت گفته غول غیبت و آن صاحب و امه فرزند
 نقش بهین تو هم برید الحال این باشد
 هر چند قیام خورد و وانه و الله منی بر آید
 بعد از ده روز کار کردند و چهاره پند بریت
 با سی این قسم بود بعد از آن بزرگوار
 آن با سستی بود تا میان ثابت بر طرفه
 اریه و منحرف داده نه و الحمد لله و اگر نه کن
 بود سائل حدیثش فی الحال فرموده بود

مصلحت است
 اگر اندک رنجبند محکم

بمن امر دیگر نمی گوید و از کثرت ذکر بهتر
 میتوان موقوف کرد و تفرده خورده
 خسته میسازد و در سخن دوزخ قرار
 شد چنان که اکنون اقرا من است
 لکن حرب الفزاسین خواستم
 کلمه برشته تحریر در کراچینا در
 بعضی بلاد شبهه در داده بند و از آن
 غیر بشد باین در شیت آید پس
 است آنچه میفرستیم در بنده تحریر در او
 و اینک منکام شریف است فضل
 لا اذله بر بطون و عقول انبیای
 اقدام اوست بر غنایک و لیا
 قرآن و ادب و آن که و کون و قلا
 دادن و مواضع بجهتین یک آید
 بزرگ است بر نسبت عید و کلام ضعیف
 خداوند که مافوق است و کلام
 اتم ای زقرآن بر آوازه و قرا
 عالم میفرماید اگر چه نموند مثل این
 قرآن نیتوانند آوردن که میفرماید

لا اذله

خود را آورده و در آن ادعا کرده و ثبت
 که چون انسر مثل حرف از حرف کتاب میفرستند
 آورد و اینهم این هم یک جبارت و پاداد که میفرستند
 قول ضاله خوانست بنماید و ضایع فرماید
 و انسر مثل قرآن نیتوانند آورد و او هم
 میگوید و چون و انسر مثل کتاب نمی نیتوانند
 آورد و انکی و خدا در یه آیه میفرماید و مثل
 قرآن نیتوانند آورد و در یک آیه میفرماید که مثل
 ده سوره است و در یک آیه میفرماید که
 مثل یک سوره است و در یک آیه میفرماید که
 فقر میفرماید و مثل یک فقر قرآن نیتوانند
 چه و حرف کثرت و کثرت و حرف است
 گمانه و کلام کل عرب و عجم یافت میفرماید که خدا
 نفس میفرماید و مثل یک آیه از قرآن نیتوانند
 ورنه یکی قوایات نمی نظارت و همه عرب و عجم
 نظر گرفته اند و میگویند و یک آیه مدائن است
 و همه عرب گفته اند و میگویند و اینهم ادعا کرده
 که مثل یک حرف فقر و حرف کتاب نمی نیتوانند
 بگویند و انکی که در حق او بهمان ادعا معلوم شد

چه اگر هر کس نتواند که حرف او می دانند
 بگویند بیکه مثل را از آنکه بگویند بیکه مثل
 کتاب ضلالت است خوانند بگویند بیکه بعضی
 از طلب مبر و فیض اند و می دانند
 بگویند بیکه بعضی است و اگر نه قیاس بود
 اقدام باین خشن آن بسک و بدین
 می بیند و صفی را خوانند بطور است و زنده
 که عقل و اوست ل او و عیب است و با
 است رات او و با مطالبی چند در آن
 متوجه سازند که او از دشمنی عاقل
 پانته و نظریه او باین است و باین
 و منی خوانند و با او را و با او پانته
 ضابطه بند و باین واقع از ضعف
 بشبه اندازند بر او و او که در
 رت او در رت و رت و رت و رت و رت
 جمله اقله بر او باقی آن که در این
 کتاب از حرف عتد گفته است و هم
 عوام طرد بطلان و فتنه و فتنه و فتنه
 می شود و از او بر این حدیث گفته است
 که هر چه گفته است و این ام

از آن

از آن ضلالت است و دیگر ضلالت از بر و صحت و باطل باقی
 که از او پس یک پندار و پندار و ضلالت چند هم
 بیافد و هر چه خواهد غلط و نامربوط بهم بیافد
 بعد از آن هر کس بحث کند که این ضلالت است بگویند
 عربی است و قسم است این هم و در مقام رت
 بر آن میگویند و اگر این تبه و تبه و معجزه او
 پس معجزه بیه بطور است و قوم نفهمند که این معجزه
 نه اینکه لغت بگونی معجزات و به اعجاز آن را
 معجز کسر نفهمند بیکه چنان نفهمند و فتنه و فتنه
 و بهتر بگویند و قوم و بیه و غلط و نامربوط
 نشد و بهتر و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 عتبت و صفی و علما و تلافی و فتنه و فتنه
 گفته اند که این افح از آن اول آنکه لغت معجز
 باین معجزات و شایسته و باین معجزات
 تو که و خاتم النبیین که قرآن آورده و عربی
 و هر که بعد از این اند عاقلانه از آوردن
 مثل او و اگر یک و به فتنه و فتنه از قرآن و با
 بیه و امر بفر را باطل میگرد و فتنه و فتنه
 او نه بیه و عاقلانه و فتنه و فتنه

الحی ل تو اگر بعد از آن که در طریقی آن را
 انکار می نمودی و اگر بعد از آنکه بطور حقیقت
 نامربوطی نفی می نمودی و اگر بعد از آنکه
 بی آنکه در آن نه بودی غیب یا پدید شدن
 قریب یا شکیبایی هر چه می خواهی بگو و بگو
 حقیقت بر عوام هیچ معنی و هیچ بر علماء و عرب
 و عجم که قریب تو بهر لغتی و در هر مری
 و معنی هر تقدیری که بگویم آوازده بهر
 پس چگونه معجزی آوردن با نیکو این معجز
 است کذب و افتراء و ابرار و اهل مری
 علیه السلام است و کلامی است که
 که این کتب و البتة بهر غلطی
 ربط واضح دارد و با کف می نشیند
 علی را در دست کنان الله مردم
 علم زیت که انداخته و ناگفته
 چگونه است این که نامی این شده
 پیش و از روی اوراق را باطل
 از اعظم منتها که بر خلق هر کس
 نقد شده بود که در حقیقتی

در گزار

این کتب و البتة بهر غلطی
 که این کتب و البتة بهر غلطی
 که این کتب و البتة بهر غلطی

در گزار از پنداشته است افعال میداد و
 نه است الا ضاعده است و امر مشبه و فیه او ایست
 بطلان فیه را با رکعت بدست رسولان خود داده و باطل
 فرستاده اول حجت او را به پیشینه بعد دعوی او را
 بشنود تا چه خدا تمام نه امر مشبه کرد و فضل
 لغت حجت اوله بر بطلان ادعای این مرد و فایده
 اوست از علم علامه یعنی کلمات از او شده بود
 او جوابها داده بود و بیکه لغتیه ربطی بود
 و در کلام او در شرط یکدیگر که منقول بود و مشای
 تکلف چند که تا کلمات اینها هم ربط داد و اگر
 عیادت علی را علی در اهل فن پیشینه نفی
 پس بهر نفی و اگر بنا اینست که کتب الله
 از چند بار ربط در جواب سائلان بود
 در هر بحث گفته بود که نمی فهمی این را
 اگر است ضابط علم و جهل نمی ماند با این هر
 بهر فرقه پیش از کی یک علوم ظاهر و مقفیل
 بحث و جوهر میگوید و در این بعضی کلمات متفکر از
 او ظهور کرده در مقام تحقیق تری علی از علما
 غریبه هر کس بحث کند میگوید این مطلب از

در میان

از اسرارست و معلوم است این که هیچ کمال
 آن از اول این طریقی از فهم خداست
 و هوام و کتب عینا و عینی که همان عینا
 در جواب میسندند بر خلق است
 و مقصود و فایده و اگر کسی آوی کند
 و احتمال می رود که غلویم این احتمال
 می رود ولی چه می گویند و اول قرآن
 آمیزه و تواتر عینا و عینی
 بقطعه او و آن که و کتب آن غلط
 بر سیده اند گفته اند و عینی و عینا
 که همه آنها با الاطراف و عینی و عینا
 الا ان بر علم حقیقت شده است جمله
 اینها همه تا مرید کامل حقیقی می بیند
 است و اگر چه مسئله بدی می بیند
 عبارت او بر کلام و قاضی خانی
 و انکه گفته است قرآن را با تمام
 در یک حرف لغز و نزل و فهم می آید
 و چنانچه یاد شده که از او آمده که در این
 رساله بهر حال عینا و عینی

فکر می آید

حجت عم رتبه از خود او غلط می رسد و است
 نه غلط است و است که از غلط است حکیم
 با عدم ارتباط کمال است آخر کتب دیگر اند
 شیخ و سید است او کتب غلط است از
 و مع ذلک مواضع غلط معلوم و مطلب است
 و ن می آید نهایت جهل نظری صفی افکار است
 تا در است و انچه هزار صحت از این دیده
 است از غلطی روز دیده شود معلوم می شود که از
 ما چنین است و این چنین نیست فضل از عینا
 اول به بر بطلان امر این مردان که خداوند عالم
 جل ش نه بنظران بدی خلق فرستاده است بهر
 آسمانی نازل که و او صحت بهر نشان فرستاده
 و شریعتا بدی آنها فرستاده است تا آنکه در آخر
 الزمان ختم کرد و رسالت به نجات آید
 صحت را با کمال هرین سلام الله علیه بعین
 شریعت را با سلام و کمال بهر آسمانی را بقرآن
 و طریق و می منقطع شده بعد از پیغمبر ص
 که دلالت میکند بر این آیات قرآن و
 اخبار را اهل بیت سلام الله علیه بعین و

و حال آنکه وی بخواهد از کسی که بگوید
 نازل میکنم مثل آنچه حضرت و این آیه در
 بحمد الله این پایه است که تبت علی بعد و بیع
 بعید و بیع علیم نوشته بعید و گفته بعید منجم
 مثل محمد میگوید او ای و حسن این طرأیه
 در شان او نازل شد بقل او فرخنده و عثمان
 بنکته است او و بکنند او هزار دفعه اعظم
 از بحمد الله این پایه است که تبت علی بعد و بیع
 محمد میگوید الخ و این پایه است که تبت علی بعد و بیع
 ریدیم و میگوید و محمد آیه بیع محمد و بیع
 شد و نازل شد و کفراف نوشته و از آن
 بحمد بیع محمد و نازل شد و فرستاد و آن
 قدر نازل بود در آیه که نهایت ندارد
 و موهومات است بر دارم و بشیر از روم
 و در رکاب بن جبرئیل است و قد غنم
 و موهومات در آن نام محمد میگویند و فر
 حرفها چند به بیت نازل کرد و از این
 بعد این را که ام محمد نوشته شد بعد از
 آیه عبادتها آیه و کفراف و قد غنم
 نام محمد و کفراف و کفراف و کفراف
 چنانکه در کتب البیاض ذکر تبت علی

لکن این نیز

تبت و احاط کلیه تبت در بی بی و انبیا عالم به صبر
 نبوده مثل آنکه موسی عالم با بنی خضر است نبوده
 و حضرت آدم عالم با بنی که ان حرف اواز و لوله
 شیطان است نبوده و حضرت سیمان عالم بکفر
 مهر مهر نبوده و حضرت او در عالم بیع مورچه نبوده
 و عالم بان و ملک بصورت همان آن تبت
 از نبوده و مکنز استیسیان شاهد بکفر
 اشی نبوده و چگونه این موهومات اهل
 بیت به بنده و موهومات در مقام ایشان آمده
 و فضل ایشان به بنده است داده و انبیا
 میگویند و نبیه آیه شکر و غای لام است
 مقصود است لام بر بی نبیه نبوده بصورت
 میکنند و شیعه که صورت است با می گویند
 ولی از بعد لام ع صدقه صورت و کفر است
 و بآن صورت جلوه که است بر بی آن آیه
 و از آن صورت با فرزند در نبیه نبوده
 عالم بکل انبیا بقا لا انیک کفیم در میان علم خدا
 را داشت مقصود دفع علم که در بزرگوار است
 بدلیل آن که اگر علم محمد بر علم ع و علم علی

علم خداست و علم محمد و علم علی و علم
 دارد با سستی اعم از هر چه بشود خوان و نخوان
 هر که علم یکدیگر در درونشان است
 آن در بزرگواریست در رتبه و شرف است
 این علم است و او علم هر دو است
 این که بود لغو بالله و حال بشر است
 تا بر این علم نبود پس علم است نوع
 و نوع علم است و علم محمد علم است و علم
 و علمان علم است و تفصیل است و علم
 علم حقیقی است و علم است و علم
 بحقیقت است و علم است و علم است
 یعنی علم اجمالی و نوع علم است و علم
 و نوع علم صورت را در علم است و علم
 میدانند و فارسی نام میگویند و علم است
 لغوی میدانند و علم است و علم است
 و علم است و علم است و علم است
 فارسی نام میگویند و علم است و علم
 بجهان لغت فارسی نام میگویند و علم است
 عربی و علم است و علم است و علم است
 پس علم است و علم است و علم است
 میدانند و علم است و علم است و علم است

میدانند علم

میدانند علم اجمالی است و باطن و حقیقت و علم است
 میدانند علم تفصیلی است و صورت و تکلیف و علم
 علم محمد و علم علی و علم است و علم است
 ادعای خام این باطن است و علم است
 خدمت و تا راجع فضل است و علم است
 و مقام این را مقام خود که است و علم است
 کلام این در هر چه است و علم است
 و او خود گفته است و علم است و علم است
 بعین الله و تفسیر و علم است و علم است
 حال و این که علم است و علم است و علم است
 سوره باز گفته است و علم است و علم است
 و تورات و تفسیر و علم است و علم است
 انصاف و علم است و علم است و علم است
 مرد خود و قیاس و علم است و علم است
 سلمان و ابو در این و علم است و علم است
 و علم است و علم است و علم است
 لام علیهم السلام است و علم است و علم است
 و علم است و علم است و علم است
 او خود است و علم است و علم است
 میگویند و علم است و علم است و علم است
 که بزرگ و علم است و علم است و علم است
 مثل او تا آخر و علم است و علم است

غلط گفته است در عربی و بطور عامه
 این طریقه در دوزخ کو عبادت کرده اند
 نه و بطلان این حرفه گویند و ایند
 ضاعت و این هم ادعا نیست را بحت است
 محل عفو را نازل منزله قرآن که
 عفو در سوره اذکر است مگر در کلام
 و توبه به اقامه برکت در کلام و در
 و حرف از آن کلمه به داشته باشد
 و دانستن و ادراک است و استغفار
 ظلمت کویم تا شد در باب
 و تا توقف که بودیم در کلمات آفرین
 این بجزافت اینهمه و در باب
 و در باب اینهمه مگر که اینهمه
 و اینهمه مگر که اینهمه
 اینهمه خداوند که اینهمه
 توقف که نه است که اینهمه
 که است و اینهمه که اینهمه
 و فرموده است که اینهمه
 او را بگوید که اینهمه
 او از فاش شدن اینهمه

عفی عنهم

ادعای صمیم به عفو که عجب از این نیست
 چندان ولی عجب از آن طلب است و از عفو
 هم چنین عفو و کافری میباشند و عفو
 شوش کنند و می خواهند فرج کنند و
 خدای متعالین را برینند لغو با الله متعالی
 و فی الرطل و به استعین و در سوره ان
 را یکمان عفو ذکر است است میگوید
 ای اهل عرش کجای حق قسم
 ذکر امر تازه از پیش خدا آورده است
 و به امت نقطه است بر کرب و خشت
 متها و می گوید که در کتب غیر از خدا
 به این باب بجهت این در این باب
 است و من خدای بلندستم و باز
 در امروز استمانها در دست است
 نظور به اول خلق که می گویند که اینهمه
 و در هم الوام نوشته است ملک زمین مال ذکر است
 و باز مگر که اینهمه بگویند عفو است از باب
 به و می گویند که اینهمه که اینهمه
 نازل گویم به بر اینهمه که اینهمه

تا لا نجد در این کلمات تیر بر کنده ایست
 من کز چه کوزه زده است و دل عواصند
 و مردم کول بز کی فرو بخورند و کز کز
 بخت می توانند بزنند اقلند بر آن
 مرد بطان کوبیده در عرب شتر و قاطر
 بفرستد این حرف غلط است و در حدیث
 است و چگونه بدزد و بجان آید
 بودند و خدا در راه این راه بفرستد
 و الهان کی در دست او چیده و غرق
 زمین یکسره است و بر آید و بگوید
 شود و کجا ملک زمین هم در دست او
 و در غلبان و در کوه و در دریا
 کوه عاقل و در دریا و در کوه
 و فانی و کوه به نین و بوی و در دست
 سخته و به آرد حکم باب به از آن
 خرافات و گفته است و این را در حدیث
 و بر همه عالمها تیر و بر کوزه و در حدیث
 مقام است که در حدیث و در حدیث
 مرفوعه و به مبارک است که در حدیث
 به نین و خوف بر آن عالم و این

بعینه و بدین مقام و نسبت بخود داده است نه اینکه
 لغو عالمها هم بفرستد و این معادها که در حدیث
 بر بفرمان خداست و تیر و بر کوزه و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 بقول خود گفته است و بگو خدا و کز کز
 یکم جمع کند و بفرستد است ای اهل انهار
 بفرستد و در حدیث و در حدیث
 است که در حدیث و در حدیث
 کند از حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث
 گفته است و در حدیث و در حدیث
 از آن و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث
 نظر کار و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث
 قدر نام و در حدیث و در حدیث
 نمی گویند و در حدیث و در حدیث
 بخواند و در حدیث و در حدیث
 ایم و در حدیث و در حدیث

و نه علمی دارند و باین موافق است که اواده
باب الله مردانند بهر حاله که در است
قابل و در سوره کاش این تقدیر است که
منزله کند و این ننگ در بر این سوره
مردم بگویند و بعضی از این سوره
انست ب رفته اند و ما به پیش
کنند خلد در عبادت نظر که به
را بر هر طریقی که میسر شود
کنند مردم بر هر طریقی که
حضرت ابرهه بنی حنی که در آن
نیت به رانده اند و بعضی
و چند نفر که خاتم پیغمبر آن
و وحیست و آفریده و قرآن است
نشدند و در نزد خود و این
جبهه بودی جبهه به ادعا می کنند
اجای و فرزند است این که در
چند راه که در است و بعضی
جمع کرده و اصل آنها برین
و زیارت او زیارت ملائکه
او باشت که از هر یک از این

مکتوب

و نه علمی

از آنچه باریه از آن کلام بهر سوره بطلان این سوره
سوره از آن است بهر سوره که بحال انکی نیست فصل
از جمله ادله و آنچه بر بطلان امر این سوره خواندن است
مردم به سوره چهار و اجای کل شیخی شود که بهر
باید در رکاب معلوم کند و نیت است و معلوم در
لایم ظلمه خود عقب کشد و ادعای نیت خافه در
غیبت لایم ۳ خلد و طریقه و سیرت پیغمبر و ابیه
در آن راه است ۳ وقت شده است و نیت
در آن غیبت خواهد آمد و ما سوره چهار خواهد شد
خالد به اجای سوره است و چهار سوره خواندن مردم
در آن غیبت امام نیت و اخبار و احادیث
مؤثره از آن سوره و در سوره است و در کتاب
الباطل آنها که در کلام تفصیل است و این خواندن
مردم به چهار با وجود آنکه اجای سوره است و اجای
و اردند است و چهار با غیر لایم نیت و فسق است
از این سوره و معلوم شود که این سوره است و سوره
و الا در آن غیبت چهار یعنی به ادعای نیت شده
یعنی هم آیه در آن راه است علیه السلام
نشد است و در آن غیبت نیت خاصه خواهد شد
آمد به چهار خوانند خلد بهر سوره مردم روایت کرد

و قد ظنور لکم ۳ و از دین خواهند بود
 و بتو حق خواهند خواند و در دین
 و ثقت نظر قبل از ظهور حق آمدند
 بفرستند خلد و در نیت از آن باشد
 خلد و این حق می باشد و بعد از آن
 و اگر بگویند که این بر من است
 و خداوند داد و ستد را از او هر کس
 این معجزه است و گفته اند که این است
 فی سبیل الله اگر آن در دین از برای
 لشکر حق علیه باشد و نه از برای
 و حق را بهار نرسد و اگر چه این است
 خاص است و این را لایم می خوانند و لا
 و نایب حق نفی خاص می خوانند و لا
 لایم و خلدن محو به بر فدا کردن
 فدا کردن شکر می کردم و هر کس
 شد و شهادت عدل می خواهد و حق
 است و خدا و اگر آن معفو است و لا
 می بخواند و سوره یس قطع نمک
 نشاید قراین عدیه با آن
 ادعای او و اگر آن هم

قرین عدیه بآن بنده و تفران ادعای او و لا
 و عدل حق بآن بنده و لا عدل قطع حاصل
 شود این شخص از جانب فدا کردن محو به بر فدا کردن
 است و اگر این باشد خازن حق در کار است
 شد آن عمل از غلام و حجه نرسد و با آن خازن
 عدل است و لا تقدیر کنیم لا طریق فدا کردن بر این
 معجزه است و در زمان غیب ممکن نیست بجهت
 آنکه هر کس بخت لایم عدیه السلام می رسد و اما قرین
 از خلدن کوی قرین با این شخص است می گویم و این شخص
 مدد قرآن است و معجزه بر کل خلق است پس بقرین
 با او بنده و کل خلق بفهمند و این محو به بر فدا کردن
 همان و فقر است فقر فدا کردن عای به صاحب از روی طلب
 یار است و از روی اینکه بیک کسی باشد و منکر است
 اجابت که ام الله و هر کس خواهد یا اینکه بایست
 خاص او می رسد و بعد از او منتهی به فعل می رسد
 پس قرینه است و این معجزه است و این محو به بر فدا کردن
 اگر بطور ادعای فدا کردن محو به بر فدا کردن است
 فی سبیل الله و اگر قرینه نایب یون او و در دنیا
 او بنده و گفت من در روز عاقل و لا شکر
 خف می دارم و از مردم سید الشهدا جعفر است
 ۳۳ بر دین سراج و جبار می کشد و این

مرد

راه مکه را کرده بود دعا و کلماتی را که
 شریف و در نور و خواجه فرج که با خود
 می آید و مردم به بقران طیبیه این راه مکه
 داشته و با بنی انت و احد عراق می
 که در و از راه بندر بوشهر آمدیم و بوشهر
 طیبیه و الحی و کتبه و انکار و اینها
 گفته ام و قرانی منسوب به حضرت
 گفته است و گفته خطبه است و
 من و بیست نفر دیار وادی من و آورده
 و الحی و حضرت و در و بوشهر و مردم
 رکاب او همای کنه اینک الحی و میکنم
 آنچه در حیات و فی قتل و ان و در
 لای تا امر او و فقه که در و داشته و
 بنسب رساله مفصل عجمی و غنی مطلق
 بزبان عربی نوشته ام با او این و از
 حق الباطل میدم و آن یکه شخصی
 عیدیه شده است و در این و این کتاب
 را ام بطور اختصار بنویسیده و
 هر کسی عربی بخواند فارسی و بهمه
 چون مفرد است و نیست و من
 هم به است و الحی و این

تحت

نق

باین مختصر گفتند و اگر کسی از برادران مؤمن
 این چهار بنویسد و در سه اوقات این
 یا شریک و بنویسد و منفعت میدهد و بار
 و با این کلمات هر روز و او را و اما بجزه و خارق
 عادت می از خارق عادت او قرار داده اند و هر
 مله است حکونه این طریقه میگوید و مطالب
 فی سحان الله نامر بوط و نشستن غیر مله خارق عاده
 کدام قوم است و چه خدای عادت است و کسی که
 عرب و غلط و نامر بوط بنویسد و با قرآن را
 و در پیش کشد و از هر روز و آیه کلانی
 و طاعت کند و مع ذلک غلط هم باشد و نامر بوط
 باشد و مع ذلک کفر باشد و نیست و نیست
 اینها و هر کس این هم باشد نفوذ الله باین خارق عاده
 این حجه خدا میخواند و آله این شخص کرم و در
 خوانده است مدتی در کرد به است و از عادت
 قدری بزبان عربی یاد گرفته است و الحی و در
 هم عربی یاد گرفته اند بطوریکه رفته خواندند و الحی
 و مع سحرانند و عبادت و سحرانند و منفعت و لا
 قرآن و قدر و سحرانند چنان و خوف و ایم و
 و به ایم و دیگر عوام بقدر زحمات و تحلیف
 و صدق ام ایستاده و در کرم و است و از و بند است و به

عشر

五

در دور آتش نوشته شده بود که در
 نزد خلق انبیا و اولاد و کتب نبوی تا
 آخر احوال و بختی خداوند تعالی
 و این ادعای خدای عز و جل است
 اینست چنین ادعای بزرگوار که بنی
 احق بر حق و حق را افشا کرد و در
 افراسوئیه در میان او نشان علم
 پس و آخر اینست که بگوید
 و سمان افضل لغیر الله
 در زمین و سمان در دوزخ و ان الله
 است و بالاتر از او از بلند است بلکه او
 در مقام برتر است و اینست که
 بعد از آنکه گفت است و منی از خداستم
 و ادعا گویم که خدا در بر حضرت محمد
 گرفته است و این مقام لایق نیست
 چه جای بابا و انبیاء و غیره از
 خانه و اهل بیت او الله علیه و آله
 جعفرین و دیگر اهل بیت که در این

و مراد

و مراد از مراد میان باب و خدا احدی از انبیا
 به این اینست که خدا در با حق و در حق
 و گفت در خانه میان خدا و بنیان خدا افشا
 چگونه مقام بنیان را نسبت بخود داده است و
 مطالب و ادعای بزرگوار است و منی از خداستم
 و بعد اهل آسمان و زمین تو به بگوید و مردم
 باب گویند که اینست که بگوید که لا یحیی
 بزرگ زدن است بزرگ است
 نیمه بر بزرگان نتوانند بگویند که اینست
 بزرگ که لا اله الا الله که طرف کمالی ندارد
 نیست بلکه دارای آیین سرور دارد و در میان
 نور جلاله مراد میگوید که بگوید و مراد
 پس از آنکه آن که بعد از بابا حق بود و اینست
 باشند تا آخر عمر و اینست که بعضی است لا یحیی
 لا ادعای حق است لا اله الا الله و الله اعلم
 جرات هم چنین ادعای کردند و اینست که
 لا اله الا الله خلق خدا را میگویند که در میان
 آنکه بر سر وی شده است بر کسی و بی خود
 من غضب الله الله و الله و الله و الله و الله

بعد مافی ملک منتهی است ذکر فرا
 و زاده از این موجب بدل است اگر کسی
 یکم فیس است و اگر کسی مر از عیان
 قدر اعم غیرت نکرد فصل در خلد قور
 اسلم و لیق و خلد فیرت و غیره
 و این محو مرتب شده است بعد از اول
 اثبات و می جدید بعد از این نظر آخر
 نشان صاعقه علیه و الله و فتح آن
 بعد از قرآن و خاتم کتاب بعد از کون
 چهار مرتبه شمع بر صورت در زان
 غلبت چهارم محو که است با تکیه
 بنویسند و واجب که کون در
 که بخشم است این ادب مخصوص
 غیر از قرآن و الله اعلم
 قور دان اول است و الله اعلم
 و الله اعلم الله و الله اعلم
 خاف او این طرز را در مشق واجب
 کون اول است و همه کون را
 و هر که این کون متعین در حق است

الحمد لله

اول است و الله اعلم الله و الله اعلم
 فرجه و راهی بدو رخ نهاده است و هم لغت است
 بکن بر کوار داده و مکتب اخبر چند وقت
 ذکر آنها ندارم و در رساله اذنان الباطل
 بعد از کفایت آنها باید که ام و لکن در این
 ایام مذکور شده و بکن آنها را این چند کلمه
 است و از او جدا در زود است و آخر این کلمه
 و خلد است طه بلی و خلد بلی و خلد بلی
 طه بلی و خلد بلی و خلد بلی و خلد بلی
 رتبی که یکبار در است که او را از این ایام
 بر از رخت است و هر که این کون را
 خلد و مقلد و اضلال محو لاکه و کافره
 بقیه بر ستم و مقرب بر خدا و رسول است
 و آخره مدح این امور است و الله اعلم
 بنقل آیه قرآن و هر کس این کون را
 خلد و مقلد و مقرب بر خدا و رسول است
 صیتی و ظاهر شده است و در مشق کون
 و کون باده ظاهر شده است و الله اعلم
 است و از خای باطل و امر دیگر از کسی دیگر
 نشسته است پس این دعوت باطل است و هر که

دعوت مستحق الخ لفتح به سوا طرا
 این سخن از او بطوریکه بدینیت و بر
 است بدان حق از باطل الامام و مزاج
 الهما فصل در مجلی از او و کتب بطور
 عوام فهم و تفهیم اند در حق الباطل
 و در له بحقیقه و غیر آنکه از بنی بطور
 احق و از ذکر میخیزد از ذکر کثرت
 اند بدانکه خداوند عالم آفرید از
 میوه و جوهر او است که از او را و ملک
 چندی قرار دارد و در شریف الکبر
 است و نور و قرآن از منقش و مقتر
 مشق و صلب بر پایه نوین
 نهایت بعد از آن و هر چه بکسرت
 نور از آن است و هر چه بر منقش
 طبعی تا تر منقش و از منقش نور
 تر نیست است نور به طبعی نیست
 هر چه از یک ذره است و هر
 از منقش در آن نور بر منقش ذره
 و هر چه بر منقش نور و هر چه

نعلت برود و فلش زیاده مرشد و در مابین
 و نور و لغت موی آفتاب و تفهیم اند در کتب
 کبر مستبر و العوام و در عقاید فارسی
 بعضی از میرکان نقشه شده است و نوشته
 پس این که نور مشیت الهی است از اول صدور
 تا آخر بروزش صلب بر پایه است اول صدور
 و نزدیک تر به شیت الهی است از هر چه
 مقام فزاد است و هر چه بر منقش از مشیت
 الهی است مقام جسم است و در این مابین
 صلب بر پایه است بعد از مقام فزاد
 مقام عقل است بعد از مقام نفس است و هر
 دیگر و فکر و شیت نظر بر است و در این
 مقام نیست و خداوند عالم در مقام جسم
 مشیت و هر چه از آن داده است که به آن
 ادوات که اجسام کنند مثل اجسام داده است
 و به چشم ادراک زکات و تفهیم و هر چه
 داده است به بنی که ادوات خداوند منقش
 و به من داده است و با ادوات بود منقش
 و به من داده است و به بنان ادوات طبعی
 منقش و لامت عطر منقش و به بن

امع فطح

جسم است بقالم اجسام و جز
از این عالم عقل او جز است و اول
بنوع است فو و اول ان جز است
از عالم عقول نفس او هم جز است نفس
و جسم او جز است از عالم احوال
جسم است از عالم افلاک
و روحی است از این است و اول
فراخ ط است و اول جز است
نفسی است پس هر کس در این است
او هم در عالم ط است و اول
عالم کلیت در عالم است جز
این را بطور افکار و اول جز
متعدرات جز است و اول
اول نظر ندارد و اول
پس جز است و اول
اینست صلوات الله علیه
کسی که نیست و اول
و اول ط است و اول
و اول نفس او هم جز است
اجمع عقربند نیر او و اول

امع فطح

و جز است اهل بیت طهرین اول عالم از عقل
روح نفس جسم از خلق شده اند و اول
و یک نفس و یک جسم و اول
جمع جز بند نیت و اول
پس جز است و اول
پس جز است و اول
هم جز است و اول
جز است و اول
در جز است و اول
مکلف است و اول
جز است و اول
و جز است و اول
نیت است و اول
متعدرات پس جز است و اول
و جز است و اول
هر یک جز است و اول
در جز است و اول
در جز است و اول
و جز است و اول
و جز است و اول

卷五

مثل الشرح دانت چهره صند
 و سره دانت چهره سیاه و مد
 مد دانت چهره سیاه و مد
 بومزه تا لکه عالی
 به و هکذا و اینها کیمت اینها
 کلی و محیط بر کل و مد بر دانت
 و هم حن بعد از این است
 و این در نهایت افتد
 می باشد پس بچند کیمت
 و محیط باشد بر کل و مد
 می باشد ظاهر او بطن در اند
 چهره و سر دانت چهره در مد
 بون مد و سر نیستند کیمت
 است و یک کیمت و یک طایفه لطیف
 تر و نودانتر است و بیا طایفه
 کثیف تر و ظاهرا تر است
 ظاهر و طایفه علوم و مد
 مختلف بود و نفع مقه برنج
 قسم است اول مقدم است
 صاحب مد و سر دانت و غیر

جسم

کاف

امروز

و این مقام صاحب علم شریعت و طریقت و حقیقت
 ظاهر است بحسب مطالبه این علم هم در از این علم از
 کماله و فهمیده اندک عرفانه خود و بی غرضیه خود
 از افلاک این عالم خلقت شده است و تفصیل
 آنها در این رساله که گنجینه در درت برکت بسیار
 تفصیل داده ایم و اینطایفه فرزندترین بر طایفه
 من شده و معلومات ایشان کمتر و محجوب است
 ایشان نیز است از هم کس و ایم مقام بخیر فرمایند
 و این باطن حقایق در عالم نفوس است و
 و مدارک نفسیه ایشان کنده است و مطالبه
 شده اند و بی آنکه در کثرت نفس پنهان هستند و بسیار
 از معلومات نفس پنهان برای آن مخلوق است و بسیار
 محجوب ولی نوعی هم در دست دارند و اگر بخواهند
 تا اینجا محجوب است آنها درک خواهند که و بسیار
 آنها و محقق بیدار شدند و بسیار و محقق
 نیستند و مع ذلک از اهل نفوسند و کلام این
 روح دارد و مؤثر است و بر بعضی بر خورده
 و عزیمت یافته اند نه محققان و این است
 و نه محقق الزامات فطریه است بلکه معنویت

دارند و یکم نفی جزا نهاده
و احوال خود بر ذریعۀ نفی
جزا است و انما از اهل تحقیق
نفوس بر خورده اند و در کمال
مستند و محتاج به بیداری نیست
از این که محض است نه بدست
کنند بکمال هر چه نفی
ادب و کمال بر آن و این
در حجاب نفقات جزا نفی
در جزئیات مرتکبان است
الاء الله که در نزد اهل
و این صاحبان عقاید
تر نفوس و تلبیت نفی و کمال
از این که جزا عقیدت
صاحبان حقیقت نفوس
بزرگ است از آن که این
چهار نفوس مرتبه سوار
و سلام الله علیه من از این
بر ندارند و بعضی از اهل
هم مرتبه نه اند و برین
و لکن اگر جزا نه

و بداند که نفی جزا نهاده
در اند و مقام طایفه اول مقام
و این مقام اول است و مقام
نکست شمس است و در مقام
طایفه مقام ن مقام کمال
نفوس و نفوس غلبه نسبت
ان که کمال در مقام
علیه السلام و لا ترند و کمال
و این نفوس جمیع نفوس
حاضر دارند و بر جمیع
و در جمیع علم و کمال
و صاحبان نفقات
و نفی و شهدا علوم در نزد
و صاحبان علم اولین و آخرین
و مع علم باشد و کمال از آن
و در این که در نفوس
است نه حالات و نفی
اصحاب عقل مرتبه و مقام
و این در در کمال
و معاینه قدم رده اند
کمال مرتبه و حقایق
مکتوف است و حقایق

ان دوست باطن نبوت است
 و نسبت نقی و جبری بر این است
 راست بظن اولایت و نسبت اصل
 نسبت باطن نبی و الهی است از دیگران
 قدر تقسیم این مقامات است
 فصل در نظر از صفات نبی و
 رت که کجایش تفصیل دارد
 در رت این است که نسبت به
 فضل تو آب بحر کانی بنیق است
 انکس و صفی بسیار و تفصیل
 کتاب از انان الباطل دارد این
 مختصر است را به نروان عجم
 ام چه بهره از معرفت الله است بعد
 از انکه انان منوع خود را شرح دهد
 در حقیقت اگر نفوس منوع ظهور
 یکدیگر است از اخلاط و دیگر
 نمیه نمیه منوع خود را تیر به بعد
 مادیات طریق نبی است و خداوند
 عالم امور بعد از این مقامات و این
 طلب لامعانه تا شریک در او نداده شود
 و سلطه او تا فرستاده شود و احکام او جاری

نور قدر

و چیزی نفی قدس از شعی الله طاهر نیست
 علیه و لکن حال جهان ارای این است و شعی
 تابع بر است لامی احکام او مانند احکام اهل بیت
 است سلام الله علیه و بان بنیج در مملکت حاکم
 مکنند پس جمیع صفات و اخلاط هر دره از او
 صفات اهل بیت خواهد شد سلام الله علیه و انکه
 سر تا بنای این خواهد شد و موی و صفات و اخلاط
 و احوال این در مملکت مکنند پس در آن حکم مکن
 کیست که حب او است و بعضی او بعضی این است
 است و گفت گفت او این است و فعل او فضل
 این است و در هر راه این است و خط او
 خط این است و دیده او دیدار این است
 و حر و مرفیق خدست او و موی از فقی این است
 و زیارت زیارت او این است و وصله او وصله این
 و قطع از او قطع لوف این است و امکنه اجمعه انکه
 در حب این است و این در مملکت رتبه
 خوب مکن و شعر بسوی سیم خیال تو رفت
 است از حسن تو خور خورده رفت من است
 است پس مکن در این مملکت مثل این است
 است یا مکن در مملکت شده در مملکت او فعل
 است مکن نام او نام است و خواهد شد و فعل
 جمیع کار قلم مقام است و در این روایات
 و در هم احوال نه رخنه بوزنده فعلی است

نه را فرو زنده نعت آفرین ازلی
 خفته غفلت که از زنده داد اندر زنده
 آنچه داشت نه هم او را و کز کز
 از خوف بکنده نشسته بکسرت آن آنا آفریننده
 و لکن این مقام نه خفت و این سرشته نه جاب
 هر خوف از بند او کلد است و مشبه بفر
 نمر حق بکرم و مارین بگل فار
 کوزه بر دوش و کوه نه هر چه
 بر او است دیگر از این نه بکنده
 داند نه هر که طرف کوه نه نشسته کلد
 دار و آینه سرور و دلکته بار بر تر نما
 ایی است نه هر که تر اند و کلد
 صاحب امر و دین است یک کلد
 بخت و دیگر مسدود کلد است بخت هم
 و عمل لا علم پس بهیم بخت هم در دین
 و ایمان و موقوف به عالم عالم بخت هم
 که قمع علم موقوف است بر اول
 هدای علیهم السلام عقل از نبی و له و هو
 عظمه حسنه و عاقل افاق و انقیط
 و ضرورت امداد اقیاع این انظار

نایه

احمد فطح

نایه و ابیات نایه و مالک نقطه علم شده به بطوریه هر چه
 و از نه از نه و علوم هم از ان نقطه است خطی
 و متخلل هم از راز و معلوم و مقامات و صفات اهل
 انه علیهم به بتسلطه رفیق نبیا و صاحب تا وید
 تا وید و طبع و جان جان کتب و سبب نه و انهم
 از ظاهر کتاب و سنت اشیا طاکنه و لا عمل
 تا به ترتیب به در جمع افکار و ممداد هم
 سنن به و حجت از مکررات هم مکن و لا کفر
 بر و این واجب است از نه تا در بطریق ادب
 هر که به مشرک کرده صاحب این نه تا به
 بطوریکه است با بن به پس به آن اول
 بختی موقوف است و طاعت اول از نه و لا
 از دوت سر او و برای از اعدای او
 و لا تقب پس بعد است این نه تا که مذکور شد
 از نعم و عمل و عله و بران تقریفات و لا
 و در حقیقت معرفت این به با بتعریف
 این است از یهود وانی نه تا نه تا
 این است مگر الله عفو عالی فو و نه تا نه تا
 نه تا نه تا این فو و نه تا نه تا نه تا

در کاهت بسته بود این نذر از هم باشد صاحب امر محل
فرجه خود بر زمین میخورد و بنابر نظر و جور و انهم میخورد
بسبب معلوم شد در کاه بجای و نقب امر خود ابراز دهد
و حجت بر امر خود ابراز کند و آنگاه حجت نازند ابراز
احد عذر را نازد و تکلیف است بگویند اگر خود ابراز
کنند و این نازم میکنند چه عذر ابراز دارد
و اگر بقیه شرک است این نازم عذر
عذر نازد بنابر این نازم خواهد شد و اگر
این نازم ابراز دهد در کاه عذر که نجات خواهد
و اگر اطمینان نکند خوش و ملاک معنی جواب ابراز
بزرگواران افکار ملل و عوام نهانند بلکه اگر
اگر ابراز نکرده معنی این نازم معنی که و غیر
این نازم خواهد شد که معنی نکرده بگویند اگر
نکرده بود و هر کس نجات میابد باید نشیند و حق حجت
سید است جویند و دان آن اقراره معنی آن است
و هر کس نجات خواهد عذر ابراز از هم
بنیاد است بر کسی و هر آنکه معنی نازم
خواهند دانست و این نازم معنی نکرده خواهد
ستند و حال آنکه انام ادب است حضرت امر

در کاهت بسته بود این نذر از هم باشد صاحب امر محل
فرجه خود بر زمین میخورد و بنابر نظر و جور و انهم میخورد
بسبب معلوم شد در کاه بجای و نقب امر خود ابراز دهد
و حجت بر امر خود ابراز کند و آنگاه حجت نازند ابراز
احد عذر را نازد و تکلیف است بگویند اگر خود ابراز
کنند و این نازم میکنند چه عذر ابراز دارد
و اگر بقیه شرک است این نازم عذر
عذر نازد بنابر این نازم خواهد شد و اگر
این نازم ابراز دهد در کاه عذر که نجات خواهد
و اگر اطمینان نکند خوش و ملاک معنی جواب ابراز
بزرگواران افکار ملل و عوام نهانند بلکه اگر
اگر ابراز نکرده معنی این نازم معنی که و غیر
این نازم خواهد شد که معنی نکرده بگویند اگر
نکرده بود و هر کس نجات میابد باید نشیند و حق حجت
سید است جویند و دان آن اقراره معنی آن است
و هر کس نجات خواهد عذر ابراز از هم
بنیاد است بر کسی و هر آنکه معنی نازم
خواهند دانست و این نازم معنی نکرده خواهد
ستند و حال آنکه انام ادب است حضرت امر

و حیت لام حنی و لام حنین علیهما السلام
حضرت سمان بجهت امر حضرت کوی
این بود که بگویند خوانند سمان را
قول عظیم در آن امر عرض کرده ام
فرمود عمل در سینه من است و اگر بگوید
شد چنانکه برسان در راه عیون
و هم حنین علیه السلام فرمودند
و توار او را و هم کس نه است
ملک سب و نه علی سب و نه
نیکو عرفی که در سینه من است
و بگویند س و فرمود ام تقی
فقد است بگویند و کسی متوجه
اگر نقشه هم در صدر و دفع این
منع کند کار بانی عرفی شد مراکز
بکنند کار بقتل آن خود اید این
نیت بود صلاح و حکمت و با ابراز
خود نموده بودند و این را
چهار حضرت امیر علم است و عفت
شیع و در هر صفت

فرمودند

لی

و اگر بر خلاف طریق و حکمت این است
این نیت بر طریق این و بعضی
گفته اند که حنین علیه السلام
بگویند بر سینه که او نقل است
این نیت بود و هر روز نیت چنین
مخوانند باری مخوانند که سر خداوند
نه و الله به این است او را از این است
رو بوی نیستند و احواء و اعزالی
و اضع است به حال اینها
و معجزاتی نه اند و بعد از آنکه
و هم و عمل پس برانند اما
اگر اهل سیرانی نیستند اندر
امروز هم هستند نیت این چهر اطوار و طرزان
نیت که این روز که هر چند
و امروز هم هر صبح و تقدیر میکنند و خالقی
و تیز مردم عرض اگر تصدیق عمل میکنند
کرامت و معجزات همین اشفا خوانند
آفتابان نیت اند در انتظار بپند و نام
در انتظار رحمت و الله یقول الحق و هو الله
الحق بیدار الحق الحق ان یبع من لا یس
الا ان یس فاکم کف مکنون فصل در ظرف

نیت

فرق مابین و سحر سحر و جادو و جادو
مستخرج و لی بعضی از غایب لازم از هر دو
و قطع می کنیم به اینست که هر دو
ماهی و کرم و غیره از این است که این
فصل اقدام نمود و لی بجهت قلمی این
در جناب حرکت نیست در این
سوی به ان ابتدا نموده و بعد از آن
اگر مدتی قطع قرار داد و در
خی تو اندر فروزنی گفته و باین
دوین هر یک بر سر غول و حیات
و جوهر کل بر این که می توانی
این بر پایه و باقی باشد و
و قطع می کنیم به اینست که هر دو
لفطی و نسبی و منفی و مثبت
و اسیب هم مختلف و منفی و مثبت
مختلف منفی و مختلف مثبت و
مختلف و طبعیت به اینست که
در هر یک از این که می توانی
در حرکت مختلف حکم و سلطان
فته و فته و در مابین این
و انصاف گفته و جی در قطع و جی

اصول

پس شیوه لام لام است و باین بر این عرفی است
باینرا از انکه اظهار معلوم است که این
در کون در زمان نیست حرام است باین
در زمان نیست حرام است باین
حکیم به اینست و در هر ادائی
اد و در هر وقت و در هر وقت
او در هر وقت و در هر وقت
حکیم نیست بلکه باید است و اگر
و بیست مدتی داشت و اینست که
از کجاست و نقابت نیست و هنوز
اجل خود رسیده است و هنوز
خود رسیده و وضع حکم و وضع
است و وضع این وضع عرف و وضع
عرف و عرف عالم و این کار
در هر یک از این که می توانی
اد و اسیب نیست و اسیب
کله و لویه اینست که انرا
بلکه هر گاه یکی نیست باین
مقرر است باین می تواند
و او را می رانند و انواع
ولی از اینان این اصل است که

ای فطری
از تیرین و در هر یک از اینها
خداوند و انیکه است حکم عدلی است
و معصوم و خطا در او نیست و در ملک
لازمه عملگراست هر چه در شده و در ملک
او بملکوت خطا و نفع و ان عدل است
پیش از این برین بنابر عدل اگر
او حاکم است و بی منم با نیست حاکم
ان عدل است که او در این منم دارم من نیست عدل
عدل است رعیت بنابر و حق عدل است
صف خفق و صف خفق و حق و حق
عدل است حق خفق و حق خفق
و حق نیست حق رعیت
با ان حاکم یا بنابر دیگران بنابر
خفق بدانند این حق و حق
و در او حق حکومت عدل است
لازم است اطاعت او و ان افکار
و سایر خفق و حق و حق
بشر نیست پس لازم شده حاکم افکار
برزند و خفق عدل است بر بنابر

و لولہ

و از این جهت دوش بلیت با عجز باشد حق فو بطر
و حکم از رعیت ممتاز شوند و چون حکم بعضی
حکمتها صادرند در عالم کرم و عید و علوم غریبه
که بود که یون حکمت از بار حق است
و صاحبانها اظهار امور حقه و شیه بفعل
المر است بود بعضی از حقوق بان علمایان
شده و ان علمایان تعیین گرفته و از باب
یاست و طبع دینان علوم دیگر را بوز امور
غریبه و امور شیه عجز بود ابر فو اذن و تکر
با این ابناء و عجز کار بر کشید و بعضی بجز
میافتد و حق بود از باطل تمیز دارند و دیگر
عذر نمیشوند چرا که هر حق از باطل ممتاز
و هر صورتی که در عینین باشد اولی نظر در بیان
و هر زن و داعی حق بر خیزد و صورت از خود
حقها ظاهر کند در مقابل ان داعی باطل بر خیزد
و صورت نظیر آنها اجرا نمیشوند و عقوبت
در هر دوران هر که او را گوید حق باشد
وان دیگر را گوید حق نیست و هر صورت

از عین حق آمد آورد و بگوید که این حق است
 پس در این حال حایت و امانت و استقامت
 و تقرر او واجب آمده ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲
 کند و نماید او دفع نماید و حق را
 پس دفع الکر کند پس بر این مطلق
 که از رد او تصدیق کند بر این
 بر نبرد و ادعا کند پس حق را بدست
 چنانچه خواهد بود بر خداست
 او نماید پس بر این قرار که او را روا کند
 انکه کند و بخواند این حق را که از حق
 حق شکست نشود و بر این حق است
 هیچ کرد و بگوید از تصدیق الکر کند
 به طریقه هر که تصدیق کند و حق را
 چنانکه در قرآن مرقوم است
 انکه از سبب غرض حق را در هر جا که
 نقد است: الحق ای بسا طریقه مذکور
 انکه از حق حق را بر این مطلق
 پس در هر امر عقل تو و امانت تو
 و باطل او تو نزدی که بماند بران

و تصدیق الکر حق است و حق را که حق است
 حق است و دینی بر خداست البطل او را که حق
 انکه از حق طلب از حق است پس بر حق
 و خداوند در حکمت او همین قدر لازم است
 و امر او را فاسد کند اگر چه از یک جهت باشد
 و اینکه از یک جهت امر او را فاسد کند
 بر حق و انکه حق را از او منع نماید و باطل
 حق را چنان که حق است و در حق و لغت حق
 شئی غیر حق نیست همه چیز حق را که حق است
 پس هرگاه کسی شکیه از حق را که ادعا کند
 جز بر حق نکند و مقایسه با حق حق نکند خداوند
 از حق و انکه حق او را منع نمی نماید چنانکه
 عقده منع از معصیت نیز باید تا هر که خطا
 نوشت و دنیا ببرد و به تصدیق ان را تا انکه باطل
 به ویران و هرگاه کسی آید و ادعا کند و باطل
 دعوت کند در بطلان او همان دعوت او کمال
 پس موقوفه از او علی سرزند و منع او نشود و هرگاه
 بتوجه حق دعوت کند و باطل را بطلان
 کمال او بطلان دعوت کند: بهر توفیق و دور

ملل بقدر اندیشه دعوت نازین او
 امین ملک کافیت و مرتبه
 ظاهر که در اینده ام کن
 و به صفات بدیهه انوار کند
 در بطن او امراد امین کافیت و
 بنو اسیر و بنوت و او صیاد در این
 افرار کند و با انوار محبت او به علی
 خداوند و دعوت یکتا نماید و
 از انبیا و او صیاد سلف محبت و ظهور
 ضرورت معلوم شد با این
 در بطن او و صاحب بحر و
 از او محل هم نشین معجزه مرز
 ابطال او باطل که و منع بر امداد
 نیت و هرگاه هم این چهار اهل دعوت
 دعوت کند و با ادعا بنوت کند
 و دعوت کند بعد از این عمر کند
 او امین ادعا و مکتوب بعد از او بفرستد
 چه در خدا بطل ابطال او که هرگاه
 بنوت کند و نه دعوت بکند ادعای
 بلیت و نقابت و بی نیت کند حال

الامر

الحمد لله

الرکون و ریات منسوبه الیه
 در بطن او امین محمد حقیقت انوار بقدر
 سابق معلوم شد است اعدل او عدل است و روز
 و هم او محمد است یاقوت و نوره او با صفت یاقوت
 و قول او کلام حق است کلمه بفرست منسوبه
 مصدق کل فروزات هم است حدیث و نظر که
 لا یجوز ان یقال ان یجوز ان یقال
 بنوت محمد و جند نوره و الرکون است با به
 با کمال است با امر الرکون است کافیت عین
 در بطن او محمد و جند نوره و جند نوره
 هم است با به و نوره حق است با عدل الرکون
 با امین ملک کافیت محمد و نوره و الرکون
 هم است با به و نوره طلب المولد است با به
 معجزه است الرکون است حقیقت مولد لا یجوز
 می است محمد خلیف المولد و الرکون
 منسوب طلب است و سخن در انیت با به
 اخذ او چون است الرکون است و اخذ او
 عینین و اخذ الرکون است و اخذ او
 و لا است و مدلا و زهد و کشف و وفاء
 و جود و کلمه یا یوسف خود پس امین ملک است

حاکم کند
 خدمت حضرت قطب عالم از نور
 اسماء را به قیامی که در شهر
 پند ظلم حکم را بکند و بگوید
 روزه گاه تحریر کند و همه
 و جمعه و باران به جمع آید
 محفل و برقرار باشد و تحت
 لند از درخت و درخت
 و به تابان و بخت کج
 این نوحی که در لند

خدمت

اگر چه ترک کند
 خدمت حضرت قطب عالم از نور
 بخت و به قیامی که در شهر
 پند ظلم حکم را بکند و بگوید
 روزه گاه تحریر کند و همه
 و جمعه و باران به جمع آید
 محفل و برقرار باشد و تحت
 لند از درخت و درخت
 و به تابان و بخت کج
 این نوحی که در لند

بدر بخ ۱۲ رکن عرفی مستطاب

(۱۲۰)

خدمت قنار شریف ابرار
در احترام علمای
عزیز تقدیر
در عفو و
احمد کجندیکه
آفتاب
قرن

خدمت جناب

محمد
ع

خدمت جناب

هذا كتاب دلائل

بسم الله الرحمن الرحيم
 بعد از حمد و ثنای خداوندی که رحمت را باریک
 و برافت خورشید طلیعی را بادی بسط و بصر
 بر رسول را در پیش صطفی و انتم هدایت
 و بعد از آن فرشتی مقصود است بیکدیگر
 که این رساله است از رحمت نغمه شایسته
 عالم و عباد اعظم طلاق اسلام و الحاد و انحراف
 قوام الله و الدین قطب الهدی و العارفین لم یأم
 فیض که در جواب سوال فرموده اند این کتاب
 بنیل ارادت و محرفه این قرص طبع برادره
 جمیع از خدایم ترجمه آن اقدام کرده بخیرگی
 و عوام آن بیک سوال سائل و جواب آن
 بفارسی نقل نموده است که حضرت علی بن ابی طالب
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي ارسلني مستهدداً
 واصل من مني استهداه الى اقصي المعاليم
 وهدى لجهاد ديني فيد بوضوح الدلائل
 و دلالة بوضوح البراهين الى اقصي
 الفوائد والصلوة والسلام على من
 غوامق الظلمات وشفيع بديلتها
 غوامق الشك والشبهات وعلل
 بجم البراهين الواضحة والدلائل
 غفر

مؤيد شدة انوارهم الايات البينات ولعنوا من
 على اعدائهم وظالمهم ومنكر فضائلهم الذين
 بسبيل التوفيق واطهر الطرق التيسر وصال
 بالخلق عن الحق الصريح البات انما
 جنس كره بنده جاد و سرمانه و كرهت اقبال و اقبال
 كظم اي نام طبعه الرشيده حضرت باري جل شانه بروق
 حكمت بالو و رحمت شاد جل خلايق او رشت متقد و
 وجود و عوالم متعقيب و سرود و سرود و سرود
 از مقامات اين سرانجام و پهلای وادی بسط
 لیلای لکناسی علی و سرود بعد التسلخ
 در ای شایسته که از انزال و اسفل المراحل است و
 خلايق او در آل حکمت زبات دوری از جمال نور و
 قدس حج کثیف و خلایق مکرکه فرار کثیف خلایق
 فوق بعضی که احتیاج بیان بهای پیش از پیش است
 از اندای خلقت آدم و انسانی آدمی آدمی
 و زمانه از پیمان و اوصیای ایشان خلاصه نموده خلاصه
 بصراط مستقیم و بیان هر یکی در است کثیف دعوت میکرد
 و از تفرق و افتراق و اختلاف محفوظ میداشت و در
 هر وقت که بر بیان خلقت جبل و طلاق است
 بیبافت پیغمبر عربی بر این سطح و حج قاطع
 میفرستاد و بجزیم من الظلمات الى النور تا انما
 قرب از رسل که خلايق خلقت جبل فرار کثیف
 بر وفق هر ای خود طرق مختلف و راه خوف شایسته
 فاد و اختلاف شایسته بود و در جلیل حضرت
 نام و لطف عام حضرت میباید و فقر آدم را ابرای
 در حق فاد دعوت کرد اینده و انحراف بر جهات کثیف

این کتاب

و تأییدات الهیه ایشان را بکلیه جاعله و موافق باجماع
شعبات و نزاع اختلاف بود و دعوت فرمودند
ظفر از لقمه صفات را بنیده و چون بنهادند
لعالم قدسی در رسیدن قلب انکساده افکار را بکلیت
آویخته بر گشتند و مانع از افکار قلیل که از کتب الهیه
و لایب حضرت مرتضوی صلوات الله علیه بخوار
بفکر جامع ثابت قدم ماندند و در راتنی بسیار
ایمان بیکدیگر اختلاف نکردند تا آنکه بیکدیگر
رایت رسد بپند و نهال ایمان در بن بر در آمدند
زاکیه گفته اتفاق و ابتلا که گشتند بوسی
منتهی و کلامی و اخصی این سخن بود
خط و افرو و نصیب بر کف تر فایز و عذیب
ظفر از این ایشان در رتبه و تعب بود بیکدیگر
صفای طریقت و حسن سیرت و دعوت بالانال
و باطنیه و آرام در اسی و ایمان منظور ملک
و شمول غایت یزدان بودند و در مقام علم الهی
اخوان علی صدر و متقابلین تا آنکه از زنجیر
و تعلات دهر و دوری از طریق نور برتر
غالب آمده و بطنه یاران خود را بجماع
نفاق بکات و کجای نفاق و جهالت
تا آنکه حال کفر و نفاق در قلوب ایشان نهاده
تخرج فی اصل الحق بر طلعها کاند سر فزین
بنیاد نه که تفرقه افتاد میان پسر و پدر
آمار قیامت و عداوت سخت در این آینه
بهر آینه من خیر و اعدا و امید و امید
لکل امری منی هم یوفی و نشان از آرا

بیت و طایفه هدایت که بوقوع این فتنه عظیم و بلیه خیمه
منتهی و از ملاحظه ای امر خطیر بخبر مانده بود و یقین بدست
که از اختلاف کلامی و فتنه بکلیت استماع اجتماع صدق و
و از آنوقت گشتند که هر یک قبل خود را موافق حق و صدق
میلاد بخیر می جوی تا آنکه شد بجهت استفسار ای امر خطیر و حال
مشکل مکتوب چند شتمل بر سوال ای مطلب بر یک صفی و نزد
جماعه از علمای اعلام از رتبه و از این ان استر شاد و قدسی
میان اهل حق و عدا و نمود و صورت مکتوب از بیت سلم السلام
بجای امور و الکاف لدرجات و موزه و الهادی لاسبیل
و خطی استر عیض خرقه محمد الهی بوجوه اصل علم و یقین برای
این عاقل سلیم بوجود واجب صانع و یقین بر واجب بودن
ظنشی بر بنده کائنات و لایم و شتم اقرار بر طاعت و دعوت
اوصاف اند از آفرینش مقهور است و تصدیق بر اینکه ای سرور
و اقرار بملکی نیست مگر از راه واضح در دلی که عبارت است
از طریق هدایت و سیرت مصطفویه بدو الله الاف تحسین و
تحقیق اینکه اخذ از سبیل مملکتی و کفر در حال تصدیق
خداست یا دعوی و ضلیفه آن و در صورت غیبت ایشان چه
مفهوم است بر جمع نمودن بجانب انبای دین و علمای راه
که سالک طریق سید المرسلین و طایفه یقین حق و یقین مستند
نتر اعدا الله لهم جمیع حسن چون مال کار بنده جاهل و سکیان
و جمع باین قول مدقق و کور مؤمنه بشود و بخواهد امر بر تقلید
ایشان و اخذ مسائل از ایشان و ترک استراحت هلاک فعل
آنرا موجب رسد بر در صفت الهیه دلت شناسیه است
که علمای اعلام از حیثیت بنیان و جنان و جمیع اعتقاد
شمار و در فتاوی متفق بشوند و مقصود از این اتحاد و
اتفاق ایشان است که نسبت نه بنده جدید را بر قبایح

و متابع و نامرکنند مقلدین را بر این نصرت
 برای بنده مقلد اعتقاد می نماید بر وجوب
 عبادات و اعمال خود اعتقاد می نماید عمل کردن
 بر عبادات و سایر تکالیف شکر و عبادت
 مخفی بودن حق و طاعت از شدن شراره بر حق
 بجهت اینکه مقلد علماء مختلف ترا از ادعای
 و افعال صحیح از این خود را افسوس دارد
 اجباری می نماید اصول احیای ریاضی الهی
 غیر معتقد می بیند در بعضی میدان عارض
 و جابل که بنده طبعی که طبعی که بنده طبعی که
 جامع هیچ خصوصیت شرفات و کمال احسان
 اثر است که این دو در حد علم و اهل اسلام
 هستند پس می باید می کنند در علمای که خود را
 شیخی و کلمی می دانند و بعضی خود را خدا می دانند
 هر دو طبعی بقا اصلاح و تقوی که نام در اسلام
 قرار داده اند مصروف و هر دو مصروف از حق
 و لیس را معتقد و در ارباب می باشد یعنی آن
 دو فقره بیوت از قبل و قال و شانزده میت پر
 انصافه تعلیف بنده جاهل عارض و غلبت خیری
 که دار و تکلیف از او مطلق است از ارباب
 است یا اینکه مقلدین عبارت در چند طرف و
 پذیرفتن قول دیگر از این هر فقره آنکه دلیل قطعی
 عقلی حکم است و ملا حمله تعلیف هر دو و آن
 قبول قول یکی از طرفین غیر صحیح است و ملا حمله
 مطلق است مامل آنکه در این بر برف عبادی
 اعلام بر سر پا نه فرمید آنکه بر این قرار دارد

نیز

تمام صورت مکتوب سائل بنده مقلدین الهی
 المراء الطریق و ادعای حق حقیق صورت ان
 مکتوب را نیز جمع فرستاد که بنده ادعای از انانیت
 و جواب برو حق جواب خواست تا از حیرت و پریشانی که در
 بند آید و صفای آب زلال را از طعم سراب بنده دور
 ببرد و دلیل بر بیان جهات ترجیح را در مقام شکر
 و تقدیر حق حقیق کند تا اهل حق بر بنده خداوند و بر مطلق کلمه
 عذاب است مثل آید چون مکتوب بر مقام رسید بعضی از
 جواب آن روی در نگشاید و دیگر از مکتوب چاره نگیرد
 با آنکه ناخیر بیان از وقت حجت حرام است و هیچ
 بزرگتر از هدایت بنده راه و اتم از تزیین امر
 مبهم بر تخریب که غیو اند و وجود اختلاف شدید
 علماء و عبادات و بعضی که بعضی بعضی دارند و طبعی
 و کلمه که در قیام هر یک شایسته بنده می دانم یک از این
 بعضی نماید و بر که اعتقاد گردان شاید و با عقلا که معتقد
 و برای حواجر چاره نیست مگر اینکه یکی از این دو فقره را
 برای اخذ مامل خود ترجیح دهد بر خدا این مسئله از جمله
 مسائل نیست که تقلید در آن جایز نیست بیا و توضیح
 باعث علم دقیق بر حقیق اطلاق است یا است او
 جهته است از نهاده کلمات که از انتم طهرین علم است
 در معارف اصولیه و تقایم دخیله نموده اند و با وجود
 آنکه تقلید در اصول تقایم جایز نیست آنکه مدعی
 علم شدیم احدی را از جواب با جواب و ارباب
 را نیز آگاه و جانب و با نصیب نفرموده اند که مامل
 ای سائل را فتوی داد که جایز نیست و بهر حال
 است کثرت کتب مختلف در علم رسید و معارف

الیه وحقایق ربانیه با کمال کبریت امام در
و خود را بر حق در حق خود نام در کتب
مقام بیان سکوت او در علم است و در جواب
آن مکتوب که گویند و فکلی نمی بینیم
بهر از آنکه کاشی نطق ن یلا کلیل
جاری بنید و اطمینان یسوی و خطا بر عید
متورات آن طمانه فزاد بر برین و در نیت
ای عباد او قضا کردند بکمال غیر نزل از
مذاب حق و در کمال نبیان فیات کردند
مخالف را در امانت و دلائل مدق قدس
سبع الخرق علی السماع و اثنی عشر فی العا
قع جبهه که در آن رساله نشانها را اینها
نموده اشاره خواهم کرد باینکه از آن در آن
مندرجست هر چند فساد آن شدت که احصا
بخطره نهاده حراب نظر بر این جواب
مقرر است و وجوب است از آن در شاد و
امثال امرایه و متعال در اینها بطل نیز
و جهت اعتقاد از اینها خدا و
بعث خطا است و قوله تعالی ما من
من البینات و الیه من بعدنا من
اولئک یلینهم الله و یلعنه و قال
الباقی علیهم منی الا عنون است
احضار از امری که موجب نظر را که میفرماید
اذ اظهرت البلیه فلیظهر العالمین فیها
فعلیه لعنه الله فلهذا و وجب جواب این
سوال بواسطه این میانها تا جایی که سینه

عینا انکار دارند و بیاید برای جمعی که طالب توحید
و از خدا و از وی باشد آنرا که صاحب حق و دانند
و که در این میان این طلب و در این احوال اینها را
وضوح کردم که صاحب این امر از میان بیاید و در
خطبه شریفه فرموده اند که لا یخفی علی احد من العباد
الحدیث و یجوز انما صرنا ما اخذ الله علی العالم
ان لا یقار فیما علی نظر ظالم و لا یسب مظهر م
لا یقت حبها علی غارها و لفت اخها بکاس
او لها و لا یقیم دنیا کم هذه انما عندی عن
عطفه غیر منی که باینکه بیداری باری تعالی
با که از انکار و تکریم و تکریم بکتابین بدارم و خود را
هر طرفه های عطا او نام مکتوب محض قول تعالی
که فرموده فاصبر با تو و بعضی عنی المثلین انما
لینما المستغنی من مبرک که مراد سال است از
از آن این مقدمات تحقیق مسئله اخیره و کف احوال
باینکه و ما لا یست که گفته و منهم من یتقی تعینه
شخصا و کشفنا و منهم من قال انی بالاسما
بدینکه این اخبار در این جزو زمان امر است خطره
و فیه است عظم که در گرفته است تمامی بلاد و عباد
و سال آمده که در ب اوله و از آن پس او ساری
سده است بلکه در ضایع مردم و تو از دینها و لهی
این که ظهور و تنگ داشته کدی که در اندک زمان
تقریب انداخته است میان ما را و دو دنیا و اوراق
و ترک و هند و تنگ و غیر اینها بعضی مواضع و بعضی
منافق و کردی و جمعی میان از جو افقت یک از طریق
از و الله علیه تحت و تحت حضرت پس در حقیقه

بعد از آنکه اینقره ناجیه را در دله این
 وضا طری بود مطهر و طهر و طه
 و اقوال و اشراق نور مانند آفتاب از
 سده آفاق بودند بطریقی اقبال و تزلزل
 در عقاید بیان بهر سیده زبانه این
 سوزی بیان در ازده نور و سیر شده بعد
 از آنکه در مخالفت و عدم افسوس میزدند
 فرقه ای دیگر او باطل میگردیدند و کلمات
 دلائل و بر این فی القیاس و ساد و ساد و ساد
 عالم را که لایکان من عند غیر و فی
 اختلاف با کثیر احوال قضیه منقلب بود
 طغی و سرزنش بیان لایکی خود را باحوال
 خود را شامل انداخته اندیک بعد بهر
 و رؤسای اهل خلاف عمل اخذ و
 عدم تصدیق بر ابریکار شیم منسخر
 و استنار در آن مدتی بدولت کلام میزد
 قالت اليهود لست النصارى وکما
 النصارى لست اليهود علی سبیل
 الکتاب الخ اخر افسوس از اختلاف این
 بر خود چهارده است و ناسی که منکر و بر
 که کلمات کند و یمنی دین و دینی لای
 حجت آیین بعد از آنکه بر سر از این و تعب
 بودند بدینکه طری منقلب و در دست
 آمد مقدمات که جاری فرزند ان خود و او
 بنی بر سید و ای نعمت ابرای ای که کلمات
 و خارج و نفاق در قلوب است و

شد تا ویل آنکه ابرار الزمینی بدین سلام در حدیث ام این بود
 که بفضل آن در چهار لای از و عوام منقول است با الهه این
 فقه عظیمه و بدیه و خیر ابریکار منیران سبیل است و بر اخلا
 اخباری و اصولی منیران فیاس نمود و اختلاف بیان
 بحث لغز و قیاس بلکه اختلاف قیاس از قبل قبل رسول
 که فرایخی او قیاس بدینکه اختلاف فرایخی که است
 اندام غنمنا علم بمصالح غنمنا انشاء فرق بیننا التمس
 و ان مشاء جمع بیننا التمس و دای قیاس است که
 لغز و نفاق شده و ای فرق را حقیقت و نفاق در
 جمیع آفاق مندر کرده است و حجت بر هر زبانی که است
 بحفظ ای دین میباید دارد که بعد کمال و دله در رفع ای
 و اطفاء این غایره و حجتی در اطمینان و آرام نفس خویش
 از ای اضطراب و تزلزل میباید نماید بدینکه نویسی
 مضطرب شده و قلوب تزلزل کرده و واجب است از
 و لکن آنها و خطای اصد از اعتدال خارج است که حجت
 است تعدیل آنها و انشاء ذات الجمع و انشاء ذات
 الصبیح آله لقول فصل و ما هو بالخراب و حجتی
 هیتنا و هو عند الله عظیم این چه اختلاف مباح است
 است هیت عرصه را و قتل نفوس و شیای عداوتها و
 بعضی را در دنیا اینقره ناجیه استا عشرتیه و عفت اهل
 شدن غیبت و تبتان و شیعیان قاتل کذب و انکار کرده
 و جمیع بلاد اسلام چه فسادیت بر سر از این و حجتی
 عظیم تر دشته و بدینکه منیر از آنیکه واقع شده در اسلام
 پس نفی ای بیه بر هر که قدرت دارد و واجب است با
 تحقیق و بیان و برای نمودن آن با دلیل و برهان و در
 الشکر از قلوب اهل ایمان و انما حجت بر اهل حقوق

اینقره ناجیه

وعدیه لیهلك من هلك عن بینہ من حی
عن بینتہ ولیمیز اللہ الخبیث من الجلیل
الخبیث بقصد علی بعضی فی کذا نظر اندک
مذلل الی نفسی باین تحریر نفوذ شد در این باب
عزیم و حبیب اند ما را جواب با صفت کرد
از روی حقیقت نقاب لہذا ایضا کہ انوار سائل
سئلہ اللہ تبارک و تعالیٰ من سئلہ کشفیا
مراد از شیخی و کفی اصحاب شیخ اعظم و نورانی و
جامع اعظم علیہ السلام و سلیمانی و کذا الخ
اند فی العالمین المبطل الخیرات الفریض لایا
اوام الحکماء الاولین المبیین للظلال الیہ باسند
المسلین و خاتم النبیین و شیخ لبہ الامۃ اطہر
منظر الیک و سراج الطریقۃ سیر الخائضہ و ہوا
الشیخ احمد ابن زین الدین الاحمدی است مفسر
از جمعی کہ ایشان کشفی نامیدہ اند است بجنۃ
خداوند عالم کشف کردہ است برودہ نظر و قلب
انہا و ایشانند کہ بیک کشف شدہ بر آنہا ظلت
سکوت و بہتات و ظاہر شدہ است فی بادلایل
واضح و برہانی لایک و باینکہ کلامہ است خدا
عالم برہدایت و ایمان قلوب ہم دانستہ است
نظر و کسب قلب انہا را بمعرفت تو و معرفت
رسل خدا و انتم ہری سلام خداوند متعال
و ایشانند کہ بیک کشف کردہ عالم از ہستم
باطن انہا حجاب و زایل نمودہ از ارباب
و تباختہ اند انہا را بچنانکہ صفت و ہر جز
کہ شفاقتہ اند علم از ابر خداوند دانستہ اند

در بحر و قصور و خفا و شایان امکان است ادعان کردہ
و این نام را اگر ہم میتوان برہر کس کہ قبل از جناب شیخ و بعد
از آن صاحب کشف بودہ اند اطلاق نمود و لکن غالب
استعمال کشفی نظر مقابلہ غیر کشفی بر این فقرہ است چنانکہ
استعمال امامیہ بر فقرہ انیس عشریہ اگر صحت است اطلاق
این اسم بر ہر کسی کہ امامی برای خود قرار دادہ و بلاد و کما
شہور کردہ اند این نام را برای این کلام چنانکہ عامہ شہور
کردہ اند اسم را قبی را برای انیس عشریہ و حال آنکہ
خداوند عالم در عالم از این اسم را مخصوص اینہا دانستہ
است و بر ہر کسی کہ باطل را ترک نمودہ است ای اسم
شامل و صادق است و ہم چنین اسم کشفی را انہم در
حقیقت مخصوص انہا دانستہ و باین دلیل است کہ آنہا
ولیکن معاصرین و مقابلہ فی القیاس تا قبل کردہ اند این
اسم را بابت و بابت رکنیدہ بعیدہ و منسوب و مخصوص
کردہ اند با فقرہ حق و کشف اندک کشف کردہ است
از قلب آنہا حجاب را و شایانہ بینا بیند علوم و احکام
با آنکہ احتیاجی بہ پیروی و تبعیت پیغمبر دانستہ باشند حاجات
از این فقرہ و حال آنکہ ایشانند با قرار درست و عقیدہ
کامل بر جمیع خدا و نبوت انبیاء خاصہ نبوت پیغمبر و اولاد
انتم ہری سلام اللہ علیہم و ایشانند کہ بیک کشف کردہ
اند فضایل انتم نبیا و اولیاء علیہم السلام و انتم ہی
دادہ اند مناقب انہا را و ذکر کردہ اند بعضی از مناقب
ایشان از بقدر یک قدرت بیان آن دانستہ اند و بیان
نمودہ اند احتیاج خلق را در احوال بر ایشان پس
دستور تکیہ طریقہ و ادب ایشان چنانست
چگونہ شایستہ است نسبت این اقوال تنفیذ را

و لولا اذ سمعتم قلتم ما يكونكم هذا
 سبحانك هذا بطلان عظيم بن لغو
 لمثلها ابدان كنتم مؤمنين و ان كان
 نسبت دادن ايمان اين را با حيرت ايمان
 نشايد بود كه خداوند تعالى همان قواي منفرد حق
 دليل و حجة خواهد بود از زبان و قلم برتر بوده
 است و اين آيات بينات در شامل احوال
 مخالفين مجوده است مفاد كه الحق را بجا
 كلا اتم عن ربكم المحجوبين عذرا كابت
 اعينهم في عطاء عني ذكره تعالى لعل
 في غفلت من هذا فكيف نقول انك في
 اليوم حديد و قوله تعالى خلقهم و علم
 شعورهم و علم البصائر هم علم عذاب
 عظيم و قوله تعالى لقد ذرنا ليرحميكم
 و الحق لهم قلوب لا يفقهون و انهم لا
 يبصرون بجا و لهم از ارب بها او
 انك كالانعام بل هم اضل من الغافلون
 و قوله تعالى فاذا قرئت القران يلهو
 بين الذين لا يؤمنون بالله و ما يفتنون
 و جعلنا على قلوبهم الكند او في اذانهم
 و قمرس ايتان كروي كه قمرس و محو
 از قلم آيات بينات كه ولا يبرضا نيل
 و منافق اتم هدي عبادنا نذجي
 حسم بصيرت ان سرور و توبه معارف
 الهية و اسرار ربانية با محفل اين احوال
 بقط مقال و نسخ احوال را اتم دانسته
 اند

و انك
 و انك

بر زبان نیاورم احمدا خداوند عالم دارم كه نزد حق
 حال را واضح انكار در يك لفظ بجا هستم و فسق
 يعطون مراد غيبيات از شهر بخودن اين نام كه
 عبارت است از كسيف مكرى بود و غدي بود و خداوند
 عالم بوي خود آنها را نكرده اند مكرى مكر و انك
 خير الما كن و مكرنا مكر او هم با كسوف
 مراد از اسم عتيه كه در اين زمان انفرقه را بدان اسمي باشد
 چنانكه اني غمير را بر افندي نگاه داشته اند كه منو ببرد
 اين پنج جليل و عالم بياي احوال احد اين زلي الذي ان
 ابراهيم بن صغري و اعرب بن سدي و هم اين كروي
 المصغر المظفر الاحصاء و حيد و فطانه و هري كه
 اخذ کرده است علوم را از معدني و بر داشته است
 از منبشي كه عبارت باشد از اتم طاهر بر سلام الله
 عليهم اجمعين و اني علوم در خواهي صادق و دروي
 صالح از اتم هدي هم با كسوف ببرد و خشم و ربي
 در اين بيت كه شيطان بصورتهاي مباركه ايشان حضور
 غيبي داشته و خود را با ايشان شبيهه غير اندوختي
 او را بجا ببولي مؤمن امام حسن عليه السلام را در
 عذاب ديده كه و آنحضرت زبان مبارك خود را برده
 او برادر و از لعاب دمان مبارك آنحضرت استقامت
 در استقامت و در كاشي شري تر از عسل و خوشتر از شير
 بود و حرارت در آن استقامت كرد و بي زمانيك شير و
 پيدا رسد و از آنجا باز آمد و شير رسد در گشت
 نواير توبه و اقبال و تيميم سداي فوصات خداوند
 متعال و انقطع و اعراضش از جميع ماموي الله
 و توكل و اعتقادش بر خدا و انقياد و تسليم بر خدا

با نطق وافر و صفت شفا در جای گرفت که از
 خود و دانش فریاده بر نرفته است و بقی
 فراوانی کرد و از سائر تباخلاق روی ارام
 گشت و پوسته دشتی کنی شد و در آفاق
 و نفس نفوذ و در عجب حکمت قدرتهای خدا
 با حیرت و اکتفا بنظر مصداق و اسرار خدا
 که در خلایق و حقایق است اندیشه میکرد
 تا بکوی که آن فکر از کشی و سرب و قرار
 و توهم و معاشرت نام بود و سال به هفت
 ملتفت احوال گذشته بخوار و خراب
 از خوف باز گرفت تا بدان شد و بنیان
 جسمش نفسی و با صفتها و صفات اعمال
 و عبادات و تعلقات و صفات و احوال
 متعلق شد در این احوال صلوات الله علیه
 و خراب دید و آخرت دمان مبارک
 با وجهانیده و لایر شوقی او را فرو برد
 آب دمان مبارک از برود طعم مثل اول
 بود و لکن بر خلاف حال بود و دای بود
 پس زبانی که از خراب پیدایشان توان بر عجزش و
 بجز عنایات بگوئی آمد و ایشان هر گونه علوم
 و اسرار را نه چنان و نه در کتب بود بلکه
 پس از بیداری و لایب و به از کتاب خدای
 و طریقه بنیات انعمت الله علیه و اسرار
 ایشان پیدا کرد و در لایب شکوه عقلیه نیز
 که در هر مقامی حجت از بنده از علوم آفاقی
 نزد و خطی هر دلیلی و جامع دلایل جمع

۱

کرد و از رکت امام معصوم و صفی و بر جی و قوم مطلع
 شد بر جمیع علوم و احاطه کرد بر کلیات علوم در
 نیت که بر هوا طرقتنندگان خطور کند که با بیان
 از علوم ادعائیت به بین و قولیت به حجت غافل از
 انکه عینه و دلیل انخطبات از خطی ازین بر زمین و و
 ضحری و ولایت حیرت که انجذاب از سر و در دنیا
 نیستند و لکن کتب مصنفات ایشان اینک صلوات الله علیه
 تمام موجود و سزاوارته که در هر یک از علوم از ایشان
 شده و هر یک را با بیان واضح و دلیل واضح و اسرار
 فرموده اند حاضر و مشهود است و حجتی در هر یک از
 علوم ظاهر کرده است به آنکه هر کس ناستی کند نفس
 خود را بر عقلیه احدی مشرب کند مستقلا قدم
 بر میدان بیان نهاده بطوری که گویا متوسل و با
 انعلم بوده است و آنچه که بیان فرموده است
 از قبیل استدلال و جواب سئوالات نه در کتاب
 مطروحات و نه از کتب مذکور و مشهور پس از کتاب
 جبر و اعتقاد بنظر انصاف بر کلام نوکری و طبعیت
 را اصداف و صحت طویبت خود مبارک گذاری مطلب
 و بیانات ایشان از احوال پیوسته که کلام
 مکرر شنیده و فقرات آنرا خواننده اینک کتب
 ایشان موجود و مصنفات ایشان مشهور و سابق
 کلام و بیان ایشان معروف و طریقه احتیاج
 و استدلال او مشکوک است پس به جلیل منقرد
 معنی از جمع مردم و متعل بر یاد خداوند عالم و در
 گردان از خط مایوی قدرت و زکامی در احاطه کتب
 با حالیکه پوسته از اهل السد دور و با مسجد و قرآن

مقرون و از جمیع ارباب و ذوالان و حقایق احمد
و بهمان وجهی که در بحث اندک که از آن
در گذر دو ظاهر بوی وی به حجت و بهیم
بجای نکر اقبال و آگاهان اینها و ما فیها مضبوط
و اوقات کثیفی مصروف بر این وقت از
زیندهای و نبوی خود بر سر ساهده و بجز
آن باز بسته تا زمانیکه ببرد از او شریف
فته و در اعجاز شد بدخون مسلمان
همای و به با نود و این سو طراف و الکشف
علم هر دو وقت بر افر اهل علم و حکمت
الکلیه جلیل مقتضای و منی که هر فرد
الکتاب مکتوف و اهل از آن بلد و هر
شمار دیگر مصلحت بدید و ده بدید
و این مسئله که تفصیل ذکر تطویل بلا طایلی
مانند دارد در هر سینه و در آن سینه
و اند و خود بنفسی برین بنده و بعضی از این
و صد زیارت امام باقر علیه السلام و بعضی از اصحاب
علیه السلام الخیر و العباد و بای و قصد
آن مقصد شریف و تمیز نماید از العباد
نیز در سینه و جزو او در آن سینه شد
عظم کرد و بعضی شایع از اصول و حکم
مستفاد و مقتضای اینها را بعضی میگویند
و اما در آنکه تو قریب دیگر برین و میگویند
و جمیع علماء در حدیثش جایزه علوم مستفید
و دره و رسیده و او را هم و چون بهر مزاج
متلاطم یافتند از عالم را جمیع علماء و بعضی

آمدند و متخاصم شدند بر آتشی آید و غیر از کتاب
در علم عرفی ببرد و در علم موسیقی و در علم
حال انکه الکتاب موسیقی را از حرکات اطلاق اند
کرده بود و از موازی رشته و در علم کواکب استاد اهل آن فن
بر بعضی که سیوه و پنجاه و خلیل در مکتوب صرف از آن سینه
او کرده میشدند و در علم معانی و بیان معانی و صاحب
تأسیس و در علم نجوم علمای آنرا رئیس میبردند و بعضی که
بیان فرمود از احکام نجوم سایر که برای آن غنی
و غیر معلوم بود و ظاهر کرد و تحقیقات و قایق نجوم را که
بازماند است مدار حساب و قیاس و اوقات اهل علم از آن
لغات به جز و از آن رسوم غیر مستحضر بودند و در علم
هندسه اصولا و قواعد و قیاس و قایق چند اهل در
نمود که هر علمای آن فن از ادوات آن فاضل بود
و در علم هیات حل کرد لغات و مشکلات که اهل آن
فنی از مشکلات لایحل نموده بودند و شنبه بودند در
حرکات بعضی اخلاک بر غیر قطب آنها و در علم
حساب قایق آمد بر جمیع اهل آن علم در طرق اخراج
مجهولات و حل مشکلات که لایحل دانسته بودند و در
علم تمییز اسیب اظهار نمود قواعد و مراتب آن علم
و از کان از بوی آن علم و آنچه بر آن که هر رسی از آن
از عجایب و غرایب هند و جبر و شمع کرد و قول
اسیر الموشی می را در این علم که فریاد میگویند
عمی لغت النبوة و عصمت المروة الناسی
بعلون ظاهرها و اما علم ظاهرها و باطنها
فما هو الا ماء جامد و هو الک و ارضی
سائله و ناسر جائله و ذکر کرد اهل این علم

ط ط ط ط ط

در سایر اقطار را نیز بطوریکه تمایل و طایفه
اینکه کتب این باطن را از این علم تمام
آنچه نموده بطی خطی که فرمایا و ضیقنا
المعلم و بار فریاد ماضی که از در جنتنا
واخلص من غرقنا و سنالنا الا و لقسنا
فی حرمه جونا بالذلک المسمی در علم اعتدال
افاق بیان کرده است مرآتیه است از
ایمان مثال اهل خلاف و در کرده است
اسرار آنرا و طایفه هر نموده از اشعار رخنه
از اوصاف اشغال و همیاز شغال مریه
که بر غیر کتب محقق بود و در کتب صلی اشغال
و بیان نموده حقیقت شغال مریه
صد بطوریکه قابل ذکر آن شد علم هر دوف
تقراتی معروف و در علم بظهور و در علم
مخبر او است قواعد مقرر و قرآنی از کلیات
و ضریحات و بدایت دنیای آن کرده است
حقیقه حفر و سبب استیفاء از ریشی
و در علم تمام و در علم طاعت و استخرا
حیات و استیفاءهای چند دارد و از آن
علمای طاعت و اظهار نموده است و علمای
طاعت آن نیز از آن علمای آن در کتب اعتدال
نموده اند و القیارات است از جامع و غیر آنها
از عجایب و غرائب مطالع که هر دخته
است و در علم تفسیر بیان کرده کلمات
اجبار و واصلات آنرا بر سر آورده اند
مفسران و مطلع شده اند که قلیا چنانکه

بیان نموده است جهات تفسیر از تفسیر هر طایفه هر
باطنی و باطنی و تأویل و تأویل را از حدیثی دانسته
فرق میان این تفاسیر و دهره و سراط و سراط
و احوال تفسیر و کیفیت جاری ساختن آنرا مشخص نموده
و در علم حدیث سید محمد بن و رئیس تحقیق آن است و در
علم درایت او است رافع را بهت و دافع ظلمت و
جواب داده است شکوک و شبهات را که برای تکرار
افعال اتفاق افتاده است اما در علم رجال او است
ممارست بسیار و حفظ جمیع پیشا رخا که در علم
هر یک از رجال جمع کرده است جمیع اقوال و افعال اعم از
و قیاس و تحقیق حق و سبب صدق و انکسار در علم
مذکور از انجیل زمان و نواز در دوران و در علم اصول
مذهب قواعد و معانی قوانین بود و عالم بود در جمیع مسائل
و مطلع بر جمیع اختلافات که در آن علم کرده اند و تحقیق
مطالب و مباین قوال و سبب جمیع کیفیات استنباط
از آن علم بود و در علم فقه فقه و محققین و صاحب
قوة قدسیه و ملکه الهیه و مطلع بر جمیع فتاوی و فتاوی
بود و فوت نشده بود از ادبیری از آن مسائل بلکه حفظ
و اطلاع بسیار بود بر مواقع اجامات اعم از هر که و تحقیق
و اجماع مشهوری و فصل اجماع خاص و عام و من در دست
نشین و مشهوری که در خدمت کتب بسیار بود و بدیدم
که در مسئله از مسائل که از ادبیرال کرده میشد محتاج بود
بر تفکری یا بر جمیع و نظری بلکه مخفی بود بر جمیع ادبیر
و حقوق آن و اختلاف عماد در آن مسئله و ابی او علم
عجایب کلمات انکسار و هرگاه از آن در خصوص
گفته باشم بر آن بر نیست و آنرا بر بی تمام محقق

در علم حدیث

این مراتب است ان شاء الله تعالی چون علمای
کامل نزد ادبای آنها ایام جزایح و زهد بالغ
نمودند که با وجود این فضیلت حدیثی را هم
و معارضی و منازعی نیست بلکه هر که در
الاخلاق و طب و لغز و جاح فیض هر که در
است همه علماء و عرفا و ادباء و ارباب
صنیع و ادیان و اعتراف کردند که این کتاب
چرا که در هر یک از اقسام صنیع و ادب و از قبیل
حیات و مانند کتب و تجاری وضع پس و طرد و فقر
و استحال فقر است و معادن و باطنی غنی
چون میگویم و بکلام صفت او را وصف کنم کمال او را
بیان نمایم و حال آنکه از او خلقی نشی و صف
و تعداد و مراتب فیما بین و جند و مراتب
والله فی ساعته و الا انی بدانکه در سفر
و حضر و مریض و عیال و سفیر و روزگار
از او هر روز نکته های لطیفی شریف و هر
دلی که در خدمت قدم نبردم آید سیدی
و درونی دیگر بر حقیقت خود افزیم و اعتماد
و دلیق تازه در خود مشاهده می کنم از آنست
بینات و دلایل و اضمحلت طایع بالوقت
و کرامات که از ملاحظه آن طالب حیران
می گشت از آن کتاب بظهور می کرد و ندانم
که از توانم و عنایت رب و تائید
الله الطیب سلام اعتدایم در نزد
اوقات جمع علماء و محدثان فضل جناب
ملا محمّد عقیق عقیق که فاضل کامل و اصل و مرجع
مقدم

مقدم و نرس اهل شهر و حکمش بر اهل این بلد نافذ
و بسیاری و جدا و در هر یک از این چهار مرتبه
از قبیل قطع و قتل و تفریز و انزال آن و نهی شعیب و قار
و عزرائی در امور داشت که احدی را با و یاری
مقدارت و منازعت نبود و از جمله علمای شهر جناب
عالم فاضل و کامل و اصل جامع المعقول و المنقول
عادی القوی و الاصول و الکلیات از حد تحقیق و القدر
قیق المولود الی حاج شیخ بود که عالم کامل متقین در
علوم و مرجع در غالب علوم بود و از جمله علماء جناب
فاضل مدتی تحقیق مرزا عیضا که فاضل ادب است
و با خبر از جمیع علوم بود و مخصوصا علم لغت و سایر علوم
ادبی و جناب سید فضل و سید محمد و سید حیدر و جناب
حکیم تقی ملا احمدی و جناب عالم پدید و سید
جلیل مرزا اسد و جناب عالم کامل مرزا احمدی
مدرس و غیر اینها از علمای کمال و اهل معقول و نقل
و سایر طریقه مثل اخوند ملا حسین یزدی و ملا حسین کرمانی
و ملا ابوالفتح و غیرهم که همگی این فضیلت آن آیام
در نزد حاضر بودند و معروف و مشهور و کشف با جناب
و از آن زمان نمودند بر آن فضل بالغ و علم جامع و اخلاص
در علم و عمل و تقوا نشسته پدید آمد و در هر مقامی که
از مقدم و اعلیٰ یکی از علماء برسانا که بر او بداند انچه
بر نفس خود مقدم میداشتند مثل نماز جمعه و نماز عید و
و نماز جنازه و هم چنین زانکه جمیع معاصی را می نمودند
قول آن جناب مقدم بود و اگر اختلاف میکردند آنجا
حکم و قولش را حکم میداشتند با الجملة در جمیع موارد
فضیلت منتشر و خبرش مشهور شد تا سلطان مغفور

قیضه نموده و سر حقیقه از این کتاب
 شتاق شد و بسبب این که صیاد و وقت
 قضایش شیر شده بود و میل وافر به
 حکمی بر حاکم نداشت که از او کسی خبر نداشت
 باین طرز نمود چون به سر رسید
 از قبول آن و عزت عراق با وجود براب
 بعضی سلطان رسید سلطان غفور را طاعت
 بکاشان نمود باز نوبت بیاورد این سلطان
 تبلیغ نمود و در اجابت آن امر زد و اظهار
 داشت که با وجود بیعتی که پیشتر عدم آن
 سلطان به حضرت است پس زمانیکه فخر آنرا
 شنید عزت طرد نمود و بعضی فصلی از
 در آن لغو روابطت خدمت و با او نشد تا بد
 الطاف طرد رسید و سلطان لایت اعزاز
 و اکرام بجانب ملاقات کردند او با خود
 و در منزل خود منزل نمودند و کسر لاف طرد
 از قبیل علمای کمالین و طلاب با کمال اعزاز
 و احترام بخدمت او آمدند و هر اقامت طرد
 احدی بمقام مخالفت و معارفت بر نیامد پس
 سلطان غفور خواست کرد که بختیال خود را
 از ره باریان انتقال دهد و به اختیار کند
 بختیال را که عیاش را با بیرون بازده خواست
 دیگر که طرد و در جواب سلطان بختیال
 نمی نمود و گفت که من در نزد طردان
 اقامه نمیدانم کرد هر که در صحنه در جایی
 شدی از دو حال خلاص نیست یا بختیال
 از روی

به دولت آن امانت است تمام شده اند و نمیکند که
 بن جاری نمایند اما عزت الیه برای من حاصل خواهد شد
 زیرا که سلطان هیچ امر انام است و مدار سلطنت موط
 است بر قبض و ربط و قتل و اخذ و بدل پس چون خلافت
 میل و اقبال بسیار نسبت بمن شده بود و دانستند
 که قول این در نظر سلطان سخن و مقبول است در مقاصد
 و چون خورشید بوی من زخم می کند هرگاه که شفقت
 و خواهش امور خلق از دایم الیه در نظر آنها کرده بود
 خواهم بود و هرگاه خواست آنها را قبول کنم و بر آنها اظهار
 دارم باز از دود بخت خلاصت یافتن را در باره
 مقاصد مردم قبول نمایند یا نه آنوقت اول کان تمام
 معول باری صراحت احتمال اختلافی و مقاصد در امر سلطنت
 بنظر می آید اما در صورت عدم قبول قول من البته ذلت
 من خواهد شد پس این سخن بای سادین است که در شد حاصل
 و در تبریر بر مردم چرا که این همه بلا و متعلق بر باد و هر چه که باشد
 جرات است سلطان غفور قولی را تصدیق کرد
 و اختیار بختیال بختیال باز گذاشت و بختیال سخن
 میزد و اختیار نمود و با بختیال عادت کرد و بعضی
 از جانب سلطان نامور شده اهل و عیال آن بختیال را با اعزاز
 و اکرام تمام از ره بختیال و در بختیال بختیال است
 مدیدی پیش از پنج سال در احسن احوال در نزد
 ساکن و مشغول به ریس و شتر علوم و اظهار رغابت بود
 می بود تا زمانیکه بعضی از مطلب بختیال که در نزد
 غیر پیش غیر معروف بود در میان خلق شهرت کرد
 و روز بروز مردم بسیاری آن مطلب موعود و رهبری
 شدند و از شنیدن آنرا در عجب میمانند پس بختیال

بارسلون

شخصی امر کرد که بنویسد و بگوید ایها الکفار
 علم را طاهر و باطن است و هم سطحی و متوکل
 و غیر متلف و غیر متلف هر بر طبق باطن و هر
 صوره برینا حقیقت که صادق مدست
 و در این قوما اصغر و کفر و باطن
 و لم یک نفعهم ایمان قوما امین
 باطنی و کفر باطنی نفعهم ایمان
 متین و ایمان ظاهری ایمان الناس
 بدینکه اهل طاهر از خدا متفر و ناکرد
 بعلم خود از چیزی که است داشت بدون
 تغییر و اما بعد از این عقیده باطل معذور
 و باطل بدانکه باطل طاهران معتقد
 و متفر و بدین عقیده نیست که نیست و برین
 در آن متفر نیست پس اگر موافق و مطابق
 ظاهر است بدون شبهه و آنچه که فی الحقیقه
 و متفر طاهر است و متلف در این است
 اتقی امری از امور که باطل است و در حقیقت
 احراز و در آن هر که مخالف واقع و متفر
 خداوند و رسول است چیزی که نیست
 یعنی از ظاهر باطنی هر که موافق اعتقاد
 که فرقه فقهی باطنی آنرا قول می باشد
 و من گویند که آن قول باطل است باطنی
 اقوال و اعتقاد است آن قول می نیست و
 من از چنین قول اعتقادی هست ایمان الناس
 لا اختلاف فیه لکن اولی الشاغل فی تحقیق
 و تنه بجهت و اما تصحیح الصابری
 پس اینجام

پس اینجام این فقرت خطیب از بنبر فرود آمد و از میان
 این معیار و مقیاس جوایس مردم را بشکین داد و از میان
 حق بین دسواس شیاطین این را از صدور نمود و از
 پس پیوسته بیت فضل الجنب بلند و جیش در قلوب
 جایگزیند تا بهنگامیکه قصد زارت او اندام شد رضا
 کردید و دعای خود نمود و در خشتش جمع آمدند و دعای
 آن بلند در آن عهد و عهد بود که در هر دو و اصل بوی آنها
 ریخته میشد و بعد از آن در معروف و جلیل القدر بود
 که سدهت امر ایشان از ذکر انجاسشان معنی است
 امثال هم برادر فاضل متبحر و شکر مقدم عظیم جناب
 میرزا هدایت الله و مرزا داد و مرزا عبدالجبار و
 خالوی ایشان جناب فضل قاسم و فی مقدم آقا ابوالفتح
 و سید علیل و سید امین الحاکم و الفاضل الزاهد العابد
 مرزا انصهرم و غیر ایشان از اعیان علماء و جوده و فضل که
 جناب شیخ اعلی الله مقامه را بر عطف مقدم میداشتند
 و تعظیم و تحجیل و اعزاز و الکرام را را بر عطف می نمودند
 و بهر تب علم و فضلش معرفت و محقق می بودند و هم
 چنین سایر علماء و طلاب که در شمس مقدس حضور داشتند
 ابداء صادر شد از احدی از ایشان حرکت که سنا فی الحقیقه
 و اکرام او باشد پس از خندید بیز در جهت کرد و بگویم
 انک جناب امیر المؤمنین علیه السلام انکما برادر و جناب
 دعوت بزیارت خود فرمود و سفر عراق در پیش گرفت
 و اهل نزد و در ضریح انجمن با اهل و عیال خود می نمود
 شمرند و کمره و دست ندید و حزن عظیم بطل اهل آن بلد
 او داد و تدبیر و جلیل کنون برای فی غایت انک
 اندیشید و چرا که برکت و دوام ثلث خود را ببرد

کتاب نمود پس شد به این ندای هر محفل
 در تن عزت آن کتاب که در آن سحر خاکیست
 و اهل انشدر اقرین بر منی بکا و کشت
 متوجه عراق شدند تا زانیکه رسیدن من بترم حضرت
 بودم تا می اهل اصفهان گشتند و حضور ما عدا و حاکم
 و اعیان شهر بکرترین ملاقات آن سرکار را
 در کت نموده و در نقطه نفیض آن کردند و در کت
 بان جناب ثبت بزرگ ساریت و ساریت
 گفت و شد اصفهان مثل من ایامی عدا
 محفل و سعد و فضلی محفل بود در این علم و
 حکمت در آنجا بنوازم حرفت کرم بود و از اعیان
 علما و فقها و حکما و جمعی دیگر که زبان بیان
 از بیان وصف بیان بخت سید اجل و کامل
 مکه بر اسم الامام محمد و الا که بر و الا صغر عجا
 شد و آخر و عالم کامل در الله و وحد العزیز
 الغفر العالی المستقیم و اللهی حاجت بر اهل تقی
 بکلام او عالم کامل و جامع التوفیق و توفیق
 عالم متقین و حاصل توفیق عالم الاطیاب مرزا
 التراج باقر تواب و حاکم عظیم و الغفر العالی و
 فضل البازغ علیه السلام ملاقات توفیق و فضل
 جلیل علیه السلام و اهل عالم الایمان الانور
 علیه السلام و اهل عالم الایمان الکریم اقای
 محمد حسن سلطان العلماء و عدا و عظیم و فضلی
 مقام همه مرجع در ساریت و جمعی باقی جلیل
 و صاحب قیام اهل دار السلوک و رفتار
 کرده آن کتاب را احسن شد و توفیق در آن
 مقدم

مقصد و مطرب مقدم و ستم و انشد و از ساریت
 آن کتاب نسخهای متعدد و کتاب کردند و فضائل و حساب
 او را در هر جا استخوان و منقح و معاش را آورد
 زبان و در بیان همه ساخت و اکثری از کتبش در آن
 ایشان شهر و قد و شد تا ساریت زیاده جامع و در آن
 از ساریت و جوابها سؤالات با وجود این که توفیق و نظر بر
 صبط و خطی واقف شدند و غلط و زلی در آنجا یافتند
 با آنکه آن کتاب اعلیٰ شد مقام در آن ساریت یافت
 با حکمای شرافین و رواقین و مشایخی خود را
 و در رد و ابطال اقوال آنها اصرار کرده و حکای که
 در اصفهان حضور داشتند حکم این مطلب را حاکم
 و این ساریت را با وجود این احدى از آنها
 حرکت بر رد و انکار کلام از کلمات و مطرب از کلام
 آن کتاب نکردند نهایت آنکه بیکد کشف این بود
 که مطلب جزئی نیست و لکن اختلاف در اصطلاح
 دانسته است و توفیق شدند در آنکه مقصد جناب
 شیخ و قول او سدید و صحیح و تصدیق نزد او و حقیقی
 است و لکن ضلالت داشتند که این مطلب منافات
 با اقوال حکما ندارد و با جمیع مصنف و مقرر فضیل
 آن کتاب بودند و احدى غیبی و نقضی با و نیست
 خدا و بلکه تعجب گشتی و بیبی از او در سنیفا
 و در آن روز بعضی از اهل آن بلد ساریت کردند از نسبت
 پایه فضل جناب ساریت علیه السلام توفیق با مقام
 فضیلت بر حرام آن قدس ابا و ای کتاب در آن
 فرمود که چنین بای این دو نفر موقوف بر رسیدن
 نیز است بمقام آنها و حال آنکه من در علم و فضل

در علم و فضل

از این پس تمام و مندرج شده است چنانچه مقتضای
یک از اینها بر اینهاست و حاصل هر دو
آنجناب در اصفهان اعلام در کمال عزت
و احترام پس بر روی ایشانند و مقدس
معظم و معتبر نزد کار علم و فضل و جلالت
قدر او برینا که در تمام مقصد از آن شهر
پیر و آید و تا می عقیده از این معنی محض
و متحرک بودند و ما که آنجا را بر ترقف
اصفهان ترغیب میکنیم چون از کیفیت آنجا
دیدیم و ما بر ترقف محض بودند و بعضی
بر حسب الامر از آن مقصد مجری بر این مقصد
آید و بودند و تقدیر را بجمع و دیدند آنجا
کما تحقیق الموعود از اصفهان پیرو
شده بگویند که از آنجا که زاده
با کرده از آنجا که از آنجا که
او را داخل شده و اعیان و آنجا
بله در استقبال خاص نزد و در دست
مغفور با آنجا و دسترس که از آنجا
نبرده در نزد و آید چون ما بر ترقف
عقبات عالیات در آنجا که
را از نظام بر اینهاست از آنجا
ضرورت و شرافت ساخته و آن
زیارت کرد و بر ترقف عقبات عالیات
بر آنجا که آنجا که از آنجا
بطوری شایسته کردند و آنجا
شد قرار گرفت و دیدی با عدا و فضل

الحمد

آنکه بر روی آنکه متفق بودند فضل و جلالت و فخر
و تخریب بودند در هر یک از اینها و تخریب و تخریب
و تخریب و تخریب با هر یک از اینها که تخریب
و تخریب آن که چهار بار در علم جلیل و فاضل
فضل و علم و در ثبات و جلال و منزلت
بودند اعنی العالم الجلیل لالور الازهر
الطاهر المحمد الموقر آقا احمد و عالم جلیل و فاضل
و عالم کامل و فاضل فاضل الموقر لطیف الودود و آقا
اولاد عالم علم الموقر آقا احمد و عالم جلیل و فاضل
و عالم کامل و فاضل فاضل الموقر لطیف الودود و آقا
نقد و نقد و نقد و نقد و نقد و نقد و نقد و نقد
نزد کار علم و ترقف آن که در علم و ترقف
با ترقف با ترقف با ترقف با ترقف با ترقف
منزلت او را در اشراف و رف مقامات قرار دادند
و عزت و اکرام او را حفظ و مراعات می نمودند و احیاء
در مراتب فضل و جلالت قدر او و جرات اخلاص و محال
اعتراض نبود و در مدت اقامت آنجا که در آنجا
لحمه عراق فانی می شدند و در هر یک از آنجا
متوقفین عقبات عالیات می شدند و عقبات
سفر در آنجا که ترقف الجلیل و الموقر
التیجیل العارف بعارض التزیل المحمد المطلق عند
و الموقر الموقر لطیف الموقر آقا احمد و عالم جلیل و فاضل
الطاهر الموقر و ترقف الموقر الموقر الموقر
الموقر الموقر الموقر الموقر الموقر الموقر
الطاهر الموقر الموقر الموقر الموقر الموقر
این علم متوقف عقبات عالیات می شدند و عقبات
اصولاً الله علیه

وجهه بكل ما تقر به العاقل لا بعد الى
 ان اجازة مسبوقة في تلك الامور
 است واز ان جد اجازة من رزاقه
 سر سنان وازيت صرة فيقول العبد
 عفو ولا يحرمه الله من سنان اصلا
 والكلام مكنا بقصم بقدر استحقاق
 نفس وجعل نعمة فيه حيث ان الشيخ
 الجليل والعمدة النقيب الاصيل العالم
 الفاضل والباذل الكلداني الشيخ
 الاعاظم اطل الله تعالى معاصي العبد
 ارام مرتقاء محقق في العلم والبر
 من حياض زلال صلاحها من النبوة
 قد استجارت في فضاءها ان كان
 ده ولما كان داما عرا اهلا لذلك
 فاستجرت الى حاجته طلبته ولما كان
 اسعاف مامولة فله وجوده فطنة
 فاقول الاخر فقال الله عليه وازاه
 اجازة شيخ الاخر شيخ محمد عليه وازاه
 ان نيت اما بعد هم العامل والعال
 الكامل من رتبة العلم في وقته الفضل
 الصالحين الشيخ محمد الميرزا الشيخ
 الدين قد عرض على من رتبة في
 لشرح بعض كتاباته لانه قد في العاقل
 ورسالة مصنفها في الجبرين مقبولا
 فيها يرى العبد في تصنيفا
 قد تضمن تحقيقا وادراكا على مقام
 مصنف

مصنفه وحلا الترتيب مؤلف فلز في ان اجازة
 وازاه اجازة شيخ اجل العاقل في المنى شيخ حسين
 الجليل است وصرة ان نيت بعد فقير الله الحارثي
 ابن محمد بن احمد بن ابراهيم الجليل الذي تولى الى ان
 قال انفسه في منزلة القديم الراسخ في علوم البيت
 محمد الاعلام ومن كان حريصا على التعلق بالزوال
 اناسهم عليهم لعلق والسلام ان الكتب له اجازة
 وجيزة الى ان قال ده العالم الاجير ذو المقام الاجل
 الشيخ احمد بن محمد الدين الاحصاني ذل الله تعالى
 المعاذ وتبديده في صورته المباني وهو في الحقيقة
 حقيق بان يجيز ولا يجازها في رتبة في العلوم الالهية
 على الحقيقة لا المجاز ولعلق طرقت اهل السلوك
 واولئك المجاز لكي اجازة مما ارجيت الاحقة
 الالهية الحقيقة المستقلة على الاخلاص والاعتقاد
 وكان في امرها حفظا في هذا الدين وكان الاعراب
 فاستخرجت الله سبحانه وسالته الخيرة فقام
 واجازة وان محله محقق بالعلل والترتيب من
 فلاح عنانية قد فانه وحاز فخره له الاخر
 قال تقدر الله بعد واسكنه جنة جنة ربه
 برقى از اطرافه بكتاب سيطر وطهر من رتبة
 افسد في الله مقامه را خدا كرمه موده بر دلم
 ذكر كرمه ولكن اجازة از انهم ديدم دورت ميدان
 كرمه اورا در ان مقام وار كرمه بعد فيقول العبد
 الخاطي ابن محمد بن علي الطباطبائي اوتي كتابا بيضا
 وجعل عفاه خير من دنياه ان من اعطاه الزمان
 ومنات ده الحق ان اجتماعي بالافعال الروحاني

عجيبة تشمل جميع قواعد ومبادئها من المبدأ
 انما انوارها المذكورة ومنها علم الكليات الاربع
 وغيرها وانما هي في حقيقة الامر جميعها في
 الاخفاقة في التبيين وبيان ان وجوب
 الجبر فيها مستحدث ودر البعث له ومنها رسالة
 في نجية الاجماع بآية السيرة والرد على
 المتكبرين للاجماع ونقل ومنها رسالة في اصول
 الفقه المبادئ الالهية لثمة جواب الشيخ
 كاطم في سنة واحدة الى كيزان بقوله المفتوح
 في سنة واحدة مع حقوقي لم لا وفيها حقيقة
 حجية وكذا في سنة واحدة في سنة القدر وكف
 الشريعة في جواب الالوية الا انه في سنة
 ابن الشيخ مبارك القوسية في شرح رسالة السيد
 شريف راد اعلى وفيه الجواب والافضل
 الامر من كتبها كما لم يكن ذلك ومنها رسالة
 حياة النفس في اصول الحق بها في القول في
 سنة الفناء والرفض جامة من المؤمنين ومنها
 رسالة في تحقيق القواعد والتعقيد ونقص
 في الفقه جوابا لسؤال الشيخ رسالة في جواب
 عن الجواهر الحتمية عند المتكلمين والاحكام
 والاعراض الالهية الى مادة الحوادث وبعض
 رسالة الفقه من رسالة العلم للعلماء
 الحاشية راد اعلى عالم الفاضل والفاضل الفاضل
 الميرزا باقر الزاب لثمة في شرح حديث حديث
 الائمة الذي راد اعلى ان الله خلق اسما
 بالحرف غير متناول الشيخ عيسى بن
 الى الجاهل

ابن الشيخ يوسف الاصفهاني ومنها رسالة في بيان اوعية النبوة
 اي سرمد والذوق والزمان وبيان اللوح المحفوظ والحوادث
 وتبيين اسبابها والقدرة والقضاء وبيان ان حقيقة الطبيعة
 السعادة والسعادة المذكورة في حديث الطيعة وبيان ان
 في اربعة الاركان للوحي وبيان حقيقة تلك الاركان و
 ادعاء تلك الاركان جوابا لسؤال العالم الفاضل السيد
 القاسم الايجي ومنها رسالة في بيان حقيقة الحجة على
 علم والده وانها هي من الوجوه لتقدير الام لا وبيان انها في
 المقامات التي تنتمي اليها اثبوت والاسماء وفي بيان
 سرقة حقيقة جوابا لسؤال العالم السيد الملا محمد الملقب بالشيخ
 رحمه الله ومنها رسالة في شرح حديث في بيان حقيقة
 من سؤالي لاميير الزينبي عبد السلام ما الحقيقة لله امر الحكمة
 في بيان الفرق بين القلب والعقل والصدر والنفس والروح
 والعقل والميل وسائر القوى وبيان ان الحمد لله الذي
 التفت الاصفهاني الميرزا محمد جواد السمراني الملا محمد الملقب بالشيخ
 ومنها رسالة في شرح حديث راس الطائفة ومنها رسالة في
 علم السلام عن الكفر والايان والبطانان الذي انظرها
 مره ان معنى الحق علم القرآن وجواب لرئيس الرضا لثمة
 في جواب سؤال مفصل في الجمل في قوله عليه السلام في بيان ان
 هذا الحق من هو الجواب عن كل تلك المسائل وجواب لبعض
 طلبه التي ومنها رسالة في بيان ان الله عليين وحقيق
 القرآن فيها جوابا لسؤال السيد حسن الحارثي رحمه الله
 رسالة الخافانية جوابا لسؤال السيد في حقها عن بيان
 حقيقة البرزخ والمعاد والتمتع في البرزخ وحقيقة الاخرة
 وغير ذلك من جوابات الجاهل ومنها رسالة في بيان حقيقة
 العقل والروح والنفس بملابها من التامة والجزئية

عيسى بن الجاهل

كمال

في البداية ولوح الحجاب الملائكة الملائكة المحفوظة ومنها
 في حجاب سائل السيف في سورة التوحيد واليه التوكل
 وكيفية استكشاف حجاب سائل السيف
 في الجمع بين الاخبار المذكورة في الايام والاوقات لا في
 في البحر اثنان من ثلاثين يوما واربعة واما
 ان حجاب نقل عظم ادم اشرف وان تولى اصفى يد
 يرف ونقل الملائكة رسالة حجاب سائل
 استى اصفى في حجاب سائل السيف ان العرش
 قد خلق الله في البرق اثنان من ثلاثين يوما
 ان السيف من زر كبريتا حجاب سائل السيف
 احاديث في حجاب سائل السيف وحجاب سائل
 القطيفة ومنها رسالة حجاب سائل السيف
 في دار العباد في حجاب سائل السيف وحجاب سائل
 ومنها رسالة حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 الفوق في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 وانه في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 سائل السيف في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 القدر في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 شفي في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 حجاب سائل السيف في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 الباقية في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 في حجاب سائل السيف في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 بغير حجاب في حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 والجمع بين حجاب سائل السيف في حجاب سائل
 للفناء وانما خلق في حجاب سائل السيف في حجاب سائل

۱۷۵ طبع
رسالة في بيان تقويم دنم اهل الاخرة ونقص جيل المزال والكل
واحد ام لا بها التكملة في درجاتها ودرجاتها وغير ذلك
في المباحث الترتيبية ومنها رسالة في بيان كيفية تكملة
الموصل الى درجات القرب والزلزلي وجواب لسؤال التكملة
ومنها رسالة في بيان تفصيل المفضل مع وجود الفضل
وسأئل آخره الفقه جوابا لسؤال بعض اسرة آية الله العظمى
ومنها رسالة في شرح مسئلة المعاد بطور واضح جوابا لسؤال بعض
الاخوان ومنها رسالة في شرح ما ورد في النبي صلى الله عليه وآله
القدس من لآل ما خلفت الاثلاث ولولا الله ما خلقنا كتاب جوابا
لسؤال السيد صاحب التتبع في سيرة محمد الطي الطيبي ومنها رسالة
في تفسير بعض الكلمات كتبتهم امير المؤمنين عليه السلام بقول
الواعظ الامام في جواب عن هذا القبول ومن هذا النوع انتهى
تبرجهم كبره من منظور از نقل عبارت رسالة ابنا رضى
وابن عوام است و تفصيله كجانب سيد ابي القدر تقاسم در
تقدرا دكت و رسائل و وصف آنها در اين مقام بيان فرموده
است فهم آنها حاصله براي عوام نداشت بحسب اجبارت
مفهوم كبره اشياء و فهم اين كتب و رسائل كبره خطاي
علمای كبر و فضلاي اخبار رسيد احدى از اشياي
بقصم رذائلها و وطن و هي كونه برياد ملكه كبره خطاي
و عذر تمام او مشفق و مشتق بود و در كتاب راض
اخلاق حسنة و اطوار مستحسنة ديدند و در اجناس علم و ادب
و عادات حسن خلق و خلق و در هر يك چند كتاب و شعرة
علماء خاصه و خاصه و فقه كافي است و كتابها
العلم في عباده العلماء و قال اولها الصادق ع و ادقق
العلم في الصلوات و من خاف و من خاف و من خاف

پس ادعای ما ثابت و در این است که در حدیث
 بنا به معنی و بنا به معنی که در این است
 علمای فرقه فقه و کرده به طریقت است و در حدیث
 ما معتقد کردیم و آنها نیز در حدیث که در حدیث
 حضرت جل و علا و امام در حدیث معتقدین اولیای
 کرام و سالک و سالک است نمیدانم احوال
 کسی که با جمیع علمای پیوسته و متفقین در این و بیج
 اسلام و مسلمین مخالفند که در حدیث فقه و فقه و فقه
 و متفقین الرسول ص و اولاد الهی و پیغمبر
 سید المرسلین و اولاد صلوات علیهم و علی
 صحبته و علیهم و علیهم و علیهم و علیهم و علیهم
 پس و فقه که آنها متفق در امری جمع شدند و با جمیع
 معارضی بهم رسید بطریق بر خط و ضلالت باشند
 بلکه اجتماع علماء عدم و علمیت بر قول رسول
 آنها و اجتماع که کاشف فدا که مظهر و تبر است از
 کل باطنیه اند و غرایب نیز بر احوال کس که با جمیع علمای
 فرقه فقه مخالفت نماید از سلوک طریقه حق مانع
 آید با اجلد که در حدیث که تقاد دعای اعلام بر ا
 در حدیث کتاب احوال شروع بر بیان مبدء احوال
 و صدور و فضا و نامیم و الله تعالی و مستعینا
 به فی کل الاحوال بلکه فقه فقه که بر حدیث و ما
 بیان خواهم کرد که از این فرقه و فقه است با جمیع
 بود و فقه که در حدیث که فقه و فقه که در حدیث
 در آنکه میفرمایم که با جمیع علمای و فقه و فقه
 از خلق و فقه و فقه که فقه که فقه که فقه که
 فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که

نمودار و در حدیث که فقه که فقه که فقه که فقه که
 از حدیث و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 میدارم تا فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 که از حدیث و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 بر فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 اصول بعد جزاء او و امری طریقتی و فقه که فقه که
 و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 ان الصبر هانی و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 بزرگ از این میم با فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 معصیتی و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 علمای و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 صحت کسبی را کرده فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 بر بطلان آن فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 این متوجه فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 بکشد و فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 خداوند بانی نامور بود و همان اوقات فقه که فقه که فقه که
 فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 این فرست که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که
 الوارده فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که فقه که

در حدیث

ام فی خط
الا انصر فان الله يقول انما انصرم بغير حساب
و انما هذا الامر لا بد من انصره ولا بد من انصره
البعيدان يستعملان به لعل كل واحد منكم يعلم
بعدم برائته صبره ورجائه بعد ان يستعمله ورجائه
ما هو في حكمة اموري چند که در اول حکمت است چنانکه
استاده خلدی نام علیه السلام اللهم لك الحمد في
به قصه و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
خبرتم انهم خبروا عنك ثم الذي لا راد له ولا عاقل
بعد ان يسطر عليهم انهم خبروا الله الذي في خبرها
و من خبرها في كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
و من خبرها و جعلت لهم الانشاء الجاهل و جعلت لهم
فكم يا صبر كما صبر اولو الصل و من خبرها و صبر
و صابر كذا الا ما الله درهم و لا تترك في ضيق
فما عكروا ان اقم مع و الذي هو محسن
الكون حقيقه احوال ابا جهم و كذا و كذا و كذا
ايه خبري بر بخت و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
محرز يا رب خذ ما في كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
نرا ايرضات خافه و عرفت كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
بر فضل و جلاله و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
مقدافي اندر ان التقيد ببيت بكنائس
که سکن کتاب بود نمود و با فضیلت بصیرت
و معرفت شایسته و مدد جوهر بر سر مظهر
و مبدء معمود و العالی بفرمان و المبرقین الوا
على النطقين سيد الكونيين مولانا ابي الله
الحسين عليه السلام و الحمد لله الذي لا اله الا هو

ام فی خط
كثرة از كذا شخص شده مؤذرا بر سده سینه حسنه
و در آن مكان عكر بنیان بنیا و محاورت نهاد و قتی که کتاب
اجل نازل و بر ماسول بخیر و اصل کرد و قدرت قلیلی در آن قرار
گرفت اهل سرارت و شقاق که مبتلای محض نفاق اند و حرکت
آمده نزد جناب سید مملی این روح هم برور آن سید علی الله
تعالی و دفعه الدارین اعلا رفعة اعلا بر او متبیه نمود و بعضی
عبادت های مخدوفه الاولی و الاخری و الرطبه و بر بند
عبادت های چند که بر سبک آنها نیس و نه بر آن اصطلاحات
معرفت داشتند و غیر مقصود از آن عبادات را با و ذکر کردند
و از بیم خلل در امور دنیوی خود و دنیا و دینی و کمالی خود
اظهار داشتند بقصدت الدنیا رجالا کثیرا و من حرز و حرا
بل استحقاقا خیرا فاعلمهم حب الغنی فاعلمهم علم نیکو را
الا انک رة و الزور احبها پسنداشتند که آن جناب علی الله
تعالی در ریاست دنیوی که قدرت آن قلیل و نفوس سبیل
و عاقبتش و عیم و عقوبتش عظیم است و ننیدانستند که آن جناب
نظم در آن است و در نظر رغبتی بر آن هر که بر عیش و شام
و حقیقتش عاقبت است با الحمد جناب سید افریقه است
مشبه نموندند انهم کما صدق که است غافل از مقصود
این بود که از اظهار حسد و کینه که در دل تنگ خود داشته
کرده بودند و در نظر دارند و آنها را گفت که اگر بر سر مشبه
لبه است از آن کسی بجهت الهی را عارض نمزد و کوشش چنان
ارباب اغراض بباد و قول محضه نیز از پیرفته اغراضی
کرد از انبیا که بسبب ضرورت مذمت مطلقا اعتباری
بر حفظ و قوام نیست چه جای آنکه عبادت مخدوفه
الاولی و الاخری باشد و با بهیة صافیة نظر نکردند بر آنکه

این عبارات و اشارات است که از آنها بگویند اند
 و این عبارت که این است بگویند اصطلاحات این است
 از خود آنها اخذ و معانی لغوی که باید کرده شود و آنست
 نکردند که بگویند اظهار اعمالات غنی غیر متناهیست
 و بعضی گفته اند که در وقت یکروز و دو روز اهل کتاب
 در روز و طلب فتنه و اوجید را در اوقات فساد
 و سبیل در کفیل منال و بنو ناسیه که اوشی حضرتان
 و عایشی همان است مبدی اظهار و معانی کرد
 و بعضی گفته اند که معانی لغوی و اعمالات دیگر
 بر کلماتی افزوده در هر یک از اینها و با واه جمال
 انداختند و از این گفته و فتنه و در نزد عوام
 اعم از مرد و زن گفته اند است چون از سبب
 لغوی پرسیدند معانی را و اهل آنکه سید از این لغوی
 فانی بگویند از سید در این است جواب داد که مردم
 چنین بگویند و از اینها معلوم شده است
 عجیب است که بعضی خلق بگویند احوال مردم و گفته
 عظیم و تو می بیند به باغ مانع بعضی مرتب ساخته
 داخل حل و عقد را جمع نمودند اسمی از آنها
 میگویند و از آنکه آنها گفته اند که در لغوی
 چنین عالم بر آن گفته اند و آن عقایدی که بگویند
 بنویسند چون ابتدا باین عقاید نوشته بودی و آن
 شد صحبت آنها را متفرق و حال آنکه در حق رزق
 تا آنکه در کلام معنی آن مشهور و معروف بود
 و بعد از مشاهده چنین کرامت عظیم از آن کتاب نگاره
 بهیچ وجه متعجب نشو چنانکه سنیان آنها که بگویند
 الله

اهل و اسنادی، بطریق افروخته و بگویند غریب از هر خلق
 نوده و این عباد را در وقت عوام که احوال انعام شده و معانی
 زبان کرده و بعضی جا که بگویند خشنود و تحقیق از دست خدا
 دور و از حقیقتی که بگویند با و گفته اند و جمع مذاهب باطل را از
 قبیل مذاهب ملاحه و زمانه و صوفیه و خلاص و معنیه و
 مذاهب اهل تلیف و ملاحه اهل تفسیر را در آن کتاب
 ابر کرده و کلمات را برای عالم ربان و اولیاده لایست
 و بعضی عجمی مرتب سخت که خلق در آنجا جمع می شد
 و آن کتاب را بر آنجا میخواندند و میگویند که اینها عقاید است
 احمد است که پس صدای خلق بر لوی و ستر آمدند و
 غلبه است که آن کتاب اعیان الله تعالی را در آنجا
 از آنجا و معانی آنجا بگویند و بگویند و اینها
 است که قبل از ایشان معاویه را بگویند که او را هم در آنجا
 خلق را امید دادند احادیث کذب و اقتراف و قول
 ائمه صلوات الله علیه و آله در مذمت امیر المؤمنین علیه السلام
 و توفیق و توفیق از خلق علی سابقین جعل کردند و در
 مذمت گذشت و دهند و امیر میگرد که میگویند احادیث
 است ردا و در مذمت باطل و در مذمت حق
 اینها چنانکه بگویند نوشته و گفته و فتنه و مذاهب باطله
 کاسه را اوستان مندرج نموده باین عالم اعمال و از آن
 منسوب کردند و مردم را در اقتراف گفتش و نسبت
 دادن اهل مذاهب باطله بر آن کتاب مذمت و بعضی
 نمودند که بگویند که طایفه و حیل و استیاضی ملاحظه میگردند
 و طایفه ای را از هر قول که میگویند و حیل را از آن
 متفرق میگردند و قول را با و ذکر میگردند بعضی را گفتند

باین کتاب

مرکز را دوست ندارد و این گفته مقصودش مال
 و اولاد است چنانکه خداوند تعالی اولاد و کم
 قسمة آنیکه میگوید عذری بر منظر آنیکه است
 که او دارد و خداوند تعالی او را عالم بالا علم الله
 او را برین بار سیم تصور میگردانم میفرماید ام
 تقبیرنه بالا علم ام بطا میگوید اما ربکم
 مقصودش از لفظ کم و ان نه خبر و طست
 و آنیکه گفت انا احد بنیکه صنفه متکلم و صوره
 یعنی غیرش را بسم الله تعالی میگوید اما ربکم
 که من عالم هستم در اعتقاد کم فعل در صبر و تکلم
 المومنین علی الله ربکم ای کما میگوید که این
 کفر است تاویل فرمود پس با او بعد از کلام میفرماید
 عنیدارید و چنانکه با در کلمات با عباد است
 بهائیت که طاعتها را کفر و فحش آنها حکم
 نمیکند و بر تقصیر خودی قابل قبول میگویند
 مرحوم سید رفیع علم الله گفته که در عقاید و کلام
 کرده تصنیف نموده و باب را ذکر کرده میگوید
 که خداوند سبحان و تعالی حدیث و عبادی و هر قدر
 نیست با آنیکه فردی است خداوند سبحان و عبادی
 جمع است و با وجود اوصاف بر کفر است
 حکم نموده و نسبت نه از حق و عبادت خداوند
 است با آنیکه از هر عبادت و عبادت و عبادت
 فلسفی همراه در کتاب جواهر الحقایق مقصود از
 ذکر کرده و چندین قسم گفته که از آن
 اقام است که خلق بران اربابان قدرت

عربی

خداوند عبادت و ولایت برای دارد که قدرت خلق
 اخلاق بیشتر است هر که آنها بر چیزی قدرت دارند که خدا
 ندارد و هم چنین از دینی در وجه الهی ترک عبادت
 جایز نیست و خوف روی اشباع به و غیر متناهی از دین
 واجب قابل شده و مصدق در تفسیر ذکر کرده است که کلام
 و مقصودش لعنهم الله ربکم یعنی صلی الله علیه و آله را الهی می
 و گفته است که رسالت را در خصوص هر دینی و تصنیف
 نمودن سبب قرب حدیث و حال آنکه عبادی خود را عباد
 مفید رحمت الله تا این زمان متفقند که هر دینی و آنکه
 جایز نیست پس در خصوص لعن صدق هر چه عالمی
 در دین است که هر چه عالمی قابل نیست تا عالمی و هم
 چنین امثال این عبارات از امثال این عبادی جلیل
 القدر بسیار است که از تمامی آنها ذکر کرده شود و عبادت
 کینه زنی میگوید و فاکتم کیف تحکون و اگر واجب
 میدانند که کلام را بطا بر حال نمایند و طاعت باطن
 و بر تکب تاویل شود پس هر این عبارات را بطا بر آنها
 حمل نموده و بر کفر و فحش گویند آن حکم نموده و بر تقصیر
 در وقت و فتوری در عبادت آنها قابل نشدند و هر
 تا ویلا که در کلام آنها جاری و شنید در کلام می
 عنیدارید و حال آنکه عبارات در ولایت خود بر کفر
 که ظن شما است از کلام آنها هر چه عبادت که عبادت
 کرده کلام بر معنی صحیح در حالت و عبادت که حدیث
 معنی باطل از قابل انکلام ظاهر و مشهود شده باشد
 مگر در این عبادت که شما صاحبان این عبارات را اظا
 نموده اند بلکه بعضی عبارات و فقرات را در کتب آنها

ملاحظه نموده اید اگر در بعضی معنی اعتبار
که خطی بر آن کفر صحت کنید بلا حظه بعضی کتاب
صحت که در کتاب این حد چهار عبارت می آید
نیکسند یا چیزی که بر نام و از آنجمله در دل دارد
جز سید ام و جلوه باینجه و خود را در عقل
لغی که از می شنود و خود را در عبارت
می جاری می نمایند و در آیت غیری که بر نیکسند
آیا لغی از جانب خدا و این است که کلمه کجوف
می نهید و آنرا از این حد و نظر کلام می نظری
خود عمل نماید و حال آنکه نیکسند اید از کلام
می خطی است آیا بعد از عالم اطاعت و طاعت
لازم نیست که فی رد و لا لغی الیکم السلام
موضعا محال آنکه عقده بر ابط اما از این حد
و خداوند نام میفرماید کلمه الکفر فکفر و ایمان
یعنی کلمه کفر که کفرند بسبب چیزی که لغت
کفر و کفر آنجا است کلمه بسبب نرسیدن کفر
شدن جرات هر کسی را است نیکسند است از لغت
عنقوب از لغت های جدید کرده و اقوی امری
الان قد ان الله بهدله استماع جماعت همه
کتاب طاعت نزال او کوی را دارند و بر
اصرار و نیکسند است دعوت و خداوند آن شد
نموده بحدت آنجا است بهر کسی رسیدن و نیکسند
مقصودش بر آمدن انانیت عالم مکتور با
نوشته و نیز در کتاب فرستاده اند که شیخ احمد
افتخاری فاسد و غلو ب مردم را مشورتش
لاده

نموده خلق را بشهرت عظیم انداخته و باین همه استغفاره جز
راست سیر زیاده را است آورد و نزد و نیز بخدا در بند
که بعضی از مظهری و معنی خلق که در آن جزو ایراد شده
بودن آن دادند و کتاب رحمت است و در همین جزو خط
حس این حد ذکر نموده و نیکسند در حق متوکل ایمان از او
خوانده شده و این نیکسند از کفر مکتور است و بر قنات
و نیکسند عمل آنجا مطلع شوند و باشند که این عمل بود که حد
و مقرر نشد نه تنها بر شیخ مرحوم مل و عایدیند بلکه شیخ
را باعث امانت و از او حد مکتور است و بر
نموده با الله می شود و النفس و خانه الاعین با جمله
سید ما شسم کلمه الجاهل در کتاب خود مکتور است
الزلفی ذکر کرده است که کلمه متوکل یا کلمه از شکر
این کلمه با احضار نمودن و از این نیکسند آنجا شد
در نفس خود اندیشید که در حقیقت و مقرر متوکل او را
نموده است کبرای آنکه از فضل علی ابر الکریمین علیه السلام
از او پیروی و هر چه بعضی از فضل را ذکر کنند لغت
مداومت که با آن حد را در او را بقتل رساندند شکر
و حفظ کرده و در حد خود در خلیف رفت او را
دیدن نهانشه و شیخی در برابر شیخی روشن است چون خط
شخصی او را نشانید و لغت ترا احضار نمودم که بر
معنی این شعر که تر است که لغت حدت از آنکه
لغت است و نیکسند تمام بلای بل الصلح و این حد
عنه حضرت با نیکسند بود و مکتور است و این حد
یعنی بد صحتی جزده از آنکه از رقیب است
آن اظهارد و نیکسند کرده و از اظهارد آن بیم هلاک دارد

گفت یا ایله المومنین هر که را است عرض کنم
 حوامم کرد گفت اما در باب ظلم و مضائق
 این شعر را نشناختم که در این باب علیه السلام
 رسید متوکل گفت چه میگوید معاویه گفت او
 کافر و جنس ملعون بود که کلام نبرد بر کفر
 وی است هدی ذکر تهنی دادیم گفت چون سر
 مبارک سید شادی را آوردند و ای ابدی
 انشا میگردانست **بسم الله** و قطع
 الخیر لم یصع وقع الایمان واستحل فرجا
 ثم قال لایا یزید لا تشک فی خلق ان لم انقم
 من یف لحد ما کان فعا شتم فی الملک فلا
 ضربها ولا وحی نزل اشرار برانکه بغیر
 نموده است از ظن **و** وحی اورا انکار
 نموده متوکل علیه السلام در باب وای طریقه
 از آنکه اخذ کرده و قبول و تمام کرده و دستار
 نموده گفت بقرآن **و** از آنجا آمده متوکل غبطه
 شده گفت خدا ای تو موی کاتب وحی و کاتب
 المومنین بود اگر کاتبی بر کفر نه خود میاوری
 سیاست و قیام بر ارم **و** گفت و فتنه معاویه
 در حاکم اختیار دادی آمد و گفت یا ای
 بعد از تو هرگز ترا هر انویسیری وی نهاده کرده
 ای ابیات را از امت یا ام الحیرا **و** فا
 کنجی فلیس لنادود ذقیام فان گفت قد
 اخبرنی عنی مبعث دین لیس جعل القلب
 ساهیا **و** متوکل بود از این معنی کرد گفت لولا

اعتقاد از که اخذ نمود و بر رای که رای شده لغتم با عقده
عمران خطاب معتقد بود متوکل را عرض شد که نه گفت
هرگاه از کلام او نیز **ای** ذکر کنی منسوب عقوبت
من حوائی بود گفتیم عمروری بنوعی شرب خمر و زنی خانه
نده اور اور این عمل دید اور منع کرده از هانبر ساینده
در برابرش گفت **او** علف الخنا **بشر** **جمن** و افعلی
الان عن ما، و **عمر** **البعث** ثم **جمن** ثم **عمر** **حدث**
خلفه یا **ثم** **عمر** متوکل پرسید که استند و اعتماد او **نقل**
که بود لغتم بعد از **ای** بقر یا بود متوکل عرضید که نه رای
کرد زنی رست نه و گفت از کلام او نیز بر آنکه گفتی که
زکر کن گفتیم **ای** بکر و زنی در ماه مبارک رمضان شراب
میخورد زنی حاضر شده گفت یا **ای** بکر حضرت رسول
کون انکس را در فرموده است که روزه بخورد و بخورد
تا برسد نیز خبر **ای** بکر در این را اشاره و عیناً
یصلح یا **ثم** **بکر** **فان** **الموت** نفسی **عمر** **هنا** و
نفت **عمر** **ابیک** و کان **عمر** **ما** شد **بدا** **لما** **س** **عمر**
المقام و **عمر** **نابین** **کبیر** **سوف** **یحیی** و کیف **حقی**
اسلام و **هام** **الاه** **مبلغ** **الرحمن** **عنی** **بانی**
نامرکه **الصيام** **تارک** **کما** **اوحی** **المینا** **محمد**
من **خار** **ریف** **الکلام** **فقل** **قد** **یعنی** **شرابی** **و**
قد **یعنی** **طعامی** **ولکن** **الحکیم** **رای** **حمید** **فالجه**
فناهت فی **الجمام** **عمر** **متوکل** **انهار** **الشیء** **ام** **کر** **دیکر**
طلو با و داد و محضی کرد و او را **لم** **یرکت** **س** **بنظر**
الضاف **بنکر** **و** **بعقل** **و** **عمر** **خورد** **رجوع** **کنید** **که** **اما** **ا**
از اهل ایمان و صاحبان اسلام و انصاف را و امید

موضعه توحید و کمال احدی را در هر دو کلمه
 آنها هر دو وصف و هر دو کلمه هر دو وصف و هر دو
 الصفه و الموصوف بالافعال فاعلان بالحدث
 الممتنع من الحدث فی وصفه فخره فقد تراه و
 تراه فقد تراه و من عزاه غراب و ادله الی
 علی که در آن مباحثه سبک حکما صائون و مصلون
 هستند و جواب ایشان گفتند در علامت رسید
 لفظ حکمت در الکفار در این کلمه معنی است لفظ
 حکمت است حق سبحان و تعالی در کلمات معنیه و در هر دو
 است که مابین الرسل لا یلیق فرموده هر دو
 معنی نه الا تمیز بر این مباحثه و نیز در علم
 الکتاب و الحکم و در بعضی و ادله و لفظا بینا
 الحکمة و فصل الخطاب و من انما لقان الحکمة
 و تمیز و من نوب الحکمة فقد اوامیر الی است
 کثیره و روایات غیر عدیده که بکس نظر نیست
 و اگر از معنی حکمت الکرار است است از معنی
 هذا التوحید و اگر بر مذهب است از قبیل است
 و صفات است و افعال است و صفات است که در این
 خلایق و ذرات و صورت و حیثیت تعلی
 آن با فضیلت و فضیلت و موزون وصف فرموده
 و معرفت بیات الهیه و صفات از قبیل عبادت
 و معاللات و عقود و ایقاع کلام خداست
 نیز دلالت دارد بر اینکه معیار نبوت خداست
 فخریه و لا یقبل مع الله اله الا ما یخذول و الله
 فرموده است بر مراتب و انگریزی متعلق بر

است از قبیل است و افعال و افعال آن وصفی که
 شایسته جلالت و کبریا است و در حقیقت است و آخری
 برای صفات فرموده که در وصف کینونش تا فی است
 بعد از آن فرمایند و قضی حکمان لا یقبل الا آیاه
 اشاره بر توحید عبادت است از آن پس فرموده و بالاولی
 احکام اشاره بر نبوت و ولایت است هر دو در این
 که در این مقامان توحید عبادت و نبوت و ولایت و وصف
 که با نیکو بیان بر بیان است و در اینها اسلام
 است و در بیان است که فرموده اند انما و علی ابوابه الا
 پس اشاره کرده است بر نبوت و ولایت و از این
 متعلق بر آنها از قبیل صفات و افعال و صفات
 و مشرب است آنها بعد از آن فرموده اما یقبل عن عبدك
 الکبر احدیها او کلاهما الی قول و لا یقبل فی الا
 هر دو آنکس که حق لا یقبل و لیس یقبل الحیال طویلا
 کلامه است مستند عند ربك حکمها و معنی این آیات
 بینات در علم اخلاق و تشریف نفس از حکمت است و افعال
 تشریف نیز همانکه با دقت تا علی خط بر سبک در خارج از حکمت
 نیست پس بعد از بیان معرفت صفات و افعال
 و آثار نبی و ولی و تهریف نفس فرمایند و انما هما
 الیک ربک من الحکمة و بر اصول است که عبادت
 است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و حکمت
 اطلاق کرده اند خداوند خداوند عالم فرمایند و لفظا بینا
 لقان الحکمة ان اشکر لک و لول لدیک و لکی
 که شکر خدا اشاره بر توحید و عدل است و والی عبادت
 از نبی و ولی است و لفظا بینا عبادت الزماد است

ام فط
ات درسی از بودی و نه درسی
و نب و اضافات با در اختلف و حالات
او و غیر نیز و صفات او ویت نسبت او قبل
از خلق و بعد از خلق و اما قدیم فکر نیست
سمانه و تقایم صفتی و اگر العالم یسر
و خبر از قول صادق علیه السلام روا
کرده که زاید آن اند خدا خلق خلق نموده و اگر
آگاه بود از آن که صدق در تو صدق و خطبه
رضا علیه السلام فعل کند که در تو و کلام
المخلوق بتبع خالق هر که لغو و باطل که
منش ای ضعف اعتقاد و گفت اند است
از او صدق نیست و معیشت و نهادن است
اشادون بر چنین حال که پس سوال کردند
از عالمی دیگر که او عالمی است که در قول خدا صحت
نیکو است و جواب فرمود که ای ادا نمود
و نماز ظن باید در وقت و نصف النهار ادا
نمود بعد از آنکه در کبریا جواب داد که
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بر سر جدولی تکیه نمود تا صلی الله علیه و آله و سلم
گذاشت که نماز قضای آن حضرت نیاید
ادامه نمودند به پند عالم به معرفت را که
یکم حد از معرفت الله و کمال او به معرفت
که برای خود روا نمیداریم و نفس خود
بر چنین حال که ای انداز جوابهای که
باطل میگوید هم چنین بعضی تصانیف خود در فکر

ام فط
کرده اند که آن اندر لیس مکان و الا لما زج القار و است یخ
مکانیت و گرنه لازم میاید که باز در است جامع باشد
چرا که اگر خدا را امکانی بقدری بایست که هیچ مکان از او
خارج نباشد و گرنه لازم میاید که البیاض و البیاض از او
نیز از او جدا باشد چون ای امتزاج صحیح نیست پس خدا
مکانیت ای کلام صریح در جمیع صراحت امتزاج
صفت اجابت باطل از ای نوع لغو و باطل بسیار
است که بجهت غرض کردن در معرفت الله و معرفت
لشی عزه از آن غل یا بنعوم از بعضی صا در رسد
و بهیچ وجه نمی تواند و جهاد و مهربت و کامل و در امتثال ای
نیکو و نیکو است که در دین خود جواب میدهد که
از معرفت عوام و معرفت اجمالی که ضیت و غرض تحقیق
در تفصیل معرفت الله و گفتگو در این گونه مسائل جایز نیست
پس در جواب آن که بجهت اجمالی صحت یکدیگر نیست
که اگر که بقا و تفصیل آن در آید مثل زلزله و متعذر شود
همان قدر کفایت میکند که صاحب ای معرفت علمی
است از سلی و مؤمنه من است از مؤمنان و ولی علمای
و فقها و رؤسای اسلام عموماً متفق اند بر اینکه عالم را
و احب است که بتفصیل علم و حکمت و کلام معرفت
حقایق نبی و تفصیل شریکات و راه نبیانه که در دین
میباشد معرفت و وقت دانسته باشد تا در بوده باشد
بر دفع اشکوک و شبهات و مفاسد خیالات که اهل
اسلام را رد می دهد و مفاسد و تعلیمات اطمینان را
در ایراد شبهات جهت پیمارت و منحصر بر جهت
نیت که عالم است آن نماید بلکه با کجاء مختلف و علوم

غیر راه اعراض است کما فی از علم
 هندسه و کما فی از علم طب و علم حروف
 و غیر این علوم پس لابد از تعلیم کمال جامع و کمال
 و این جهات متفرقه و نیز انداند و اورا
 و نوری باشد که در دوزخ این جهات عارض باشد
 و بر ابطال ملک الی جمیع جهاتی که در این
 قلوب و عظم و جسد و غیره کما فی فیض الیقین
 واجب گفتار است گفتار است که جمیع
 مقلقتان بر آن مقلقتان واقع گردیده اند
 بدان قیام نماید تا اسقاط گردد پس جمیع
 مقلقتان واجب است و از در تحصیل حکمت
 و کلام و معارف الهی و غیره و خلق
 کبری اشتغال در زیر قمر و غیر از این که
 کمال برسد چنانکه حکمت می تواند بود و بر جمیع
 نایب امام ظاهر و نوری علم حکمت نیز از قبیل
 فقه است که از او ابد است قول حبیبی
 که بر وجوب عین آن تنوید اند و سر تقلید
 التقادیر اند پس بگویند و تعلق در یک از این
 دو واجب گفتار بوده بگویند و اشتغال
 گفتار دیگر اینست متفق است در این
 که هر دو واجب گفتار اند که متفرق است
 چنانکه در فصل اول این تعلیم و تفریق گفتار
 میکنند پس هر چه از این است که در تحصیل
 بحث و تحقیق نمایند معارف الهیه و عقاید
 اصولیه احراز آن و تعلق در فرجه لازم

و در علم

و در اصول نیست و آن می افتد چیزی مثل شهر زیاد
 الفقهی است الاصل در این ماده می شود و در وقت اهل بیت
 حاصل شد چگونه فرجه بر آن مترتب میگردد و نسبت امری که
 انقض قطع نظر از اینها مثل بعضی حکمتی در معارف الهیه
 و عقاید ربانیه و معرفت افعال و آثار و اسما و صفات
 و معرفت نبوت و ولایت بحقی و دلالت عقل اعم از اینکه
 مطابق سنج باشد یا نباشد و حکم میکنند اگر چه در نظر
 غیر همین قدر کثرت و کجاست تا مالک طریقه را پیش
 نهاده اند و سالک این سالک بوده ایم بلکه رعایت
 میکنند اولاد دلالت عقل را تا ملاحظه مینمایند و دلالت
 اشیاء حکمت را بر آنکه عقل بر آن دلالت دارد و اینها
 نظر میکنند بر دلالت نیست سینه با کجایات حکمت مطهر
 الهیه با عقل بر آن دلالت را با ملاحظه مینمایند و اینها
 مذکور و مقابل آن بای دلالت علانیه هرگاه ای دلالت
 مخالف و عده مذکور بعد از آنکه را ترک میکنند بدلیل
 اینکه در برابر توفیق و ثابت تر میدانیم خاصه ای از ملاحظه
 اینها نظر میکنند باینکه در آن فایده ای نیست
 بر این دلالتی که سینه را یا شانه افای و فیض
 حتی میانی که هم از این و بعد از همه ای ملاحظه با حکم
 عقبت آن منته و قطعی آن میکنند چرا که میزان غیرای
 و به حق بجا و حق بری و قرار داده و فیکه همه این وجه
 در سینه تطبیق نموند آیا لازم میباشد که او را حق بدانیم
 یا خداوند عالم را معوی و متصل خوانیم خاصه که محتاج
 یکی از اینها در معارف و عقاید و ملاحظه ای و عده سخن
 کنیم از کلامی ضلالت و قد در تفسیر و جراح و واضح

نویسنده

و در این باب که ترک کنیم لا اله الا الله تا به ان
 شترک الحی می جوایب این برای ندانم که تو از
 این مقوله تدریس و تعلیم اعتراض کرداریم
 اینست که ترسندگی و علم در حال
 و مایه گفتن طریق و مکتب را در آیهای اسلام
 که در انقضای ابرام بایست و دقت و فضل
 واسع و نور ساطع علم و دین و در تدریس و در تعلیم
 و از جمیع علمای سوره اول پس اگر میری او کنم
 و شما دست این علمای حق او به پیرم که امان
 محمد در بر این لازم نیاید انکه خوف غیر طلب است
 و اعتراض از فضیلت و از جد و از انقضای
 او کردم و حال آنکه نظمهای حق و جوی هر راه
 مستقیم و از حق و از انقضای و جامع نداشت
 دینی و از نزد و از راه و در زمان که در عصر
 معاصر رس فرود آمد به قول شمس و ندیدم
 که از انکسب بجز عیاد و از اجبار علمای و علم
 انکه از خود و دلایله برای این نیست و دقت
 و دقت انکسب است و باب و انقضای
 نیز بر این ظاهر گردید و بحث شده است که از
 طریق او عدل کنیم و علمای اعلام و فضیلت
 فایده را در حق او مقرر و در حال حال نیست
 یا من مقلد باشیم یا مقلد او و است که
 جمیع علمای اسلام را بابت قدر و غرارت
 و بابت عاقبت و مقلد و مقلد و مقلد
 شخصی و احقر که برای و از این رسوم و اقد

باین باب

و در طریق طریق چنین علمی قدم نهاده و بر صلاحات او
 بهر سبب که این اعتراض چنین کنیز و ارد
 که به هر چه از این علوم آگاه نیست اگر چه در علم سبب
 بهر سبب که در حال آنکه در هر علم نقد و در هر سبب
 بهر و در هر حق احادیث و علم و اقد و از او بود
 با وجود این از فهم کلام این عالم ربانی بهر خوف و عرف
 پس تعلیم این علمای اعلام از تعلیم شخصی و احقر و از
 است و بعین فضیلتی تمام از تعلیم عوام کمال تمام
 انبیا بهایم که است و در هر سبب که از خوف و حق
 بهر سبب و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد
 سازم که من قنیت انکسب را از در هر خوف و خیره کرده
 و مطلب او را بر خوف لازم نهاده است و از روی که بر
 انقضای و من است بر خدا و بی از خدا است و بی که بر
 با او شود و بی و بکرات او و تعلیم بی او و مقلد و مقلد
 بر من نصیب که این سبب که دلیل و بر این که می گفتیم
 در هر خوف و از این که سبب آن از طریق انکسب عدل
 باید که و ما تو را بر این که انکسب صدقین جواب دادند
 که این علمای مقلد و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد
 انکه بر این ظاهر گردید و بر این که انکسب و مقلد
 گفتیم که این کلام تا به سبب مقلد و مقلد و مقلد
 که بر این سبب از این سبب که رسول الله صلی الله علیه و آله
 بکلمات نصیب فرمود و بحث شد که تا از هر سبب او
 مقلد و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد
 و انکسب است و میری و میرا العالی و حال آنکه
 که انکسب و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد و مقلد

و ضرورت نیست و در باب مباح که لا یجوز ما الکتاب
 و بالعبارته بلکه هر چه در او در دو احتمال خلاف
 مراد و عاقل بنده باشد اما مشکلی احتمالی این دانند
 که از کلامی خلاف ظاهر مرده و در پیش منتهی
 ادعا نماید که مرادش نیست و عجب نیست که ادرا
 مصدق دانند و با او نمیدانند که او حرف بر مراد و
 مقصود خویش اعرف در رسد بر عبادت خدا نمک
 مکرر گفته شد که عبادت بر عبادت که کتابت من
 عبادت در تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 میکنند که این را بر هر چه میزنند و در حجت و این
 ذکر میکنند در روز قیامت که سوال کنند از خدا
 در پیش و میگویند که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 خلاف شد و حال آنکه این را میگویند و جواب
 امیر المؤمنین علیه السلام رسد در روز که او حال
 التواتر که استدلال که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 استدلال که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 استبان که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 گفتیم مؤمنین و لا یفعلوا و لا یفعلوا و لا یفعلوا
 علی سبیل و تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 این را بودی تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 علی سبیل الله و تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 و تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 نموده و خلق بسیاری را از نفر در اینجا جمع
 شدند و اهدی از ایشان بودند و مراد

بنا بر

بوم صوب بزمی مجلس عظیم احضار نمودند و رؤسای آن
 گروه گروه آن محضر جمع میگردد و در آن میان احدی
 برآمد و جاء القوم بمرحله من کل جانب و بود یکی از آن
 قریب و دهان محسوس کردی که گفت آن الله یا تفرقت
 لیفتکون فاصبح اقل لک من الناصحین و حال آنکه
 از آن در طایفه من بود و آن قریب با سکه دالات حرب
 بین پیچیده بود و در مرا احاطه نمودند و خدا نمک و حضور امام
 بیکار افتاد گفتند پس چون قرار و آرام گرفته نشدند از آن
 سوال نمودم که سبب این اجتماع چیست این عذر چیست آیا
 از منی خلافت و عذر دیده و شنیده اند یا نه و این و نیز
 زده است که برای آنکه آن اجتماع نموده اند تا خدا
 بر ما جاری نماید گفتند گفتی که عذر و اجتماع
 گفتند که این بعضی عبادت است که از تو بر سریم و گفتند
 بر تو است که گفتیم هر روز و روز اول که خودی از شما خواهی
 نمود این سوال را بکن و بیا بر شما چنان که خدا را بکنید
 فضیلت و شما بر احوال هر ساخته گوشه ای مردم از لغو و باطل
 نموده اند و بجانب از دنیا انتقال یافته و حضور دارند
 که مکرر تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 الان و تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 سادار و اگر است یافتند که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 چنین رفتار نمودند که در این مقام احوال میکنند گفتند
 در این باب سبب احوال است که تفسیر که تفسیر که تفسیر که تفسیر
 و باین جهت فضیلت میباشد گفتیم که چنین که تفسیر که تفسیر

بنا بر

تأییدی و مقصدی در میان افتاد و باطل مقصدی
معتقد و عقالات و قیاس را مستند میگرداند
از کتابها بحال آنها نیستی با سنان در
عبادت آنها و گفتن بر آنها اینها احضار کرده اند
اعتقاد را از آنها بابت رسیدن حرم و ابتداء
آن پر دارند گفتن نری عبادت جبار
گفتم اما خدا و انانیت و این آنچه دارید
بر عبادت های سابقین (اینها گفته شد ظاهر)
نمودند و حال آنکه می دانند اصل برای سر و
مضای آنها توفیق دادم و اینها عبادت مثبت
که مطابق فرموده است کتاب و سنت است
و آن رساله را برگزیده ام و در آن رساله
مغایر اینها را در حدیث و فروع ذکر است ام
و آن رساله را نیز در آنجا در آوردم و
بلدی نیست که از آن ای رساله با آن
نام و آن در هیچ عالم نبودند و عبارت از
آن پنج جزو را از آن صورت آن نیست آن
عبد العزیز لا یسیدند که ای عبارت
گفتم یا نه گفتن از آن عبارت منجم
خدا را که او سید عبارت گفتم و زنده نیست
و لیکن با حسیب صاحب قاضی و صحیح
و مجمع البحرین غرض احکام است اول مرتبه
که جبار است خداوند گفتند اینها گفتن
چون ساجد و غیاطی است اول است که
نیتید چگونه ای عبد العزیز سید که

بعد از آن قائل شد که کفر گفته باشد گفتند مقصود ما از کفر
 عوام است گفت ایضا گفت کی و فخر عوام کی و دوباره
 کردند که منظور از کفر عوام فخر خطرات است و احدی
 از این سخن تردید و ایراد می نکرد و گفت که فخر عوام
 در جلی مقام چه بدخلت و اگر چیزی که عوام فهم
 آن نمند کفر بعد از لازم میباشد که چیست معانی
 باشد و در این سخن نیست که بقال و خطاب عبادت
 شمع کفر است فهمند و سزاوار می باشد الامر را باین
 و بیفهمند که اگر باین معنی از ضد خاص یا عام میگویند
 آیا در این صورت این سخن می باشد که حکم به بطلان
 این مسائل نمایند و از طرفی اشعری از طرفی
 چون گفت از صف و شدت جور و اعتق است و
 ملاحظه نمودیم که فخر هم تکلیفی برین دارند گفتند که
 معنی اجماع که بر توبه است که این عبادت کفر است پس
 نوزم که این عبادت در صورتیکه بیان نداشته باشد
 و مقدم و تفرقی نداشته باشد و اگر از اول یا
 وسط یا آخر این چیزی حذف شده باشد حرام
 عوام الناسی کفر است چنانکه قوله تعالی است و من
 رجوع و من حافظه الحارثها طره و شک نیست در
 آنکه آنها و امثال آنها کفر فخر عوام کفر است
 چه که حذر اوست و در این نیست اعتبار دیگر
 اظهار کردند که بعضی آنها مخوف بود و بعضی دیگر را
 نهواشته بود و صحیح بود آنکه مقصودش آن
 بود که می صحیح است آنجا که پس چنانی زشته که مرجع
 قول است که این حکام نیست که تفسیر شر از آنکه

امام رضا
اش باید پرسید چنانکه اخبار بنویس و الولاية
غیر همین صورت و لاقرطاس با الحکم چون از
من مایز شده و دیگرند و الحکم که حاضر
از انیکه حریفی از باطیات کنند کسی گفتند که ما
یعنی ایم که ترا جدا و جداست که چون کلام
این بابی مقام کنی گفت قدیمی آن
من القی است بحال در حق گفت او با خبری
ما صبر میکردیم حال که در بر ما نباشد
بجز امید اجتهاد و دست مایه ای اگر داشت
اجتهاد و اجلاس و احزاب است شما که در
اجتهاد میکنند در کدام اجلاس است نموده
ایده ما هم فلاح ابا شما نباشد اجتهاد
حق را نیست که معلوم غیبه است
در این حالت از آن ظاهر بنماز بر خداستیم و فی
مستقر شد فقلوبنا انقلبوا صبری و حقی
الحق و الحکم و فی بین مناد وقت انصاف
اهل انجلی و فی کمال حرف زمان شعله
حال احدی با منتهی هم اهل این و از آن
بود و قیامت برای ده که در خطب شد
و بنده هم گفتند و وقت در اشتغال میزد
و خداوند سبحان فانی میفرمود کلام او و
فان الله يحب الطفال و یسوی فی الایمان
فساد او و الله لا یفسدک لعل از آن دفع
و کفر حق را هیچ صفتی خواند و عملها
برداشتند اجماع روح خود نموده مرا ارجح

بنا

بنا

امام رضا
بله ما نیز باید که در دست با هم و تقصیری از من صادر شده
باشد با انیکه جمیع خداوند عالم بدانند را که کفر و شر
نمود و از رسیدن بر مقصود خود محروم و خائب و خاسر
مانند با الحکم از این قبیل افعال و اعمال بسیار است که او
فات که امتیر از این ترغیبات و ترغیبات بگذرد و از
شیع احداث و زیاده برای تشریح و الله استقام
و عدل بنقلان بعد از آن خطب افغ و امر اعجاب شیخ
فقد اهل کتب بعد که سابقا بر سر آمدی و اینست
و اعتراض میکردند و میگفتند که در شریعت حدیث و طریقه
محمد صلی الله علیه و آله جاری شده است که نجفی طاعه
بعضی عبارات که ضعیفی است و میگوید بر ادبی غیر از کتبت
که از طبرانی است معلوم میشود ضعیفی فتنه عظمی و فساد
و ضمیم بیای مردم بیندازید و شر در این نیست که هر
متکلم از کلام خود شری هر مرادی که اراده نامی
و بعد از کتبت را با انجلی نیست مگر در وقتیکه
دلائل کذب بر انیکه بر او متکلم همان مفهوم خطا است
و الله جابر نیست که بر خطا هر تعویله کرده بود و حق و قیام
قایل آن تعویله کذب بر مراد خودش و انکار نامه آن
بر او غیر از کلامی میفهمند و حضور صحت که غیر صحت
که اکتب بر مراد آن ندانسته باشد با الحکم نفسی
بر حق از این قبیل بر نفسی طغی و دق داشته
بلکه بعضی اوقات صفت میهد بر اسیران سودا
نسبت میدادند تا انیکه گردیم ای که گردید کارهای
که من در انیکه فتنه شر افلا تثل می از آن
اوقات رسالت در علم اخلاق و تهذیب نفسی و بعضی

اصنافی که حدیث مندر در اقوال و احکامات
و کلمات و سایر احادیث بعد از حدیث مندر
کرده بودم بدست آمده و در آن رساله
عبارت یافته که اعراض عن کت القوم
لا یجوز للعامة العیون عبارت از آنست که
و غیره و شقی و غیره از این عبارت چنان
فهمیدند که این حدیث کتاب و سنت را
انکار نمایند و در حدیث باطل میدانند و ندانند
تا زده آخر آن کرده است را در آن
فدا کرده میان نمی نمودند و قلب بسیار
بشهره و التماس از احادیث مردم می نمودند
باینکه با وجود آنکه باین مقدمه در حدیث
با آنها با کمال الفت شتم و با نهایت انس
و محبت بر خیزد و هر چه از آنجا می یافت
اثرش نمودند در مسوول و این عمل را کردند
بعد از آنکه من مکتوبه بآنها رسیده بودم باینکه
اوست بقا آنکه اگر بکار خود منع میکرد و حال
خود باین حالت بر خیزد و با پیوسته جاپا
نفرینا و با الفکرة حق و انکار کرده بعد
از آنکه من آنکه استحقاق او بخاطر اشرفی
رستم و مرا و او را دم و ذکر کردم بطوریکه
سبب او شد و او نیز در حقیقت عبارت
و شرح آنرا با صریح الفاظ اشاره آنجا
بران نموده ملاحظه و جوید باین نداشت
و ندانستم که در این قاعده را جاری

مکمل

آنکه ام شریعت حدیث مندر در احادیث
ارشاد و ضل مستر شد بر او واجب بود و میدانست
احوال هر که از هیچ طریقی امتناع نداشت که مرا بخیر
هر جا که بود و یا نزد من بیاید هر جا که بودم چه سبب
حضر نکرد و تا یکدیگر ملاقات نکرده با هم مخاطبه
و مکالمه کنیم و بیان نماید و مرا در قول من
یافته است بعد از آنکه پسند کرد و بمقابل مرا اندری
مقبول است قبول نماید اگر در هر چه من بگویم کلام مرا
رو کند چنانکه کلام سایر را که در آن مخفی است و از آن
پس که فساد قول عدم انصاف مرا و آنست اگر صریح
میزد و معذور بود و چنانکه گفتیم رفتار نکرد بلکه در نظر
اول نظر را اعراض نمود و قلب تنگی را اراضی داخل
نمود و اراضی صاحبان اعراض امتنع شد و با من یکی
در این باب بزرگ و مکتوب مرا جواب نوشت با اینکه
حدیث است آن را و کتاب واجب که جواب بزرگ
رو است سلام و حال آنکه مستضعف و مستر شد بودم و
حجت و پنهان در این کار که در آنجا است و دلیل باینکه
که هر است بدی و حضرت کیست شریع داد که مکرر
و مرا را باینکه ثابت ادوات و اعتراف کرده بود
و بعضی ملاحظه عبارت را که باین قسم از اقامت نشسته
دلالت دلالت نداشت و هر آنچه او میگفت چگونه
اعتراف و اعتقادش زوال بر نرفت پس البته در
اینکاری که از او سرزد و حجت شریع و دلیل دینی است
نداشت و کرد و در حالیکه من دلیل و حجت در این
مسئله لازم بود که دلیل و پنهان نمود را بر من واضح

و برین نماید بلکه به طلب توفیق و تضرع
 میکنم از آن پس که من هیچ کردم و تقصیر و بیانی
 نمودم و ان شاء الله تعالی فی القیام و ادم و ان شاء
 الله تعالی درم از فضل اینها و و تقصیر و کتاب
 و استخیر و معافی و مقتدر و از او استغفار
 مطهره و نظری کردم که این کار حق تعالی
 دیدم چو این نفرستاد و درم که بجا میاید و در
 کرد در کاری که او و دادند و بدون اینکه
 نظری برساند که خطه و حیرت انداخت
 و مردم برهم افتاد در نظم عظیم اگر نظر در
 نوشته من میکرد و دین محقق بودم نه مبطل
 چو این خلق بیان نمرد و در ابر مردم اظهار
 نه نمود و حال آنکه نقاد است و معصوم هم
 نه بود و با امور که برین تیر و از آن پس که بر
 ایشان واقع میشود و جل سابق عدول میکنند
 و قول حق را اظهار و ما میدهم چنانکه همین
 طرز رسم بر علیه شریک است که کان من لا
 یخافون فی القیام و بعضی امور که استغفار
 برایش حاصل میگردد و در معلومش میشد که شریک
 است بر مردم اظهار و بعضی خاص و عوام خلق
 اعلام میفرمود و این نیز در اهل کف شریک
 و معروف است که کسی بر مردم نمیشد
 و من یتب به ابیه و فاطمه من و در سر سالها
 نوشته بودم در نظر اهل آمد میبایست و چه
 فساد و راه خط از یکدیگر در فغان فقره

استباه بتز و داده است و در چنین مقام سکوت
 و تاخیر بیان و اعراض از جواب صواب نه بود و اگر
 از سکوت تا کم تر بود و در و فو اذ ال سکوت نکرد
 تا خود نیز آسوده باشد و دیگر از این و شرف پیدا زد
 و حال آنکه من میدیم که در جواب من سکوت نمود
 و این مقام مطهره و مطهره بر نیاید و لیکن خطه و شرا
 ملاحظه میکردم که بدین نازل و با طراف متطهر است
 اعم از اینکه کسی در حق من سوال کند یا نکند چنانکه کسی
 خطه و لی که بر بهره فرستاده بود و بدست من افتاد نوشته
 بود که من جایز نمیدانم در امری از امور دین اعم
 از اصول و فروع بر سید کاظم رجوع کند نه است و اجاب
 هذا بان افعال متناقضه مأمور بود که اطاعت کرد یا خدا
 از این کار من نمی فرموده بود و عصبانیت نمود یا بدین غیر
 مذمتی او در روئس پیدا کرده اختراع نمود یا ضرر
 اولاد رسول متکبر لازم نموده که مراعات کند یا
 جناب رسول الله مراعات در نه نموده چنان
 و صفت نفی نموده است با جمله نمیدانم چه گویم سکوت
 اول و ان شاء الله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله تعالی
 پس خطوط و مکاتیب من دایم با طراف عالم در طبران
 بود و صاحب و توالیف کتاب و روز در صدد از ابر
 و اوست اهل الله بر آمدند و این با وجود آنکه شریک
 و از اربابین خود را میدیدند و مطلع میشدند تا که
 بود و در آنجا از این منع نمیکردند و عجب تر آنکه
 رفیق سکوت که از این قول چیزی برین ظاهر نشده است
 و لیکن او مالیت عفو نموده و حکمی کرده است من ام

بسم الله الرحمن الرحیم

حکم او را اصفه و تقدیر بنسبت انقباض متناقض
 و کلام مندر افرا و اربابان که در قواعد
 حکمت و حضور خفاها بنی و اقامه مبین
 معلوم است تا آنکه بنده باشد و اصفه کند و حق
 و یک حکمت او را او هر که ادعای علم کرد
 بلکه نام و ادعای که انقباض منقطع و او
 شش منقطع و او را شش منقطع شد
 ادعای اشتباه می شد خط، حکم بالا حاکم
 حکم کرده است منقطع خط در هر کس و حق
 از این حکمت است از او آنچه که بیان کرده
 در حضور و منع دفع کند هرگاه انظار و نگاه
 کند قول برور و کاذب میکند که فرموده
 بعرفند که با عرفان آن فرقیهاست
 لیکن حق در هم با زبان طبعی مردم
 بجهت این کار که در دنیا در از شد وضع و
 شریف اعمال و او را بعضی و غلب و خوف
 عیب که از آن نه و نه کسی خوف میزند
 که در حضور سلطان طاعت است از او میسر
 و کلام او مظهر نما میزدی مقبول است
 یا با آنها موافق بود و صورت اشتباه و جوع
 بقول آنها کند باطل حیده مذمتها و حق
 او میزدند هم چنان که کفری خلق را در
 عیناب خود نشان می قبول میکرد و حال
 یقین داشت که اگر مصلحت بر آید
 باز ارسال کلام و امداد و جبرهای

۱۴۲
 باطل و تدبیر بیان می حاصل خواهد شد باطله و ارسال
 کتبهای مردم را بجهت و پیام و تقریر کلام هرگز
 و اماند و سنده رسانند و حتی بعضی رؤسای همسر است
 کتب است آنها را از دست فرستادند و نوشتند که با او
 برکت خود بودیم و بنویسند آن کتاب را بشیریم و میبینیم
 که مضمونی است که بنده کلام رشتی از دین و مذمت طایفه
 ضایع شده و جمع علماء از او اعراض کرده اند و جمع مؤمنین
 از نقد او عدول نموده اند و عیبت که شما را نیز اعلام
 نمایند که نقد او با نیت واحد مسلم از سائل و نیت
 از او با نیت و هر کس ترک اینها را در حق او را
 نخواهد بخشید و تو بهر امر که او را نیت چنین مکرر
 از شد و بعد کلام خودم کرده بعضی رؤسای اماند
 فرستاده بودند آنهم مضمون آنرا بمن فرستادند
 جواب را خود من نمودند و احق طبع من اقبال نکرد
 که در این باب جواب بگویم و حال آنکه من و الله را خلق
 اقبال داشتم و دانسته بودم که نه کثرت و جعیت
 بحث عیبت من است و نه توفیق این باب بحث
 من و الله خلق از من دست برنمی داشتند و هیچ نوعی
 نداشتم با الجمله از آن پس با طراف عالم نوشتند و
 هرگز در ملاحظه آنکه مبادی مردم از اطراف عالم
 نوشته بودند و نظر ایشان جلوه دهند که با او کجا
 و آنی که من نمودم و تحقیق کوفه و عقیده او بر ما
 واضح شد پس آنکه مقتضای دقت را جاری دارند
 چون ملاحظه نماست قدر رسید به فرموده مولای خود
 و این مومنین را خدا صوابه الله علیه و آله و سلم که با خود این

و الله اعلم

۱۲۱
 این نصیر بر نعلی و نصیر فی الجمله است
 قریب امیر المؤمنین و یوسف زین العابدین
 امیر المؤمنین و در روز دهم در روز
 بان استانی رومانی ترمین اند و درانی
 که در قوس معوض نیست خدمت برادر بود در سواد
 دیگر سید کینج با او و ششصد تا با او نظر اند و از
 حال تو آگاه بود و در کینج را منظر از ای
 اجتماع حبیب آید و شش و ربع اختلاف از ای
 فقه و شش و سواد و شش ربع اختلاف و وضع
 فقه است بعد از این و در متفق استیم
 یا مختلف گفت فقه در صورتیکه با هم نشینیم
 و اختلاف که در میان شد مختلف نشینیم
 مختلف بر سر بیان دیگر از جدیل و تکرار
 قال اگر این تعلیف بر من میکرد با او می نشینم
 و در حال تهمید و فی انصاف می نشیند و
 می طرم معطلی و در میان باید قرار داد و
 تصدیق او را قبول و شش سید ارم او نیز
 سواد او و شش بر سر فقه و شش
 نیز شش اگر اقرود و در روز دهم در روز
 سخط است بر با هم می نشینیم
 بر سر در با یقه بر قبول و شش سید ارم
 در روز دهم سادیم نشسته و متفق
 و موافق بر خبر جدیل از میان بر خبر
 یا من با او می نشینم اما حاکم احدی از
 علمای عراق بود که گفت که ما شش سید

۱۲۲
 به بسیاری من و بعضی بجا بنداری شش سید حاکم غرار
 اهل عراق قرار باید داد و من بر شش سید کینج و از
 شش سید کینج به خبر که مقدور در شش سید و تو هم سید
 که بنای من اندر آن در دن و طوفان در دن و در دن
 جیبی از علای کینج و احتیاج بر باریت آمده اند که
 از اجماع کینج عالم محمد و سید و مؤید مولینا و محمد الی عبد
 که علمیت فاضل و جبهه حکیم کامل و فقیه و متبحر و متدین
 و متواضع و مضاف و صاحب تصانیف مشهوره و در دن
 و تالیفات کثیره و جنبه سید جلیل و عالم نبیل است
 لقا بر سید حین ای سید عبد القادر الجوهی که سید است
 عالم و زاهد صاحب و روح و تقوی و انصاف و عقل
 در احکام و از انجمن صاحب شش سید و عالم مؤید و
 شش احمدی شش سید کینج و شش و امثال این علما
 اعیان و فضلاء ای زمان و چنین شش سید مقدس حارث
 و بقصد زیارت آمده اند شش سید است
 در شش علما مشهور و معروف و ثقات و متدین
 که بر شش فقه و بر صدق تصدیق میکنند و شش
 ای که بر شش و شش ساد است بلکه الی العباد و با الله
 انما فی و شش سید سید کرده شود و چنین علما و
 سید را به یاف و شش سید است بر شش سید
 ساد میکنند چرا که شش ساد در بلاد و رسی شش
 در قلوب عباد و زیاد تر است و شش و شش سید
 بر شش شش و شش است پس در هر حال از شش
 بر شش و شش سید سید بر شش و شش سید
 من حکم آنرا یعنی شش و شش سید یعنی شش سید

نه این را در یکدیگر با جدالانه حضور بهر سپید
 پس برکت از جانب خود تعین
 تعین و همراه بر دل سادتم تا تبلیغ کند آنچه
 من گفته بودم در دنیا و در نقصان و
 قوت خود با اجماع بر علم را خورشید و گفت
 این عمارات ثبوت چون این خبر بر من رسید
 گفت سبحان الله که کنید که من خردی دنیا را
 افکار کرده و بیکار دین آنرا گویند که بر احوال
 از اهل اسلام کبر او اما با لغا و غیر با لغا
 تحقق و متوجه بهی که باین شدت وضع
 داشته باشد جلالت که این علمای اعلام را
 اینقدر خبر و معرفت از این مقدمه مراد لغت
 بر من رسیده بود که مقصودشان احقاق
 حق و رفع غی و بنی در شدت و او اند
 تر و زوار و هر کس عالم در آن بر جان
 بودند که ما از و فرستادیم و حضور او را
 شدیم و او را و چون من گفتی آنها شنید
 که بر دم چینی از ناز ظلم در حق امام همام
 امیر المومنین علی نهادند و در همان احوال
 که خلق جمعا اعن و موالف وقت و بعضی
 در قیام و خود را بر سرش و پس از خرد و
 خدا گفت ای پسر زاریت که در حیرت را
 است کی کند و ناز که نوز حیرت بهی حضور
 امیر المومنین علی این حیرت ناز اند که
 یکر و جمع شد و خدا را استغفار نمودند

نعم اورا بدانید و مقام این که اترالت سید و تقرب
 جویند خداوند عالم را با عمل صالح و بدانید که عمل صالح بدین
 قبول صورت یکدیگر با وجود اعتقاد صحیح و معرفت فصل
 امیر المومنین علیه السلام و اعتقاد کردن بر علم مقام و کت
 مرتبه او و بدانید که انجساب علیه السلام و برادرش و اولاد
 طاهرش و زوجه اش سلام الله علیهم ائمه و الله استند
 و ابراب رحمة او و مفاصله غوث و کتاب رضوان
 و مفاصله جهان او و اینانند مفاصله الغیب و ابرار
 الارباب و اینانند مفاصله الثبوت و این اراده و قضیه
 یقوت و حجاب ملک و ملکوت اینها انشای این ناز
 در مقام ایشان و از حدیکه خدا برای این قرار داد
 است نکرید و در دین غلو نکنید و غیر حق را قائل نشوید
 و این را خدا بداند و شکرگاه و خدا بداند و خدا بداند
 که خدا امر خود را با آنها تقویت کرده بل هم عباد ملک
 لا یسبقون به القول و هم باصر یعلم ما یاب
 اینهم و ما خلفهم و لا یسبقون الا لمن امر فی
 و هم من خشیتهم و یسبقون و من یقبل منهم انی
 الله من یقبل فیکل یخیر من یخیر و کذا انک یخیر
 الظالمین انما الناس الیاء انک الله و الیاء انک الله
 امر الله و رسول الله صمد خداست و سرگزیده خداست
 خداوند عالم او را چنانکه سزاوارش بود تعظیم فرموده
 او را و با جمیع آسمان و دبستان و تعلیمش با سالها و
 فرمود و در روز حیات خلق باند زها و جندهای دین
 فرمود بر مرتبه خودشان و شکر خدا باشد و خداوند عالم

عالم است بسیار اجماع و آنها و بسیار ایجاد آنها
و در بعضی ایجاد آنها تفاوت احوال و غیره
از وصف اشتقاقیه از ضلال برادره ندارد
و او است حق و قادرات الناس این اعتقاد است
است پس هر کسی به مقتضای بر صراط مستقیم
و میزان قیامت در حق و رب زیاده اسیر
لمن یسیر علی صراط مستقیم عطفی خداوند را کند
حب است هر کسی برادریم مقتضای کلام
او لیساً قد حفظه لافیه من خلق الیها
این اعتقاد و این مردم بانی سرشته و بر حق غیر
چنانی زشته خدونه با کاست و کست و مصداق
برای مقال کوه است شمول از انکه عفا
و جمع کلام را جمع است اگر چه بعضی است فلفله
که با هم علمای از حفظه حکیم که باین نزاع و
خالف دارند هر یک باین جهت این عقاید است
من باین عقاید و از غیر معتقد آنها بر نی
و میراثم اگر نسبت که ضایعی این عقاید نسبت
بن میراثم و بر من و بر من و بر من و بر من و بر من
دی و از که نمی معنای این مدعی باشند که باین
محالست و اما که از آنها حکم خدای است که بر صدق
او قطع نزاع شود و با آنها حکم بر خدای است بلکه از جمله
علمای اقبای که در صراط مستقیم حکم بر دل در این
مسائل استند و حال آنکه هر کسی بر این است
مذهب و دین بر دستوار است در عقاید حکم

سود

ایضاً

شدن و چون علمای عراق متمم بودند بعضی حکایت من
و بعضی دیگر بر حکایت ایشان اختیار کردم علمای غیر
و زوار بودند و من تا صبح فردا نیز نزد صاحبم و در
و خود هر کسی کذب و افترا نکند که باطل و خطای
اجتماع شدیم تا قطع نزاع شود اما و اجتماع نمود و هر یک در یک
ندارم که قطع این نزاع و جدال بر وقت بود و حکایتی
که مصداق و مظهر باشد و بدون حکم رفته جدال و نزاع
حکمیه جزا باشد و شدتی که بیننده کان و شنونده کان را با
صبر و عجزت شود و الصلوة علی رسول الله الصلوة
الامین و السلام علی عباده الصالحین و السلام علیکم
و رحمة الله وبرکاته از آن پس از منبر فرود آمد و فرمود
در آنجا بر مردم نه خبری از آنها رسید و نه اثری ظاهر
شد چون وقت مغرب شد سه نواز جانب شیخ بزرگ وارد
شدند و نواز وصف تبار و یکی از جمله طلبه و مددگاران
که شیخ اجتماع بودند در آن جواب اول را که قبول اول گفته
بودم بآنها نیز گفتم آن دو نفر تا بر گشتند با حقیقت انکه
میادی زیاده و نقصان در تبیین رسالت واقع شود
مادر این جا پیش من تا شخص از جانب خود فرستاد و گفت
جواب بیاورد پس من خطاب عالم که با فاضل عالم بل
دو نفر از ثقات و الزامی القاب المؤمنی الملمع لور
المؤمن مولانا ملا حسن مشهور بکبر و افراسیادم و با کجاست
گفته که شیخ را در قبول یک از این سه تکلیف بخدا کنید
اول حضور و اجتماع بطول و بعد حکم حضانت که هر یک
این تکلیف را قبول کند بعد از آنکه این علمای افاضی

تأیید
عبدالله

حکومت نیست پس نقد بماند کند و بگوید که ازای
دو وجه خلافت نیست بنا بر تو شریعت و امر مملکتی
است با مصلحت کسی و قلب را نساخته ای
میدان که شریعت را لایق اعتقاد من و درین
خود را بر زبان میگردد قبول و دل من و
تصدیق نفس خود را در لایق و انسانی القی الیهم
السلام است برین داری بر اینکه اعتقاد
قلبی من مصلحت بیان من با خلق با اتفاق راه
میبرد پس ترا جایز نمیدارم که کسی را بگوید
است که طاعت است و در اینجا که می بینی تصدیق
کنی و قبل از ظهور دولت که کسی نفیست
باطنی کند چنانکه در جواب حق همین سلوک ترا
داشت و حال آنکه در جواب رسول حق خیر از
چهار نفر خلوص من است حضرت رسول خدا را
و سلوک میفرمود و با ما میفرموده با باطن
هر چند میداشت که دارند بلکه از صاحب خیر
عالم بهین تو را در اینجا که فرموده لا یکنی لکم
خصم یا و سید ساجد در دعای خود فرمود اللهم
ان قوما اهلنا یا اهلنا و ما نهم غادر کراما
اعلوا بی زما لکه یخلفهم عود از او بپایر
میگرد و بیاطنی و قیام بدین وقت ظهور
حق حجتی است در حق و در ای کسی که از زبان
من حجتی که مخالف بهر سید نشیده و از
اعمال من نیز خلافتی که از اسباب حجت

در حق

در حق

رفته خفته را بیدار گردانید و در هر که از او عالم می
بشکند و در مجموع هر امتیج بنمایند و خلق را در آنرا
که دارند بحال حق نمیکند و در هر که از او عالم می
ضل اذ اندیشیم اللهم حرهم حقیقا فیستکرم
تخلون هرگاه ناچار هستید که با باطن عمل نمایند و آثار
یقین خود را ظاهر سازند چون از باطن خبر خداوند
سجانه و تاملی مطلع و آگاه نیست پس بهتر نیست که
خدا را حکم نمایند و هر یک است رفیق خود را گرفته بگویند
که بر باطن است تعزین فیستکرم فیستکرم فیستکرم
در این صورت معلوم است که از هر یک جدا میگویم ملکاتیک
از مملکت خود و اختیار آنی سیاه فیه با تو باشد
یا در حرم امیر المؤمنین علیه السلام یا در حرم سید الشهداء
یا در حرم حضرت عباس علیه السلام یا در حرم هر یک از این امامان
مشرقه در ملا و معجمی یا در خلوت بطوریکه احیای
غریزین و تو نباشد اختیار یک از این امور با تو است قاتر
لنفسک یا کجرا هرگاه این فقه را هم با بکند چنانکه یقین
دارم که با خود او نویسی تکلیف کنی او را با برکت و کرم
حکمی کنی و بگویم که اما در آقا نیست حکومت نیست یا اینکه
اگر بگوید که هست پس منتقم قبول نمائید و به لحاظ مصلحت
خدا که آن ندارم که بگویم و هرگاه بگوید که نیست پس
بگو اعتراضات خود را که هر کلام من دار و بگوید بگو
مراد من اینست که نمیدانم چنانکه اعتراضات خود را
دارد و در محبت تو نزد من فرستد پس آنکه من کلام
خود را بپایان کنم و مقصود خود را ابراهیم کنم هرگاه با قول

او موافق آمدند و همه را که مقصود منی با قول
 او موافق افتد که شد نگاه نوشته مرا با آن
 نوشته نزد هر وقتیا بکنند او معتقد باشد
 و مصحوب امیدی من و احمی از جانب او
 مصطفی و بر آنکه کند و تصدیق نماید معتبر و
 مصدق برادر من پس از میان برداشته می
 شود با اهل بیت امیر شهاب مولینا المومنین
 ملا حسن نیرنج بر امر مفصلا باو گفت بعد از
 گفتگوی بسیار و در راضی شد که با وجود حکم
 نزد احمد بن محمد و مایل را هم قبول نکرده چون
 از مکتوبات ضمیمه بود پس شیخ کمال را اختیار
 و وعده نمود که با اهل بیت بعد از آن سال میل
 عمر کرد و بونده دخی شدند که با بضاف تمام
 نشسته گفتگو کنند بر دند تا خداوند سبحان و تعالی
 میان اهل خلاف حکم کند و بعضی استدلالها
 مفعولاً و نه اعتراضات خود را نوشته نزد حاضر
 فرستادند تا وجهی و کتب را نیز دید و مکتب
 نیز کردند دعوا از تقاضی و از اهل علم که
 بری بودند از زبانت نسبت میدادند منع نکردند
 عجب اینکه آنکه ذل بر کسی سر نماند و در حضور
 عامه ناس اتفاق که بر عری برای قصه فرمود
 و نه دقیق نزد کار تغییر و تبدل و آدم بر چو
 این ماجرا را شنید و نیز نظر من و بعضی خشم
 و انصاف بنظر آمد اما من ظلم را در حق ما

مگر از آن

نزد کرد و گوید امیر اقتدر را و انداختند و منی را
 نشاند و قاجار و منی را انکار التماسات و التماسات
 هند و قشق الا من و قشق الجبال هندی و لکن
 خداوند ما بجهت تمام تجر و قیاس قیاسات خود آنها را فرست
 و بهمت داد و لویق اخذ الله الناس بما کسبوا
 ترک علی ظاهر ما من و آیه و لکن یوخرهم الی اجل
 بالجلد بعضی احوال و شیخ انجری که از ذکر و انانیت
 بر ما رسید از قبیل فصیح حقوق و منک حرمت همین بود و کما
 نهادن که کردند و اموال که بفرقی خوردند و قلوب که
 کردند و کلمات تغییر و تحریف دادند و ضایری که شورش
 داشتند و اکاذیبی که نسبت دادند و ایهان و تلمیحاتی که
 لغشده و غیبت بنیاد و نیکیان را گشاده داشتند و از آن
 و از آن ایشان که بجز کردند و ضیوع و بجز که در نهایت
 هزاره عالم را بجهت کردند انداختند و هر دانه در بدین روز
 اهل انذار که منهدم نمودند و علوم و انوار خدا در آنها ظاهر
 منهدم نمودند و فضیلتی که اهل بیت علیهم السلام را در
 انکارش کوشیدند و مناسبت ایشان را تراشیدند و بیهوده
 که دلالت بر فضایل ایشان داشت مگر کردند و لا محصی است
 عاقل و عاقل الظالمون و سبعم الله علیهم و انی لعنهم
 منقلب بنقلب و الخ و من یستحق اللعن و العاقبت
 ایها الناس انظر الی الله انقلب و آدم فی القبر و النقی
 او نفاق است که نزل کرده بود از فقره که گفته بعضی از آنها
 خود را اینجی و بعضی دیگر خود را با لاسری نام نهاده که از
 دو گونه باشد که تمام هم قرار داده علیهم السلام طایر و صلا

بدرین

و تقوی حاصلست و درین طریق اقبال از فیض یوسفیه
و لیلیه را مایه اندام میگردند و درین وقت در حق
بلا سر تبه و حال اتمام را سرگشته کرده و طرف تقدیر
از دست داده و در باب اظهار کرده اند که اهل
قول فتح و تسبیح برده اند و حضرت باری از تو که
ای میطلب که آیا ازت اینک کسی فتنه در میان خلق
اها دارد و قلب جان تو شاد دارد و احوال و عقاید
متنفسه را متفرق گفت و احداث غناست در
نفس مردم ناید و در باب رسالت در حق خلاف
و حصول اختلاف است این است منبر لجه و فرمود
کسی ندانست و لیاقت مؤمنین اندازد و در قلب
اجتناب فیضی از راه از ایزدان و از راه از شراب
و در از راه از ایزدان از راه از ایزدان و از راه از ایزدان
مسائل از راه از ایزدان و از راه از ایزدان و از راه از ایزدان
اعلی الله تعالی و بنده اند غایت شان از ایزدان
و از راه از ایزدان و از راه از ایزدان و از راه از ایزدان
که در حق است که از راه از ایزدان و از راه از ایزدان
بیشتر از راه از ایزدان و از راه از ایزدان و از راه از ایزدان
علیهی نازل شده و در باب گفتار و در باب و اهل
فصوص و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب
خلقه و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب
بیشتر از راه از ایزدان و از راه از ایزدان و از راه از ایزدان
نوازند در حق و در باب و در باب و در باب و در باب
المعذور و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب

4

مبدعند واهی بخودر نامادون و سرخشی میدارند بر کائنات
 و اهلش و کلوب و زور بر مالکند چنانکه مراتب عدیده قصد
 کشن کن کردند و خداوند سبحان بفضل و کرم خویشی وضع
 سر ایشان فرمود تا اجل موعود در رسید و خداوند عالم کرام
 غیب شریعت کو اوست که در یکبار یکبار مبارکی قتل کن
 در خانه ناموس خان نظام الملک الدوله ائیده اشد تزییف و در
 بیخلفی عین خبر از نیت خود داد و در ترمی با نظر از دست و پا
 و ناچاره بود و بر اوست و قسم و عفو از من طلب یلاد و سفت
 که از روز زوال که باقی قصد شده تا روز طمانه من فقر دفاعه باو
 او داده امیدم که خدای تعالی من را و را بخونشما دوست
 ائیده رساند و در دیگر علانیه در حق من حضرت حبیبی علیه السلام
 که از نصرت من انداختند و خداوند عالم از من در خبر و در کول
 بدست یکی از اصحاب من است که بر سیند و در دیگر حضرت
 حبیبی علیه السلام و در ایک هر یک هر یک را در جمعه و در یک روز
 از وقت دویم تا در هر خانه از جسم را بردند و خلق همه دیدند
 سکت نموده در دل خوف مکررم داشتم و بجز اسپرم هر که
 بر من کردند در قلعه است و چیزی در سال و در این برادر
 نیست و در بعضی محموده امتثال کردم و خداوند سبحانیه را
 که در قل اللّٰه اهل الغفر اللّٰه لا یرحون انا
 الله یحیی الله و ما با کانو ایکسین باجله که در کوره
 شد از قبایح افعال و منج اعمال و از فایده که با برسانند و در
 یکی که در کتبیه را بر اینها مصفح نموده و زبان طغی و طغی
 را بر روی آنها دراز داشتند و الواب تشیع و ماتت بر وی
 آنها کردند و دفعت باجمع علای اسلام که معتقد و روح کلی از

کردند از این جهت دعا از بعضی عبارت برای آنجا شد
 با اینکه قریب از هزار و دویست و یک است
 و برین دین است پس هر دوازده از کتاب این
 امور عظمی و عظیمی که بسبب شهادت از بعضی عبارت
 حاصل شد معاهده منتهی یعنی که از شهادت و بیان گویند
 آنها حاصل شد در هر روز از توضیح و معنی آنست
 چنین کیفیت را نقل از بعضی عبارت بر آنجا تمام شد و راه
 عند کمال است نه و در کمال و در کمال راه احاطه نمایند
 تفصیل این احوال آنجا عبارت را ظاهر شد
 و تکریم و تعزیر آنجا دادند و تکریم و تعزیر
 که نخواستند که در این بین این بود پس از این
 بحر فتن الکلمه ای آمده کثیره از مشهور است
 اهل بازار از قبیل واط و حیات و حال و حدیث
 و سب از و سایر این احوال از مشهور واده از این
 نسخ ما را که بهت باری از این احوال تفسیر
 و اشع تغییر شریف کان مردم و دوشهر کرد که گفته
 زوار و ستر از این مشهور است و این عبارت را
 با چنین معافاده هر صادر دارد از مشهور
 تا اینکه در اطراف این قبیل و شایع است که
 آنکه همان اوست که از مشهور در میان آنها بود
 و آنها را نمی میکرد که برای این کلمات در میان
 خلق مشهور میکردند و میگفت که این عبارت را
 طریق عمادیت حق باشد این احوال که
 مجزئی نژاد و بعضی ملکت شد و در بعضی
 احوال

اجل از فضل احوال که در بعضی از مشهور است
 برین احوال معجزه را از این قبیل احوال قبیحه و اعمال شنیعه
 نای کرد و آنها بهر معنی و نام شد بر احوال علی
 تسبیح الفا حشره الذین امنوا الصلوا حقوا بذكر الله
 الدائم فی الدنيا والاخره پس چون جناب شیخ علیه السلام
 نمود که آنها را از غایت وضوالت که پس کرده اند بیاید و
 کمال بر روی هر کف که کبریت شیخ اعلی الله مقامه روحی
 کن که شیخ عقاید حق را که مقصود از این عبارت است و حقیقت
 است بهر عبارت از بسید و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 مکتوب است و در این آیه تین آتش این فتنه را فرو نشاند
 هر که شکم بعد از آنکه را دوزر ایدان نمود و ضرورت
 مذاب و دین تصدیق او واجب است و شایع این عبارت
 البته فی لفت ضروری دین نمیکند و سبب الحقیقه بر این
 طایفه است پس این رای که در حق مردم و کثرت جناب شیخ
 اعلی الله مقامه آدم و بعضی از جناب شیخ برین احوال
 مردم پس کتاب اعلی الله مقامه در همان آن کلمه شریف
 خود شیخ عقاید را نوشت و جمیع عبارت و کلمات را
 این معنی و در این معنی و در این معنی و در این معنی
 نمود و این را پس از آنکه کثرت جناب شیخ علیه السلام
 اندک است پس بطریق نموده مکتوب را در نزد بعضی
 پس آنکه پس فی الحقیقت و در میان احوال و استقامت
 فی الامن و مکرر است و لا یحیی الله الاموات
 خداوند عالم جناب شیخ برین احوال فرقه حق جزای
 کرامت فرمای که کتاب بسیار فضیله و توضیح معنی تبلیغ

حق خود و با او بلند فرمایا عمارت بسیار ده
و چندین چند دیده ایم بزرگوار را کجی درک
نکرده و جمیع علوم و ادب را احاطه دارد و
ما احاطه نداریم و آن حال تقریفاً دارای
مقامات ما است بلکه ما آنجا را نداریم
او کبریت بیکان و که از سیب علوم است
فرزده و در حد فروع علوم الهیه است
بپار آورده قدر اید و با او بمقام تسلیم
آید صراحتاً در این وقتها را اسیر
از اسیر طغیان در زیر دایان سر
و موقوف و کمالات هدف بوده است چگونگی را
جایز است که از اسلام را می گفت کفر و کفر
ملاحظه عبارت از کفر است و از مقدم و کفر
جزئی را می فهمیم اما به اجمال آنرا هم از این
عبارت ظاهر است که این مقام هر دو در ملا عام
و جمیع خدایان و ارباب تمام نمودن در جهان
مجلس در حد فروع از حد فروع و کفر است
و ما هم نام این مقام است و کفر است
یعنی کسی که از طغیان و ما است
آلا عدو و از این طرف و بدین طرف
که از شش جنبه است و کفر است
یعنی کسی که از شش جنبه است و کفر است
خدا را کرده است و حقیقت را در کفر
این عبارت را هم می بینیم و کفر است

از او فرستاد و بعد از آن نهضت و از آن
زیاده در اطراف و انبساط فرستاد تا تمام
حق خود و کسی که از آن آگاه نشد از آن
یعنی کسی که از آن آگاه نشد و عقاید
کلیک بیان کند و از عقاید فاسده که با کثرت
تبری جویم چرا که انسان بعد از آنکه و قتل از عقاید
خود جزو او و ضرورت سلام غیوران گفت که عبارت
از غیر این عقاید دالات دارد و خواهی کرد و از
لفظی از لغات عرب بیان عقاید بکنیم تا عرب
بفهمد بعد از آن گفت عجمی بگویم تا عجمی
کلام و از اتفاقات همان اوقات کلام را بابت
عرفه بود و خلاصی از بلاد دور و نزدیک حاضر شده و
ترویج مبنی که از شد و من بالای مبنی رفت و خطبه
و عقاید عجمی و اعتقاد و مذهب است و مبنی
معتقد است بزبان عرب و مبنی بیان نمودم پس از آن
مبنی دیگر که عرفه بود و در مبنی شریف بیان مبنی
رفته و خطبه خوانده بزبان فارس بیان عقاید خود نمود
تا اینکه بر احدی از عرب و عجم امر نشد تا ندود و در جمیع بلاد
و اطراف منتشر شد و بعد از آن جمعی از و البته کال من
استمرار و استقامت این احوال را از من خواستند
که از شب بعد از نماز مغرب و عشاء را از اینگونه خطبه و
در مبنی شریف او انهم از اینها که بر مبنی و بعد از نماز
بر شب بهای من بیافس احوال میگردم و از برای آنها
بیل خود از آنکه همانند نسبت میدادند تبری میگویم

وگویی زده آنها میگردم ما دلالت ندارد بر آنکه
 ایشان کان کرده اند و دلالت داشته باشد بر آنکه
 آنکه ما مقهور و مغلوب و دلالت پیدا کرده و غیر
 حواله بود و بعد از آن چنین التماس کردند که در
 هر روز قطعی از ایشاق بخورم و کم می رسد سال
 یا قیامی کمتر یا زیادتر نیست و بعد از این منزلت یافته
 متعالی جان او از آنی که امری مخفی و سری بود
 نماند و در حق نماند و نماند مخفی بدان بند کرد و به این
 قرار در هر ماه رسد آخر سال مراد و ترضی و به
 صلاح و فساد میگردد تا غلبه این اقدار
 بکسی که بعد از این چشم و اوست و کسان چنانکه
 و آن نام مخفی از عباد بعضی عبارات بر مغلوب
 ایشان داخل در شمار اسلام برای ایشان
 ماند و چنین کرد اسلام و ایمان میتران و ادعا
 و کلامی سلاسه و شان در ابا احتیاجات
 و تأویلات و فسادات و تشریح با شهادت
 سازند و نمیکند دلالت و شهادت عداوت و بعضی
 در میان می بیند از آن با اجماع همین معلوم که در
 امتیران از ایند بعینه مطابق اطوار است که در
 زمان سلف ایشان سر زده بود اما آنکه سوال
 نموده بودی بوده تقوی و صلاح ظاهر است
 حکم از آن ظاهر میگردد و حال آنکه ایشان
 شیعیه بعضی نسبت به حال مومنان با عتقاد
 خداوند سیم الدین میگویند آن تشیع الفا

عالمی

در بیان

الذین استلهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره و حال
 آنکه این حکم و عید از جانب خداوند مجید و صورت است که
 فاحش جنبه میشود و موج و دین و جزئی مستند انسانی
 نموده باشد چنین کسی که تشیع آن کنند حتی عذاب الیم
 است و یقین است که کافر غیر از اهل بیت و اهل کفر است
 عذاب الیم شکر و در این عتقاد احوال است و حجت حجت
 احتمالات و شهادت تشیع کفر و نفاق که در ماده
 شخصی که بیان و سلاش علم و یقین دارد و مراتب
 و رع و تقوی و توحید ابوی خدا و اعراض از ارباب
 سری اقدار میاندیشد حقیقه چنین کس از دنیا و حق
 فعل و افعال و استعدادهای او اعظم عقاب جزا دارد
 خداوند عالم فرموده الذین یؤخرون الخیرین و المؤمنین و المؤمنات
 منات بغیر ما انفسوا فقد افسدوا جهنما و انما
 همیشه از او است مؤمنین زیاد بر آن که از ایشان
 رسید چگونگی و مقهور میشود و بیشتر از آنکه است آن کردند
 همه از او انداخته و اهل بود امانت و اوقتی که نکردند
 قدرت بر فعل آن نداشتند و گرنه هر قدر که توانستند مضایقه
 نکردند و اگر کسی از غلبت و سبب از کسان این اعمال
 می بیند که می بکشد که سبب است که بر او دارند
 که می بکشد که علم برای مطلب جاه کرده اند اولاً اگر اجماع
 عام را معتبر و معتبر با و دانست پس اجماع جمیع علما
 اسلام در حق و نفاق و جهالات آن بزرگوار و با
 شدت اطلاع و کثرت تحقیق و تتبع و احتیاط است
 در این عتقاد معتبرند و انچه از اجماع عظیم را ترک

و قول ایشان را

و حق بدون محبت در کمال غلبه این اشیان
 از ارازل و اوائله و عوام بودند که نسبت
 علم خود میدادند و طبع بعدی آن سه نفر
 در نظر ائمه نبوت و در امان و مقام عالی
 احوال خلق نیز واضح و در نظر اجداد بر سر
 و کیف اومی افزاینده و اقوام را به سبب
 سیرت و در میان اینند پس میداند که
 اجماع عبارت از همه اجماع اهل خلاف و اهل
 باطل که نیست و انکوشن تحت سقیفه
 ساعده شدند و را به دست که گویند که
 چنین کرد چنانچه که روح شده و وقتیکه
 اجماع محقق و منعقدت امیر المؤمنین علیه السلام
 منکرین این اجماع را کردند و باین دلیل
 بر کوفت ائمه حکم کرده اند و در وقتیکه
 اجماع مسلمین منعقدت و ارازاله و ارازال پس
 خلاف آن حالت پس جابریست و او را
 مخالفت اجماع کردند و اهل خلاف اجماع علی
 شده اند و قائل شدن که حکم بر کوفت ائمه پس
 حوائج نیز باین جهت که اجماع مسلمین بر خلاف
 امیر المؤمنین علیه السلام و وفات او منعقد
 شد بعد از آن و ندیم احداث برست
 و درین مبین میگذرد و غیر طبع و جاهل
 بر عوافت امور برست و وفات او حکم نمود
 مام از خلافتش و در ادعای ائمه و در صورت

نمود

شبهه این منکرین اقوی می نماید چرا که شبهه اینها بجهت اعتبار
 که بضرورت اسلام جابریست اعتبار بران عذر و خاصه
 و فتنه گوینده عبارت تصحیح نفوذ خود و کسر و انکار
 دیگران نماید پس در این صورت همه ائمه و ارازاله و ارازاله
 یکی است و حکم هر یکی باینجه که اگر موقوف از اجماع مسلمین
 و در ساد و عوامی دین جابریست برای این حوائج و عذر و
 و بلی است بر آنکه بکفر آنها جابریست با اجماع غیر ائمه
 و توجیه قول خداوند سبحانه که می گویند که در این
الرسول من بعدنا یقین الذی الهدی و شیخ غیر سبیل الحق
نولده ما تولى و نصله حاتم و سنان مصداق اکراس
 عمای اطلب که اساسی این است و ذکر کردیم ایمان آنها
 انکار و کذب کنند خودشان از دین خارج و بگویند
 و اگر قائل شوند بر اینکه عمای اطلب بر زمین و برای
 دین بودند پس در این صورت مخالفت آنها البته اتباع
 غیر سبیل المؤمنین خواهد بود و چنانچه این مسأله اگر قبول صد
 که خداوند عالم فرمود بر این جهت با اجماع غیر ائمه
 البته از این جهان تمام واضح شد که منفردت با ائمه پس منزه
 نبین و مؤمنان را از دست و امانت کردند و تخریم
 فقر و بدون محبت و بینه شرع و عرفه فقد اختلفوا
 یصنوا و اعمامینا خاندان خود از سجدان و قیصری صریح فرمود
الذی یرمون المحصنات المؤمنات الفاعلات لعنوا
فی الدنیا و الاخره و سب سترت اینکه مؤمنی در نزد
 خدا کرامی ستر از مؤمنات است و مؤمن عالم کرامی تر
 از مؤمنی غیر عالم است چه جای آنکه جمع شود با علم و ایمان

سید است و نسبت بر دو وجه محدث صلوات الله علیه
که ظرف بر ظرف و از حیثی در این نسبت که نسبت
علیه و کفر و نسبت بهای و بر حضرت و جرات خلق
بر آزار او است یعنی نظم است از رحمتی نای
محضه غافله این معنی که محضه قبل از آقا نه پس
سرتیج جانی که معنی او نیامده بعد به سید بن فضل
مؤمن زاهد عابد نسبت نفوذ بطریق ادب است
است و اعظم لغات بوالیاء و احباب است
و ملائکه مقربان و این بر اهل بیت و این نسبت
حالت کلی است که نسبت از جانب خدا و برای
بعضی کسی حکم نیست تعال و او و حال آنکه
خداوند سبحان و تعالی الله انزلنا من السماء
و الهی من بعد ما بین الکتاب اولی است
بلغنا الله و بلغهم و کرده کان میکنند فضیلت
ال محمد که آیات که می شود خداوند سبحان و این
بر سرتیج که یکی الذات اهل الکتاب و المشرک
منفک حق تا به قول الله من الله یقول
ال تعریف که یک به حضرت رسول است پس بر
که نفس رسول الله است لما کلام تا که او است
غیر مینات الله است فی او و نسبت مینات است
انکار و کتمان نمودن کبره را که از مادی می باشد
مرویت که اجماع تمام است انکار کرده و حق
خدا را از آن نمودن که خلق از خود آن را
فضیلت می افشوده خلق را از خدا آن را

و

منع کردند و در سائر اینها اعلم دانستند چرا که امام معصوم
و آنکه از او جاری و صادر میشود و تا خود است از نبی و
خداوند سبحان و تعالی حق یعنی خود را هدایت داده و فرمود
و ما یطو عن الهوی ان هو الا و هی یوحی و فیک کلام
امام معصوم تا خود از نبی و کلام نبی تا خود از خدا باشد
پس کلام امام هم صادر از خداست و در صورتیکه کلام
امام هم موجب تضییع و کراهی بوده باشد البته چنین کلامی
ندانسته از او صادر شده است چرا که او برای هدایت
او آمده و کلامی گفته است که موجب عذاب شده و حال
آنکه معصوم نیست که هر چه آن گفته اند با هر چه گفته اند
پس معلوم میشود که خدا العباد با قدر میداند است که هر کلام
باعت اصل بر مردم است و هر کلامی موجب عذاب او است
بعضی خلق از حق عاقل و داناستند قل انتم اعلم ام الله
و من اظلم منکم شهادة عند الله من الله پس بدین قبیل
لازم آید که این جماعت نیازی نیست بر آنکه خدا این را شنید
نمیداند الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر که در
زیارت اصفیاء نقل نموده مرسله و یک معنی است
نیقظ تعدیه و قبول آنرا دیده و هیچ اعتراض و ادعا
نمیدانند و در زیارت نامهای خود نقل کرده اند احدی
اصد و افکار فقره از فقرات آن بر نیامده اند با
ایک کمال وقت و احتیاط را امرای میفرموده اند باطله
اینهاست افکار ربیبات ما انزل الله کر در حق بعضی
سوال کرده اند از معنی اینکه امام و آن است
جواب داده اند که معنی آن اصح است با وجود اینکه

و فتیله نیت که از دست می آید و می آید و می آید
که لا یملکون لا نفس لا نفس لا نفس و لا نفس و لا
حیوان و لا فیض و لا نیت که از دست می آید
عالم هستند بر کمال کمال کمال کمال کمال کمال
کوئی که از دست می آید که در خلقت خداوند سبحان
و نفی آن که تا بقدر عالم امکان تمام کمال کمال
و اینها که امام است در نیت علی که در
نزد خداوند عالم است امکانیه مانند قضا و کسب
ای که در نزد خداوند عالم است و استغفار از خداوند
القدر بالقلیل و العیاذ بالله و استغفار از خداوند
و همانندی در میان آنها که مظهر است
و همانندی ملاحظه کنید که امام هم عالم نیت
بر بعضی است و بعضی که در نزد خداوند سبحان
است علم و کمال و نیت که امام در دنیا
قدر و کمال و نیت که در نزد خداوند سبحان
اما آنچه که عالم کمال است از عالم عقلی که جمیع
مراتب از حقیقی تا بی آن متولد است
و مقادیر این میزان در نیت و خداوند سبحان
و تمام در نزد خداوند سبحان است
چنانکه خداوند عالم کمال است و نیت
عنی عبادت و کمال و نیت که امام در دنیا
لا یفترقون و حقیقی که در نزد خداوند سبحان
عند الله پس هر کمال کمال است در نیت
آنها است و هر کمال کمال است در نیت

در نیت

هر آنچه که در عالم امکان است با نیت علم دارند تا وقتیکه از نیت
خداوند علم عطا شود و هر وقت که اراده نمایند که بدانند
میدانند و این مراد علمای سابقین علیهم السلام است که گفته
اند که علم امام علیه السلام اراده است یعنی هر وقت که بخواهند
میدانند احادیث کثیره نیز مطابق این بقول در حقیقی مورد
دارد و نیت است با کمال کمال بلا ستم افراط کرد و در
انکار حقیقی گفتند امام علیه السلام عبادت است که کثیر است و کمال
زاویه است از زوایای خانه و فتیله از امام علیه السلام
غایب نیست و گفتند امام علیه السلام فرق عبادت است
در میان آب که یکی نجس و دیگری طاهر و اینکه امام
علیه السلام و فتیله با رضی کریم رسیدند فرمودند پس این
زنان چیست عرض کردند که فاضلات میخوانند و فرمودند
که آیا اسم دیگری دار و عرضی که از حق الطوفانی نمید
فرمودند تا اسم دیگری دار و عرض کردند که در نیت علی الفرائض
گویند فرمودند اسم دیگری دار و عرض کردند که در نیت
انجیانت گفتند که امام علیه السلام عبادت است این ناخدا
که میباید سائلان در نیت نمود و عجب شریف و دلس در کردند
که اگر عبادت هر یک رسید سائل اعترافی کرد که اگر رسید
در نیت علی باشد پس چرا خدا از حضرت موسی میباید که در نیت
ناله بچینیک یا موسی و از حضرت عیسی میباید که یا
عیسوع انت قلت للناس اتحدونی و اتی الیایی
ایا خداوند است و عالم نبودی مملوت شده چرا به
تلف امام محمد باقر علیه السلام اشاره فرمایید باینکه که در
احوال زمانی میآید و اینگونه قبایح و شایع

بسیار ناز روی تر فراید بحبالا ناس
 من ضیعتنا بنوعین و نانا و لحد کطاعت
 رسول الله ^ص ثم یتمیم و یخصم ^{للقسم}
 و یقولون اننا لغیری ان الله سبحانه
 یبعث حجة علی الالعرب ثم یخفی علیهم
 عنه بالحد از تسلی ان فضال الله علیهم سلام
 کتبنا الله انما انما انما انما انما انما انما
 کثیره و یکثر که بود لایحه در عالم دلائل دار
 او در کتب معجزه و نور بارات و قنات
 وار و شده است ای افکار و خطبه البیاض
 خطبه طیف و حدیث نای نوریت و حدیث
 حیط الاصف و حدیث ریش خلقت الوار ^{الشیخ}
 و احادیث که در بابهاست شجاع و احادیث
 که در باب بودن در اوان سته قبل از
 خلق خلق و احادیث ابن مسعود و غیر اینها
 و در کتب معجزه و غیب اصحاب رقی الله
 عنهم و در کتب حدیث انکار کردند و ضعف
 حل کردند و روایت بغیر وجه منسوب شدند
 و بعضی بین آنها اندر مقام آنها را تصدیق
 نمودند با اینکه دعا را بفرمودند که در ^{الکتاب}
 مذکور است و بیج تابع الطلوع از موسی ^ع
 و امام رضا علیه السلام کرده است و خواندن
 آن دعا در هر صلیت است و از فقرات
 است که در استقامت المؤمنین و سید کویین

و وارث علم النبیین و قانداقر المجلدین و قانداقر
 و امام المتقین و میر المناقبین و مباد الناکبین
 و القاسطین و الماروقین اما می و صحیحی و مرالی و
 و بی و صحیحی و من لاتی بالاعمال و ان رکت و لای
 اربا صحیح و ان صلیت الا اولاته و الایام به و الایام
 لفضائله و القبول من جملتها و التسلیم بر و الایام
 صلوات الله علیه اقرار بر فضایل امیر المؤمنین علیه و قبول
 مراتب انرا از جمله اعتقاد است مکرره که واجب
 مؤمنی را باینها متذکر و معتقد بودن و واجب
 فرموده تصدیق حاکمین و تسلیم راویان آنها را
 گنا ماکان و بانق مانع چنانکه جایگزینت ارسال
 و اجمال در آن احادیث با وجود اینکه ایشان
 سلام الله علیهم قاعده کلیه تفریق است در نزد
 فیلف و مؤلف مقرر فرموده اند که از این حدیث
 ما عوذ است فی کوننا فی التوبین و قولوا فینا
 ما شئتم و لن تبغوا و حال آنکه این حدیث
 بچندین طریق در کتب الفیاض از کتب معجزه روایت
 شده و نزد همه مسلم است پس فیکه ضمت این حدیث
 معلوم شد چه جای حرف است در حق و ضعف روای
 که در این سواد ذکر شده رسول خدا و در خطبه از حدیث
 فراید انما انما انما لای فی فضائل کثیره لای الله
 ان احصوا مجلسی احده الا فی انکم یغنی عنها
 فضله و صفه در جهان آخرت پس بکسی که از
 زرار او است که کرده و گفته است که دار و سلم

بجز آنکه در حدیث آمده است که در روز قیامت
 پیش از آنکه خداوند عز و جل را در حق تعالی
 است که قصه کرد و در حق تعالی را بزرگوار
 فرمودند نزدی آنهارا آن بر دل از وی
 بنی آدم از روی چوینند که ملائکه از روی
 عدم علم بر خلق کرده و حضرت باری
 عز و جل کردند انچه افسوس فیها و سبک
 الدماء و نیز در حق تعالی از جابر با سند
 حضرت ولایت که از حضرت رسول ص روایت
 کرده که فرمودند ان الله خلق عظیم صعب
 لا یؤمن به الا ملائک و بنی مرسل او عبد الله
 انعم الله علیه و آله و سلم و علیه السلام
 ال محمد ص فلات یؤمنوه فاقبلوا و اما
 السامع فلات یؤمنوه فاقبلوا و اما السامع
 عالم من ال محمد ص و ان کذب احدکم
 بالحدیث او کذب لا والله ما کان من ال
 معلوم شد انکار رسالت که فرست و نیز در
 همان کتاب بار بار احادیث روایت که گفته
 از اباجعفر نه شده بنی فرمود ان اسوا
 اصحابه عندی حاله اجمع الحدیث غریب
 النیاء فرمودی عنده و شما از من و جمله و
 انکم من ان به حدیث متاخر و انما
 اسند فی کون بذا عن ولایت بنی ایمن
 احادیث کلا اخبار حدیث است ضعف

الحدیث

بسیار

اسند بن شد بلکه در این باب روایات معتبر و بزرگ
 و مصداق این روایات است که معتبره در این موارد و در
 نه است هم چنین در دعای و فتنه و ادب است
 حضور در حق تعالی که از جناب سالی عبد الله علیه السلام
 مروی است پس اگر همه این روایات را اتفاق کنند و بگویند
 انما اعتراف کنند بر آنکه از تصرف بودن انچه
 نه استقلال از لازم نیاید و نه شرکت و نه تقوی
 در حق ملائکه قابل شده اند عبد الله علیه السلام در دعای و احوال آنها
 با اینکه امام علیه السلام فاعده کلیه کارش اینگونه احادیث
 با زبان فرموده است چنانکه از مفضل مروی است که ابو
 عبد الله علیه السلام فرموده ما جاکم عننا ما یجوز ان یکرهه الخ
 و لم نقله و لم نقله فلا یجوز و روقه و الیاء و اما
 عثمان لا یجوز الخ و ان فاعده و لا تر و و الیاء
 پس یکی نیست در اینکه مضمون این احادیث که سابق
 مذکور شد از جمله آنچه ماست که در حلقه میگردانند و چنانکه
 در ملائکه و جمله عریض و اسال آنها در صورت چنانچه
 از امیر علیه السلام احادیث و اخبار در آن و انکار میکنند و حال
 آنکه غریب بدو هزار از این احادیث و روایات غیر
 از کتمان ما انزل من البینات باجمعت جهت که تحمل
 شنیدن این احادیث را اندازند و منکر آنکه از شنیدن
 آنها شل و میگردند در نظر عوام الناس باین بهاسی
 جلوه میدهند و این مطالب از جمله اسرار است
 که افشای آن جایز نیست و حال آنکه در بعضی
 ابواب جمیع انزال و جواب و تدوین علوم و تدوین

از مردم مسرور و دود و در وی جان هر را جایز نیست
و ای هر از آنرا که اندر انداخته کشته بنده باشد
در بر دانی غفیه ز قیادت آن و اسکی سماع
آگاه می توان نمود و بچشم آزار و اوشتی در اظهار
آن کعبه بنده چنانکه مقام تقیه بیان مسئله
حیض را از سر اهرم حیضی بودن بودن نیز
را افضل از جمیع آنها شمرده اند در ان زمان
آگاهانه بر میان و نه متعذر بود اما در این
موضوع زمان امثال مبدل و معروف و غیر
هر که دانستی اسرار میسر دایره المومنان
اما در در آخر بحث معرفت خودی بزرگ است
ایامه سرت در المومنان یا علی از انکه
نازل بمنزله ملائکه عالم و حال انکه ملائکه خدم
آنها هستند از راز آنها آفریده شده اند و
سرت در بود و بین یا علی از انکه بمنزله
صورت است از انکه او قائم و محفوظ اند و
سرت در بود و بین یا علی از انکه
بمنزله ذنب بقایل در اجبا و موت و چه
سرت در بود و العباد با انکه بمنزله دو
هذا المیسر در باری بودن آن در جمیع
قدرات بر ایشان و سایر موجودات
و سرت در ان که در منزلت امثال
و اسرافیل و عزرائیل و حیات و وزر
و موت بر جمیع سرت در بودن

مارال خبر که ملائکه کجا نظر نمورات اند و کدام عقل انیز
 وضع کند و کدام عقل باین صفات وارد و انیکه نظر عوام میبرد
 که راه انظار ما بر او میطلب بجهت نبودن و سببت بر بخت
 انهمانید انهم و بعلی میزنند اقوی از و نه از اجابت
 و میگویند جا بخت کجی اینها که بخت از انما باشد با انکه
 در حق این امور سندی از عقل و نقل و روایت نیست بجز
 کتمان منظر ای میارند تا حاصل انشد با حوائج منظره
 خداوند عالم که الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا أَنشَأَ لَهُمْ
فَالْجَدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا يَنْتَهِىٰ لِلنَّاسِ أُولَٰئِكَ يُقْعَمُونَ
أَنَّهُ لِنَاسٍ وَيُلَٰغِبُهُمُ اللَّعْنَةُ و با قرآن فرموده است
مَنْ اللَّاعِنُونَ عجب تر است از لعنه خود که عیسای روح
 است از بدلی میبندد و اگر که سید حق نقل است
 اضطراب را بشمار میکنند و عیب میبشمارند
 و محو نمینمایند در جهانی ایام از این قبیل و جواب بعضی
 متقضین رساله مشروح و مفصلی نوشته ام که در اینجا
 کلام را بزرگ آن طریقی که تمام غیبت انما جواب قول تو آدم
 نمایید که کنزال کرده از انیکه هر که کرده را معترف و
 مراقب بصورتیات طبیعی یعنی مثبت چگونه اعتراف
 بصورتیات مله و حق بالاسریه تعقل سیران نمود و حال
 آنکه اینان محضی ملاحظه عبارات که از ارا قایل است بجز
 بود و چنین فتنه و ف دی بر پا کردند که منافی ضرورت
 اسلام و اتفاق اجماع مسلمین و اتفاق دکلام انما
 برای نیست که کتب تائیس علم کند و عیب اسری
 شود و لا اعتبار با القرطاس بلکه اقرار معتبر است و بار

نهادند و هندی در بعضی کتابت چیزی است
 نمیشود و حکمی نام نمیکرد و تا چه رسد بر اینکه
 منظم از مراد و کلام برستورات فضا و خود
 تصریح کند باز مصطفی الف ضروری اسلام را
 مرتکب شده چنان در میان خلق انداختند
 و بلا و عباد را اضطراب نمودند و مردم را
 چنانکه از بسبب ادعایات مشهور در سمرقند
 است بی نهایت ستم نموده و راه نده که برای
 عوام بدست آوردن بود که اگر کتاب را از ایشان
 بپاشند راه عالی که حاز اخبار را ضیق و
 اولی نمیشد بلکه عوام و عقاید متقدّمی
 و مطالب است از انچه نمیدانند و در توفیق
 و تصنیف رجال در آنکه است از دست
 میرود و بهر جهت در خطوط و کتب مستند
 و معلول پس حکایت که کتاب را اعتبار
 نیست بلکه مقصود از اخبار است که در هر
 و توفیق و توفیق و توفیق مادر کتاب و اعتبار
 که تصریح و بیان معنیان مخالف و معارضی
 آن است از چنانکه اخباری کتابت نصیحت
 و فتنه از انکه اخباری نمیشد که معرفت و این
 بان نذر و مثل انکه بخیر بدست فقه افتد
 و حاصل فقه بدست نمیکند عبارت و کتابت است
 معارضی باشد و از دست کسی افتد که از این
 اصطلاح و رموز آن آنکه عبارت های درین

اینست

در پیش این فی سنی کتابت در انکه اخباری است
 در نزد ایشان افاده ظن میکنند و علم نکردند و این
 کینه و توان از اخبار عده موجب حصول علم شود و بگو
 مثل گفتگوی اخباری است که تصریح صاحب عبارت
 و قراین معارض است چنانکه کتابت را اوضاع ضروری
 اسلام البته اعتباری نیست آنها اسامی ادا می
 نمایند و جواب فقه آنرا سوال نمیکند و کفایت عبارت
 چیست انکه تکلیف و اعتقادات نظریه و تفسیر و
 اخذ مطالب و معارف است از مواضع آنها یاد فرست
 در هر صورت هرگاه خودت از این فکرها مستند هستی
 عملی با خبر نمیکند استنباط میکنی از طریق که در معرفت است
 از جانب خداوند عالم بواسطه اهل بیت طهارت علم
 بتورسیده که این سند را سخن فاعلم و این سند است
 که ادعای عظام از حسن طهر است اخباری در این
 خود را از اخبار و آثار و هر چه باشد بدین علم
 اخذ کن و هرگاه خودت از اهل ذکر و استیضاح مبتدی و
 قوه استنباط نداری طلب کن علمی که اعتقاد بدان توان
 نمود و بدین امانت شمس طهارت توان شد و اخلاق انچه را
 توان یافت چرا که باین نام و منسوب علم در علم و عمل از
 مناسبتی با کبریا است اما علم فی باید جمیع استند باشد
 بکتاب و سنت و انچه که از اجماع با نیات از قبیل
 اجماع و دلالت عقلی که مستند است بنور ربی منقول نمیکند
 بلکه از اهل فقه و اعتقاد نمیکند بلکه بر آن استند
 نمیکند بلکه بر آن استند و گفت که گفتند که در حق آنها و جمیع

مگر کسی آنها و نباشد چنانکه سحر کوبه **و سحر**
 و اگر لاشه را کاشد **لا شال** از غیب **و سحر**
 و الا ان الحدیث قلنی **و الحدیث** کاذب **و سحر**
 زکریا لغت است من **لا یامان** قلیل القول
 منی قول **الحدیث** سحر و او **و سحر** او **و سحر**
 بلغنی **و سحر** بلغنی **و سحر** بلغنی **و سحر**
 صبیح و سحر کفر **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 بر و سحر **و سحر** کفر **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 با سحر با خلاق و متعینات از آنها چنانکه سحر
 از ان اوصاف را **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 روایت کرده است **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 طائی و ریخام **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 که چنانکه **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 است **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 بر فرخ و دما **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 و کاف **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 فرموده **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 کلین **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 که نهایت **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 بر عزت **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 او **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 کرد **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 بره **و سحر** کفر **و سحر** کفر
 نفس **و سحر** کفر **و سحر** کفر

مفسر روح

و لا یامان

و لا یامان و لا یامان و لا یامان
 بکبره الرفق ویشنا **و لا یامان**
 و قور **و لا یامان**
 رصین **و لا یامان**
 فحک **و لا یامان**
 نعم **و لا یامان**
 یجی **و لا یامان**
 اص **و لا یامان**
 بلع **و لا یامان**
 المنا **و لا یامان**
 لا یامان **و لا یامان**
 و **و لا یامان**
 عن **و لا یامان**
 و لا یامان **و لا یامان**
 المس **و لا یامان**
 الع **و لا یامان**
 یق **و لا یامان**
 و لا یامان **و لا یامان**
 با **و لا یامان**
 لا **و لا یامان**
 ان **و لا یامان**
 و **و لا یامان**
 نعم **و لا یامان**
 نفی **و لا یامان**

و لا یامان

و لا یامان

بلکه خدایش تبسم و بر نهانم و مرا جانش نری
 نگفتم بر نفتم کثیر اعلیٰ عزید الرحمن باید بکنیل
 و عجزی و زود در کعبه در علم و حکم خود میل
 و حیف و جور و اعطای سدید بر از حد بر و مح
 و جودش کواثر از سنده سدید احرار و طویل
 الاصل و تحت کبر و اللف کزین و مبداید
 جلیل المذاخره و کرم الله در کافیه کفایت
 کند و در راه طلب بود متواتر و نه تنگ
 و متعجب باشد خالص الوداد و مدد و وحلیم
 در است پیمان و رکت هدای خود و فی الف
 هوای خود باشد بر کعبت نیکو و در کارای
 که تحقیقش غیر متیر سنگند طی بود مسلمان
 و حامی بود دین بیان را در مونیان را الکی
 خود را بر ستایش و ثنا بکنی را کجری و طبع
 آشنایان از و حکم طیب شد و جهال با بر
 علوم و فقه و مرم تنه کعبه در عمل کنند و عالم
 حازم باشد نه فخر و شرف و کلفت و کفایت
 ندارد و جفتش و موقر و مکار باشد ظلم بر
 احدی باشد و در بنال بود و با خلق خدا بر حق
 و ممد باشد بر سر و صفی دهد و مظلومین را
 و ادبسی کند هر ده کس از کسی ای شایسته
 و نیز احرار باشد و قیام هرگاه که خبری
 باشد مذکور نماید و اگر نه کند مستور دارد
 عیب یکرا از او سوزد غیب بگوشد عذر

هر بر اخطا پوس باشد نه کام اضیوت خطا کا
 داری کند و در اصطلاح و کما رجعتا را ان خوئی
 تن به معاف هزار داین و حکم کار و نیکو خصلت
 و پسندیده خصلت معارف بود عذر کیش و جلیل الذکر
 حسن خلق می باشد و عیبی که در نظر آرد نفس در راه
 منسوب در معاتب دارد و در دست دارد علم و فیه
 در معرفت الله و در سبیل خدا انسانی بخونم و مرم بود
 احوال شادی و خوش با عدل باشد مذکر بید نبی
 و معلوم باشد نسبت بکمالش اور ایچی از نزول نواب
 و دوای و نه ملائقی از خردت هلاکت و تنهایی
 ریاضت و عبادت هر کس با خالص تر از ریاضت بود
 پسند و از نفیر از نفوس صافتر از نفس خود اند
 بر عیوب خود باشد و اشتیاقش بر گردوب خود باشد
 پیشش بر عیوب خود باشد و اشتیاقش بر گردوب خود
 و بجزیم خداوند در دشت ترسی باشد قرب و وید
 و عزیزی خداوند است باشد و مجاهده در راه خدا را
 بمقام رضا کند بتابوت هوای نفس و پیشش بر عیوب
 بیندازد تا باین سبب مستوجب عقوبت خدا باشد
 بلکه جاس اهل قور و مصداق اهل صدق و مقوی اهل
 حق و معین غر با و پدر با پدرانی و ثواب و ثواب
 شفیق اهل سکنت و طم و مرم در بر شرف و پناه
 در اخصیت شهادت شایسته و کده ابر و دینه
 عیوب و ترقی و دین و سنگین محمل و شست و شوی
 انظار و عظیم الخدر باشد بکل کنند و اگر دیگران بکنیل

او باید هرگز کند تا آنکه بدخنی شرش غالب آید
 بر شورش و دیشورنی اش و کشتن زاید
 باشد از حدش است و شورش را کند و سوره
 میان روی اختیار و اضع راه رود و دفع
 و مطیع و تبع و شهید از حد در احوالش
 خالص و عین غنا از غنی و غنی باشد و سکونش
 فکرت و عین نقیض بر باجست و فاضل باشد و
 باجست و رغبت و حلاوت برادران خود را
 و در انداختن و عینیت و عینان که با طریقت انداختن
 کوزد و بد آنکه از دست تبت باشد از مصیبتی
 که باور سید و قمتی و ارن که باور سید و ارن
 نشاید به تمام شدت و در وقت رضا مغرور
 و به عین علم و علم و با هم جمع کند و کت
 در احوالش راه نیاید با طریقت و ارن
 الا مل باشد و زورش کند و آگاه ده برای ال
 بود قلیش خالص و غنی شد و قلیش خالص
 و امر خود را سازد و به خود کند و امر خود را
 خود کند و عین علم در اخلاق خود را
 و مصداق کرده طالبات هم یکجا خود باشد
 ضعیف شد و غرور باشد و بزرگ مقدس
 حکم باشد و بزرگ و متین که اندک باشد با هم
 معاشرت کند و قصد تهنید برای تقاضا و کسب
 معیشت کند تا عین طریقتی که بدین باین
 سبب سالم باشد و نقد تا از دوری باین

افتخارش

باین

افتخارش باشد و کم حرف از تابان سبب غریب
 داشته باشد نفس خود را در بخت و لقب دارد تا دیگران
 از آن در امن و راحت باشند و هر دم ظلمی که باور
 هر کند تا خداوند عالم معین و ناصر او شود و نفس او
 بشکست که از او دوری کند دوری او است و طلاقش
 نسبت تا که میل ملاقات او کند راحت و رحمت
 از او است نه دوری از وی بجز و عظمت و نه نزد
 دیگران از وی بجز و صلیت بلکه در هر کار مقتدی و
 متاثری اهل خیر باشد که بهر ایا او نید و ایا اهل
 باشد از آنکه بعد از او خواهند بود پس در احوال
 هم صیغه نو و بهر احوال حضرت فرمودند که عظم
 حسنه در احوال اهل حق نفوذ کند و در احوال
 تر یکم تحمل او پیش از این توصیف مؤمن نکرده ایم
 از به یقینان که حاضر مجلس بود و به تمام اعتراض بر آمد
 که با امیر المؤمنین هم چه کردی که بهشت هلاکت آید
 شدی فرمودند که هر کس را اصل است که از آن تیری
 غنیتر اند که در سبب هلاکت که از او ملنگتر و سکون
 کند و از حد ملنگتر این اعتراض را بر زبان تو جاری
 نکرد مگر سبط انتمی که است از ترفیع صفا اندر عین
 پس انا التماس ال احوال ایا بر تو شسته است غنی
 در آتاریان و تقاضی در احب بر ایشان و از احوال
 ایشان اطلاع بهر سبب و ملنگ و در ذمه و شعاع
 زمار و کردار و کلمات ایشان ملاحظه کن چنانکه از
 من پرسیده از خود نشان و دیگران سوال نموده

معرفت حاصل کنی کیفیت بدل نمودن
 و تحقیق کردی پس خدا واجب بود که ترا بر طاعت
 مستقیم و نجات تویم و بهر عالم کامل رهبری کند
 که از حق است و آنچه و خلقی خود را تمام و
 حلیف گشته چنانکه در پیوسته است که طاعت خدا
 و فاعل در حق تعالی نزدیک است و داده
 و فرموده اللّٰه یجلبه یدیه سبیلنا بالله
 آنکه در این اوراق بری پوشیده است و بر هر
 کسی واضح و مبرهن است که از بعضی است و بعضی
 بود و بیان آن به هر چه سابق بود و در کتب
 که جواب است تمام بر این سوال ذکر کرده است
 آنجا که تورسیده است است است است است
خداوند عالم فرموده ال و اقلنا است است
سبیلنا و امیر المؤمنین احرف و نیست
فاحفظ و امام تجدید مرعند است
الاحبار رخدا است است است است
النادر در صخره است است است است
 بر پایه علم این عالم که غیر شده از شریعت
 نیست که مقصود ساینه است شریف است
 که والذین جاهل است است است است
 آنکه بر این است شریف تمام استفسار است
 آورده تا قیاس است درایت کرد
 پس این درایت هر چند خداوند است
 و خدا برای هدایت در راه است

و آن ابواب عبارت از آنست که خداوند در کتب از
 امیر المؤمنین روایت کرده و حاصل آن است که اگر
 اراده خداوند سبحان و تقاضا کرد بر آنکه خود را
 خود بنمایاند آنرا بر برایت و یکی است خداوند
 چنین اقتضا نموده که ما را دلیل و وسایل و ابواب
 معرفت خود فرموده است پس چون امام علیه السلام باب
 معرفت باشد در حالت غیبت آنحضرت نایب او است
 حامل هدایت و باب معرفت بعد از آن کسی که بر هر فردی
 نایب امام و رئیس اسلام است هرگاه میان طریقی
 هدایت برای حق نیست و از ظلمت هدایت با نور هدایت
 پیروشی نیابد و تملکات این آیه شریفه در جواب است
 عزیز آنکه موجب مزید هدایت شود و هر چه دارد الهی خداوند
 تصور نموده است که سایل از آن آیه شریفه یافت
 و حال آنکه سایل ملاحظه بدلول این آیه شریفه خود را
 بجا نهد و دانسته است و این سوال بود که از جمله ابواب
 نموده از جمله قاضی است بنده است جواب که از سایلین
 هدایت حاصل میکنند همان است که او را بمقام خود
 آورده و بودی که از آن بودا میرد نیست بجز فصل
 حاصل اما این سائل را از احتیاط نموده است نظر
 تحقیق ملاحظه باید کرد که این مقام احتیاط است
 و حال آنکه احتیاط در امور است که جمع آنها ممکن است
 چنانکه احتیاط در میان واجب است و واجب است
 کرده و حرام اما و قیاس امر را بر خود میانه و واجب

وهرام و سخت بگویم هر که در احتیاط عملی میجو
محمیان و فقیه کشف ابر خط دانند و نقدیه
ایش ترا جویند و نگذارد و حق او از
قواعد شرعیة دانند و نیز بدست آید و نیز
که از ملاحظه بعضی نوزدها حال آنکه در
که اعتنا بعبادت کند کشف را اجابت دهند
و بود و ایامه فالقه نام هر چه حکم عقلی
احتیاط میسر و هر که بعینه امر کرد و نیست
بر تقلید آن کسی که عقیده علی سید مظهر و
سید تماشیه سید تماشیه سید اطلاق کرده
و قوت هر سه را دانسته است بی آنکه تصور
از این احتیاط تابع آنکه غلبه اکثر مایل
و تابع آن سعه اندک است بر مقتضای امر
المؤمنین و چرا که علی سید تماشیه اندو
تابع آنها سده بی احتیاط و تحریر شرعی
سید المرسلین و هدایت و ای کلامیت
که به جا می آید و امید اهل شریعت
با کسی که دعوی علم و فضل را حال تا نفوذ
چرا این که خداوند است و اثرش است
القائم بدانکه عمل سید فقیه است آنهم
و قی که ادله تعارض کنونی در دست
مبایه و نه در تعیین این و حال شرعی
چنانکه همین جواب ابرم در مقابل
عمر این حفظه دار و سزا کیفیت حق

داری

داری و میراث بری سوال کرده نه جواب
و این جواب متعلق بخریدات احکام فرعی است و در
تعارض ادله فقدان مرتجع لکن در احکام اصولیه و اثبات
زینس نه بکثرت چه در حکایت است که دلیل بر اینست
و حال آنکه خداوند عالم بدست فرموده کثرت را در اثبات
کثیره نزدیک است و اینچنین که از به نقد فتنه ناگفته
من الحق و لا افس و فرای اکثر هم لا یفقیه و اکثر هم لا
یعملون و اکثر هم لا یشکرون و لکن اکثر الناس لا
یعلمون و اکثر هم یحیلون هم آیات در روایات غیره
از این قبیل و مدح فرموده قلت را و فرموده و قلیل من
عبادی الشکور و ما امن معاد الا قلیل فشرعوا
منه الا قلیل و آیات بسیار برقرار و با قریه که
ان الناس کلهم بها ثم الا المؤمن والمؤمن قلیل
و المؤمن اقل من القلیل صدق فرموده المومنین اعز
من المؤمن والمؤمن اعز من الکبیر الکبیر و کلهم
سما لحدکم الکبیر الکبیر و احادیث دیگر نیز در
کثرت و مدح قلت و از دین و قواعد مذکور و قلت نیز
باین پنج آیه و قلت ایضا مؤمنین و کثرت منتهیان
و ضعف احوال مؤمنین و قوت شرکین ظاهر و مستور
چنانکه قلت اصحاب امیر المؤمنین و قلت ایضا امام
و کثرت عدده معویه علیه العنة را سیده ایم که از کثرت
قوت و علی که داشت بکری بر مؤمنین و کثرت
که قدس عن خود کسی اسم علی را حسن و جوی را با و لا و غیره
که از دین قلت انما یحیی روح الله الفداء و میراث

همی سلام علیک از آن صلوات الله علیه معلوم و ظاهر
 است که کفر و ضلالت و کثرت معاندین غیبت
 فرمود پس در این جواب ذکر کرده بسیار غفلت
 بدلیل کثرت و سنده نام خود و ائمه و اهل بیت
 و حال آنکه بسیار بر حسب که دام نذر دولت
 باطله اهل حق با طایفه یار و قرین خواهند بود و دیگر
 گویند که مقهور و آزار آنکه فرمود که خدا ما را برکت
 که قول میبرد از آنانی که در این باب و اهل بیت
 حضرت است که قول میبرد از اهل بیت پس باین
 این حدیث به مدح و ستایش دارد و این جواب
 چه دخلی دارد در ادب علمی که بقیت و عمل بقول
 او واجب است آنچه چگونه پسندیده و مقبول
 پس این روایت است که بر او سال چه مراد
 سال شخصی علمی که عمل کند و او برای برای
 قرینه ظاهر قرار دهد بعد که دلالت کند
 واحد مشهور و ترجیح است که برای اهل تقلید
 استنباط احکام کند پس جواب این مرد است
 ضعف این وقت و تحقیق این است بلکه
 برای او اینچنین جواب از رتبت که در وقت
 که پیمان گیرش خواهد شد دیگر که ذکرش است
 از همه اینهاست در فائده ای که نمی دانست
 که کرده با اسرار و بیانی که بسیار میکنند
 و بیرون میگویند را آنکه بداند آن رفته اند
 و مسلکی که اجداد و سلف و پیغمبر و ائمه
 باین

سابقی و از راست نداده اند همان راه سلامت
 و طریق محاسن است و این طریق جدید که کفر و ضلالت
 کرده اند چون یقینی نیست که طریق مستقیم است و طریق
 احتیاط است که از آن احتراز نمایند و طریق غلط
 پدید آن خود نموده از وی عجایز تجاوز نمایند
 و در غایت که منظور از آنست القوم غیر همین احتیاط باشد
 که سائل را ابریدان نموده با کلمه جواب این کلام
 فاسد اینکه مگر که طریق علمای ماضیان و اصحاب یقینی
 نموده ایم و در کیفیت استنباط احکام فرعی همان
 طریق آنها را در دست داریم و مسلک آنها را
 مستقیم و در عقاید اصولیه نیز هم مصافقه از آنکه ما
 و سائل تفصیل ذکر کرده ایم که علمای ماضیان نه از آن
 بیان کرده اند و نه انکار و لکن در حقیقت معقد اجمالی
 اعتقاد اینهاست و علمای ما نیز معتقد و متفق هستیم
 چنانکه الذکر در کتب اصولی و تفصیلی افزوده اند و
 اصطلاحات در ابواب و فصول آن اختراع نموده اند که
 سابقا یکی از آنها در هیچ کتاب اصول ذکر نشده بود
 و در آنکه هر چه دور زمان متاخر میبود تصرفات از
 ماضی بیشتر میکرد و وسیع میشد تازه میشود و تنگی نیست
 چنانکه تصرفات اهل این زمان از اجداد و پیشدادیان
 و پیشینیانها و نویشینها که سابقا بخلاف اصول آنها در
 میان نموده از قبیل کثرت دکان و کثرت و آلودگی
 حوز و میزها و ابریس و نظایر و کثرت و غیر اینها در این
 تصرفات بهر چه که اهل زمان کرده اند بلکه متفرقند

الف کف فیصل اند برای جهای احوالات هم چنین
 تقاضا است مآخذ اصول و اجالات آنها
 کتاب اصول عقاید است که سابقا در دست علی
 ماضی است که نامهای اصول و استعمال
 کرده ایم و احکام کثیره از آن استنباط
 و تخریص در حقیقت احتیاط در عمل بقول
 ما است که قول علی سابقین است بعد از او
 مسامی که بویست سقراط و سقراط از آن
 متفرق و از جمله خدای این فرقه بهر جهت
 علی سلسله ماضی و معاصر است
 چنانکه احدی مذکور نکرده است کسی که معتقد
 عز در اول کتابت بیان کند و گفته است
 که من بکلام متفهم و اهدی از آنها
 اعمال و عقاید را گذاشته عمل باطنی او را
 است و طریقی که کسی ترجیح بر لفظی داده است
 و امثال این است اجماع اهل سلسله
 سابقا ذکر کردی حال امرای
 در میان انگری اسلام کند
 و مقتضای آنکه اما اول موجب
 اما ثانیا باعث بود میان مینیت
 که احتیاط کامل است که آنها فصد اند
 بنظر عوام اما از آن فرقه آخر سلسله
 ادا و اندک سیطره انکشاف
 قوله خالدهی بخاطر این جوایشان
 بنظر

شکل اشفا که سازند از مردم و ریسان
 علی حیانت علی عداوت علی که در کردن
 زایش آنرو و در اگر باشد از کردن کسی
 غالی بهر بند و قبیل اندر و غیره
 صل بود آواز تیر و صل بود بار جنبیت
 صل بود سیری و کوشش بود باز کران
 بچه آمد بکلاوان و خطا پیروی که آن
 بر از روی دوم خطا و عذر خان
 کر سخت است شهادت جمع برهم آمد شهادت
 شد شهادت از روی عذر حقیقه می و از
 حکم ابطال ادیم و حکم باشد بر و بار
 حکم اصفاست است و احکام الیه است که در
 و عورت است خاندن بران و عورت است خاندن
 و عورت است خاندن کرب و هر که بر کران
 است روز نشسته است و نیست بعد از این
 است نیز و جمیع کیمی و در میان عیان
 لایحه بقیه آن کودک زایشه تا نام
 طالعش بهر است اندر شد و کران
 نه جبهه قسط عدل قسط نام دارد و نیست
 روغن زنند بر روی لقوه و فالج از آن
 حره باشد از زمین کاندو و رست کنند بیه
 حره باشد حره آن زن که رست از اول زن
 حره بعد از زن و حره شب ای
 حره ظرف درم است و کوفی او را میباید

قرآن مجید دان که کرد آن مطاف
 قرقر قره العین بنمیدگان
 تیره یک راست تیره قرقر بدان
 از خرمی باشد در ستان
 شرب باشد مجلس شرب آنروز
 شرب آن میدان است از زبان
 دان بدست بعد از آن طرف
 است سر سده ادیان
 مد جدر رفتن ز خانه بدون جلد
 پس بلند امر عظیم آن هم کنان
 دان کدر را توکیا خوام کلا
 زدا باشد کلا و مع ادا آن
 خوان قرآن است و قرآن تا کس
 است قرآن سیده بعضی عیان
 امده سرانگی و قصه و د
 امده جای بس فراتر که کرد و د
 شد از تقوی کتاب شد است موی
 شد بعیت که بنده اندر زبان
 جد بود معروف جد و ندر کارا
 جد بود باری که او را کشتن
 مده حرف عده است ز آب می
 مده باشد در کار که از میان
 عرف نوی وقت جبر ادا و وقت
 فر عاده که باشد در ستان

١٤٧٣٢

٢٥٧٨٩٧



المجدد هـ خط
كل من سعت شئت

مختار ط خ

در بیان فوائد کرمه

الرفاه النور الیال

المید الدمشق الکبر

السلسلة الزیلاب

اللیزر اللیل بالی

السر الفیلد

الزبد الکولصب

السریم الکذرف

اللازلان العت

الغیا الشار

